زبان دری پرداز

سده های دوازدهم و سیزدهم هجری

افغانستان

نوشتهٔ : معاون سرمحقق پروین سینا

کابل - ۱۳۶۷

زبان دری پرداز سده های دوازدهم و سیزدهم هجری افغانستان

پژوهش از : پروین سینا
به اهتمام : خواجه حیات الله صدیقی
شمارهٔ چاپ : دو هزار
کابل - ۱۳۶۷
چاپ : مطبعهٔ دولتی

دربرداشته‌های این کتاب

عناوین	صفحات
	١٠٢ ـ ١٠٤

یادداشت

در طول تاریخ درخشان کشور عزیز مان ، وضع و حال نسوان که نیمی از پیکرهٔ جامعه را تشکیل میدهد نه تنها طرف توجه وعنایت قرار نگرفته بلکه همواره‌دستخوش‌عصبیت ها، تبعیض پسندی ها و بی لطفی های مردان خود خواه، واقع‌شده و به شیوه های گوناگون حقوق حقه آنان پایمال گردیده‌است.

مردان عنعنه پسند و خود سرکه‌همه نعمت های مادی و امتیازات معنوی را موهبت آسمانی ومختص به‌خود میدانستند . عرصهٔ سخن وسخنوری را که در واقع لازمه‌زندگانی و چکیده عواطف بشری است نیز جز قلمرو و ما یملك خودمی شمردند و با ین ترتیب هیچگونه ارج و اهمیتی به جلوه‌های‌فکری و تجلیات ذوقی جنس لطیف قایل نشده وای بسا که آنان رااز نعمت تحصیل و سواد آموزی‌محروم میداشتند و به نظر بنده و برده می نگریستند.

معدودی از زنان سنت شکن و پرشهامتی را چون رابعه بلخی‌می‌شناسیم که در برابر این بیعدالتی‌وستمگری بپا خاسته و قهرمانانه زنجیر تفوق طلبی و امتیاز جویی را در هم شکسته است.

در کتب تاریخ و تذکره بندرت بنام زنان و کارنامه های درخشان شان بر میخوریم واین امر مبین آنست که حتی واقعه نگاران نیز بنا بر ملاحظاتی جرات نکرده اند که حدیث قهرمانیها و فداکاریهای آنان را بقید قلم در آورند و شرح‌حال‌ واحوالشان را ثبت دفتر نمایند . شاید ازبیم آنکه نشود طرف طعن ولعن از خودرایان

وکو تاه بینان قرار نگیر ند و کارشان معروض تو جیهات دیگـــر نگردد.

صا حبان تذکره چون لباب الالباب عوفی که فعلا قد یمتر ین تذ کـــره به حساب می رود برا ی او لین بارنام را بعه را می بردو نمونه کلامش راارائه می کند اما شیر خان لودی درمراة الخیال به تفصیل از زنا ن سخنور یاد می کند و تر جمه احوال عده یی از آنان را می آورد .این امر رفته رفته طرف تو جه بیشتر قرار گرفت و کتابهای خاصی دربـــارهٔ زنان نگا شته آمد، از اخترتا با نگر فته تا مشا هیر النســـوا ن از تذکرة الخواتین تا خیرات حسان .

در افغانستان نشر جر یده ارشادالنسوان در عهد امانیه و همچنین انتشار چهار مجلد کتاب درباره زنان به نام امان النسوا ن قد مهـــا ی ارزنده و برازندهٔ درین زمینه بـــه شمار می آید . پرده نشینـــا ن سخنگو ی تا لیف ما که رحما نــی وبشتنی میر منی نیز در حقیقت دنبال این اقدام شر یف است .

نا گفته نگذاریم که نخستین بارصد سال پیش در حوزه وسیـــع فرهنگی زبان فار سی دیوان اشعارعایشه درانی به چاپ رسیده است.

بعد از انقلاب ثور به خصو ص در این اواخر تو جه به حال و احوال زنان بیش از پیش صور ت گر فته است بنابر همین منظور دیپارتمنت دری متو جه این نکته بوده است که کار اساسی در بارهٔ زنان صور ت بگیرد چنانچه این امر مهم بعهده همکار محترم و دانشمند ما پرو ین سینا گذا شته شد تا این ما مول رابر آورده سازد .محتر م پرو ین ــ سینا با صر ف مسا عی فراوان و استقصا ی کا مل در پی جمع آوری موادلازم بر آمد و تا آنجاکه مقد ور بود تمام مآخذ واسناد را مـــرورو مطالب مفید و لازم را جهت روشن ساختن زوا یا ی زند گا نی زنا ن قرن دوازدهم وسیزد هم جمع آوری نمود و پس از تحلیل اشعار وشیوه کلام آنان نمو نه های دلچسپی ازایجاد یات آنانرا ارا ئه کرد .

اینجا نب زحمتکشی های پرو ین سینا را بنظر قدر و قبول نگر یسته توفیق مز ید برای شان استد عا ی نمایم.

اکاد میسین دکتور جاو ید.

پیش بیا ن

شعر چون انسان مو جود زنده است ، احساس‌و عاطفه‌را می‌شناسد گویی درد وآلام خو بی هاو زشتی هادر تارو پودش تنیده شده است . شعری که‌بیانگر وا قعیت های زمان‌بوده و از درد دل مردم تراو ش یافته باشد پا یا و نا میرا ست‌شعرزبان دل شا عر است شا عـــــر باحسا سات زاده می شود پرور ش‌می یا بد واین احسا سا ت در تراویده های‌فکر یش منعکس میشودوخاصه اگر آفریننده‌شعرز ن باشد در آنصور ت احسا سا تی که ازطرف اوارا ئه میشود خیلی رقیق وزیبا تر جلوه گراست به طور کلی‌زن به عنوان مو جود با احسا س علاوه از شعورشاعر ی ونویسنده‌گی‌نقش بزر گی در تکوین ثقافت بشری ودر ایجاد تاریخ جهان دارد، چه هرگاه زن نمیبود بشر با فر هنگ‌غنی وگسترده خود هرگز وجودنمیـــداشت و حتی تاریخی برای بشـــــر پرداخته نمی شد.

باوجود نقش عمده زن درتکو ین ثقافت فرهنگ جهانی و بشـــــری وتدوین تاریخ بشر ، تار یخ‌نگاران‌وتذکره نو یسان کمتر از زنا ن صحبت کرده اند واگر بر میزان‌آنچه‌پیرا مو ن مرد ها درد ستر س‌است نظر مقایسی اندا خته شود مواد ومدارک را جع به زنان خیلی نا چیز وکم است.

در حالیکه دربین گروه زنا ن‌نیزدانشمندان، قهر مانان ، سخنورا ن شیرد لان صو فیان ، هنر و را ن‌و تا جداران بزر گی را میتوا ن سرا غ کرد. که در صف مرد ان خوش در خشیده اند و حتی گا هی

هم گو ی سبقت از همگا ن ربوده اند متا سفا نه بسیار ی از چهره های پردر خشش و نوابغ قر با نی‌بی التفا تی و خود خوا هی مردان شده اند و عده یی در حالت‌مستوری‌ازپشت پرده ستر واز زیر مقنعـــه گمنا می با همه فضل کما ل‌وجمال‌در زیر توده های خاك برا ی ابدرخ از ما پو شیده اند و شر ح حا ل آثار و کمال شان توا م با اجساد شان مد فو ن شده است . در سرزمین خراسان با فرهنگ غنی وپر فیضش صد ها زن شاعر، ا نـــدیشمند و فر هنگی داریم که نا مشان از صفحه روز گار محو شده است.زیرا در چند صد سال اخیر نظـــر به نا به سا ما نی او ضا ع‌وشرایطاجتما عی وسیا سی عده یی زیاد ی از زنان شا عر ورو شنفکر ما بـــاآثار واشعار گرا نبهای شان در کرا نه های گمنا می قرار گرفتند.

قرن دوازدهم و سیزد هم با تمام‌زدو خورد هاو لشکر کشی ها و جنگها برا ی پیشر فت وگستر ش‌ادبیات چندان مسا عد نبود چنا نکه اندك اطـلاع از شا عر زنا ن واشعارشان‌ازین دوره باقی‌وما ندگاراندکه‌به ما رسیده است.

نظر به فقدان مواد و مدار ك‌و ونیازمندی روزونبودن تذکرهٔ‌مفصل دربارهٔ زنان دری پرداز سده‌هـــای‌متاخر بود که مرا وا دا شت کار های پرا گنده یی که در تذکره هاوکتاب ها راجع به زنان سخنورانجام یافته تاحد امکان جمع آوری و تـرتیب نموده ویك بخش آن که شا مل زنان‌در ی پرداز قرن دوازد هم و سیز د هم هجر ی، قمری است به شکل یك مجمو عه خد مت علاقمندان‌وپژو هشگرا ن تاریخ و ادب عر ضه بدارم.

سبب این فرو گذاری و چشـــم‌پو شی بی اعتنا یی جا معه به‌زنان وتحقیر آنان بوده است . چه زنا ن‌در زما نهای گذ شته از حقو ق‌ومزا-یای زند گانی اجتما عی بهره یـــــی‌نداشته‌و در قید رقیت مردان‌بوده‌اند جز تنی چند از زنان در بار ی یابزرگان که تحت تعلیم آموز گا را ن قرار میگرفتند. دشواری دیـگرکمی‌مواد ومنابع بوده است همین عدم بی اعتنا یی جا معه به زنا ن بود که‌کسی در صدد گرد آور ی آثارآنان و کار در باره آنان نمی شد.

شا ید نو یسنده گا نی بود ندکه کار های مهمی را در این مورد انجام می داد ند اما شا ید این کاررا نا چیز و بی ارزش می دانستند.

در بین گو یند گان زن در ایـــن‌دو سده اخیر زنان شاعر و برجسته به‌چشم می خور ند باید مواد و مدارك لازم که در باره آنها و جود دارد جمع آور ی شود و چشم‌اندازی‌به‌دیوان شان صور ت گیرد تا با برخی از سر آمدان سخن که خیلی‌مورد تو جه قرار گر فته اندوکاری لازم و در خور شایسته در باره آنهاانجام یا بد برا بر و همسنگ‌شوند وپا یه وارزش هنر ی شان شنا خته‌شود تا همه به‌ارزش هنر ی وپا یه اند یشه این زنان شا عر آشناگردندیکی ازاین زنان سر آمد سده ها ی دوازد هم وسیزد هم عا یشه درانی‌است که صا حب دیوان اســـت و اشعارش خیلی با ارزش و مالا مال‌از مواد و مدار کی است که برای شنا سا یی خود شا عر خیلی بـــااهمیت شمرده می شود . در میا ن زنان در ی پرداز با وجود قیدوبندها و محرو میت های اجتما عی وعدم آزادی، زنا نی هم در صفحا ت‌تاریخ‌ادبیات در ی در خشیده اند که نام وشعر شان پا یاو جاو دا ن است‌چون رابعه ، مهری، عایشه،گلبدن‌ـ بیگم، گو هر شاد آغا و عده یی دیگر که هم در زبان آور ی و هم در سخنور ی وسیا ست نقش ها ی‌بارزی را داشته اندو در مقام برابری بامردان بر آمده و داد سخن داده‌اندد‌ر سده های اخیر در اجتما عا ت مختلف زن آهسته آهسته از زیر بارستم قرو ن و اعصار رها شد. وتا حدی از آزاد یها‌و حقوق برخوردار گردید .

اما در طول این مدت دراز زنان‌هر گز خامو ش و عا طل‌ننشستند بلکه از طرق مختلف‌کو شید نـــدتا با روشن کردن ذهن زنان دیگـــر شا یستگی زن رادر برابر ی با مردونجات از قید برد گی به اثبـــا ت بر سانند ودرین میان زنا ن شا عرونو یسنده نقشی در جه او ل و حساس را به عهده دار ند .

با آنهم کار و تحقیق در این بخش‌خیلی ها مشکل است. زیرا کسانیکه باچنین کار اشتغال دار ند به طورقطع آگا هند که بر رسی زندگینامه

زنان دری پرداز امر سهل و ساده‌نبوده و منابع چاپی و خطی کم موجود است که کار یست ر نـــج وتلاش فراوان می خوا هد نگار نده این سطور نظر به علاقه زیاد ی که‌درین قسمت دارم در جمع آور ی زند گینا مه زنان در ی پرداز به جمع‌آوری مواد و مطالب می پردازم نظر به دامنه وسیع کار در این قسمت تنها دو سده را مورد بر رسی و تحقیق قرار داده ام امید وار م درآینده بتوا نم به معر فی چهره ها ی بر گز یده سده های قبل هم پردا خته شود نتیجه تلاش و کو ششی که‌دراین باره نموده ام برا ی علا قمندان این بخشس تقدیم می‌دار م.

مختصر نگاهی به پس منظر چهرهٔ زن در گسترهٔ تاریخ

از آنجا ییکه افغا نستان مهدو گهواره تمدن شر ق بوده است این سر زمین کهن سال ودیر ینه ماشخصیت های بزر گ و نوابغ بیشماری را در دامان خود پرورانده‌است وفرز ندان این مرز وبو مسهم خود را در مبارزه با اهر یمن ظلمت‌نیز ادا نموده و راه این مبارزه را به‌سو ی نورو رو شنی بازنموده‌اند.

مردم افغانستان از شر وع وآغازسپیده دم تاریخ علم مبارزه را به طور منظم بر فراز قله های هندوکش و پار و پا میزاد در اهتزازنگهدا شته و بر ضد هر نو ع مظا هر ظلم‌واستبداد و حق تلفی مبارزه نموده اند . یکی از این نو ع پیکار ها رامبارز زات شا عره های کشور با ستا نی ما تشکیل مید هد که یکجابامردان برای نیل به این ما مو ل مقدس رها یی از استبداد قد برافرا شته اند ،در ادوار مختلف تار یخ فشار و اختناق جا معه در برا بر زنان به خصو ص دور ما ندن زنان از جامعه همراه با مسایل ستروپرده‌پوشی، زنان کار آگاه و با در کرا وادا‌شت که باسلاح شعر در مقابل‌این همه نا برا بر ی هاو ناهموار ی های جامعه‌راهی مبارزه‌را پیش‌گیر ندوبه کمك شعر فر یاد هاو نارضایتی

های خود را به‌گوش مردان وهمنوعان خود بر سا نند واز بیدادپدران برادران و شو هران که حقو ق مدنی شانرا سلب مینمودند صدای اعترا ض بلند میکردند و در اثـرهمین فشار هاو تلقین های نادرست بود که چنین زن های شا عره و فاضله تخلص خود را محجوبه،مخفی مستوره، حجا بی، نہا نی و غیـره‌انتخاب مینمودند . تاریخ نشا ن مید هد که صدا هاو فریاد ها ی زنان شاعره در گلو خفه میگرد ید عده یی هم جام شهادت نوشید ندوعده یی هم به مرگ تدر یجی در زیر بار تکا لیف و شکنجه ها خردوخمیر گردید ند.

باوجود این همه خرا فا ت واندـیشه های نادرست در مورد زنا ن جریان تاریخ نشان مید هد که زنان‌میتوا نند با مردان دریك سنگـــر مشترك عمل کنند و دو شا دو ش‌با آنان به سو ی پیروز ی هـــا ی عظیم گام بردا‌ر ند.

گا هی هم اند یشه های خر افی‌که در برابر زنان وجود داشت زنان را در برابر مردان ضعیف نا توان‌وناقص العقل تصور می کرد ندلیکن بر خلاف تصور ایشان چهره ها ی‌پر د ر خشش‌را در طول تاریخ به‌یاد می دهیم که بانشان دادن ســـــر سپرده گی و شہا مت خو یشـــــ نامشان را در صفحات تاریخ جاو یدانگی و پو یا یی بخشید ند. مثلا رابعه بلخی . توانست به خا طـــریك آرمان مقدس از خود شہا مت انقلا بی نشان دهد و خود را قربانی‌سازد. همچنان محجو به هرو ی‌که در عنفوان جوا نی و طراوت گـــل‌امیدش پر پر شد باوجود بدر فتاری وظلم شوهرش وی را از سرا مدان‌شعرا و فضلا ی و قت می توا ن شمرد.

همچنان در طو ل تاریخ به چهره‌های زیادی از آن شا عره زنا ن بر می خوریم که‌هم درعرصهٔ سیاست‌وهم در عرصهٔ سخنوری و شا عری وهم در اجتما ع و خا نواده خو ش‌دَر خشیده اند در اینجا چو ن هدف معر فی چهره های بر گز یده زنا نشاعر قرن دوازدهم و سیزد هـــم هجر ی است. باوجود آنکه در این‌سده ها تعداد زیاد ی از زنان‌شا عر با شر ح حال مختصر شان در تذکره‌ها به چشم می خورد اما از آنجایی

که‌هدف ما کار و تحقیق در بـارۀشاعر زنان افغانستان میبا شد ویا لااقل کسانی که به نحو ی ازانجا به‌ادبیات سر زمین ماپیو ند ی‌بخورد.
از آنجا ییکه سده مورد بحث بـــه‌خصوص سدۀ سیزد هـــم‌مصادف به پاد شا هی فتحعلیشا ه قا جار است‌واین شاه هنر دوست و هنـر پرور که از بهترین حا میان علم و فرهنگ قلمرو دری زبا نا ن به‌شمار می رود مشو ق همه اعضا ی خانواده‌اش در شعر و شا عر ی بوده‌است.
علا قمند ی و جا نبدا ر ی او ازشعرا وتشو یق و تر غیبش با عث آن شد که تعداد زیاد ی ازخانواده اویعنی زو جه هاو دخترانش قلـم بردست گیر ند واشعار ی همراه بااحسا سات زنا نه خود را از چکیده های فکر ی شان تراوش دهند از زوجه های او که نا مشان در صف شعرای زن در تذ کره ها آمده است‌به طور نمو نه از چندی از آنهانام می بریم . حاجیه، مستوره ، دلشاد، آغا با جی . . . .همچنان ازدختران اواز زبیده خانم، فخر ی، عصمت،عفت، طیبه،ماه‌تا بان خانم ،و عده‌یی دیگر که آوردن ذکر نام‌همه آنا ن در اینجا خارج‌ازموضوع‌مورد بحـــث ماست می توان یاد کرد .
از همه اولتر در اینجا به معر فی‌شخصیت و چهرۀ پـــر فروغ‌ادب دری (عا یشه درا نی) شاعر پر آوازه‌قرن دواز دهم و گل سر سبـــد چمنستان شعر در ی می پردازیم.

عایشه‌شاعر نشسته برچکادهای اندوه‌وشکوه

در آسمان وسیع ادب دری‌ستاره‌های پردرخششی و جوددارند که زینت بخش فضای وسیع فرهنگ‌جاو یدانه ماست یکی از آن‌اختران پرجلایش عایشه است، که‌درسده‌های متاخر وطن فروغناك گشته‌و در آسمان ادبیات ماخوش‌درخشیده‌است. او نه تنها گوی پیشتاز ی‌را از زنان شاعر قبل و بعد خودربوده‌است بلکه درصف سخن پردازان وشاعران شاعریست پارسا آت دارای دید عمیق و در سنگر مبارزه علیه استبداد صاحبان تخت‌وتاج.این اوصاف را در اکثر شعرای همسنگر و همعصر او کمتر می‌توان‌سراغ کرد.

هدف ما کار و تحقیق در باره زنان دری پرداز سده های دوازدهم وسیزده هم هجری ، قمری‌است‌عایشه دراین دوره چهره خیلی پر درخشش است. که چون محورومرکز تابنده گی و برازنده‌گــی خاصی را حایز میباشد با ایــن‌قدرت وبرازنده گی او لا به معرفی حال واحوال این شاعر می پردازیم‌و به ادامه آن‌زنان دری پرداز راکه به حیث شاعر شناخته شده اندوهرکدام گلبر گی از باغستان ادبیات را می سازند چیده و در سبدی عرضه دوستدا ران این گلبرگــك ها می ذاریم.

برای شناخت بهتر شخصیت عایشه زند گی او را از چندین بعد مورد بررسی وارز یا بی قرار می دهیم .

سایه رو شن ها یی از زند گی خا نواد گی عا یشه

عایشه دختر یعقوب علی بن عبدالرحمان درانی است و ی از خانواده های بود که منصب تو پچی‌باشی از پدر به پسر به ار ث رسیده گویا این منصب ور تبه خو بی بود که از طر ف شا هان و قت برا ی خانواده عا یشه اختصا ص داده‌شده‌بود.

وی در نیمه دوم قرن دواز دهم‌درکابل تو لد گردید اما را جع به‌سال تو لد و محل آن نه در کدام تذکره‌یی یاد ی شده و نه خود در اشعارش اشاره یی نموده است. سال تو لد او را محترم (حسین نایل) به صورت تقریبی از تاریخ فو ت یگانه‌پسرش فیض طلب و مرگ خود ش بین سالهای (۱۱۸۰ـ۱۱۷۵) تخمین‌نموده اند (۱)

تاریخ فو ت عایشه را سا ل ۱۲۳۵ قمر ی می دانند عا یشه چون هر زن افغان به سن قا نو نی‌شایدبین سنین ۱۸ـ۲۰ سا لگی از دواج نموده و ثمره این ازدوا ج یك پسر وپنج دختر بوده است اینکه نام شو هرش چه بوده و چه زما نی‌چشم‌از جهان پو شیده است. خود در اشعارش یاد ی ننموده است تنها در جایی از پدرفیض‌طلب چنین یادی می‌کند.

فیض طلب سر تا قدم عا یشه‌قربانت شود
نور چشم مادرو جان پدر را باختم
(ص ۳۳۲ دیوان عا یشه)

عایشه تنها یك پسر داشت‌فیض طلب نام وی میر اتشخا نه محمود بود ودر سال (۱۲۲۷هـ،ق)وقتی فتح خان وزیر شاه محمود پسر تیمور شاه درانی برای سر کو بی‌عطامحمد الکوز ا یی حکمرا ن‌کشمیر در جنگ کشمیر گماشته شد درین‌جنگ فیض طلب که قوت قلب لشکر فتح خان بود تیر خورد وازخاك برنخا ست جسد او را به‌کابل آورد ند و در باغ بابر شاه به‌خاك سپردند . چنانچه عا یشه در شعر ش چنین اشاره یی نموده‌است:

۱ـ مجله زنان افغانستان، عایشه‌شاعر شکوه وماتم ، ش۱۱،س ۲ ۱۳۱۶ ص ۲۸

به فیض آباد با بر شه رسید م جوا نی دفن خاك تیره د یـــدم
چوبود اوفیض‌طلب بی‌فیض‌چون‌شد گریبان را ا لی دامن در یـــدم
(ص) ۳۲۰)

از بیت بالا به‌این نتیجه می‌رسیم‌که آرامگاه فیض طلب در با غ بابر باشد اما متاسفا نه گزار شگرا ناحوال عایشه دراین مورد چیز ی مهم و قابل تو جه نگفته اند. اینکه‌عایشه در زنده گی این‌یگانه پسررا داشت وا قعیت دارد زیرا در چند جای دیوان اشاره های دا ردو حتا اورا دریکتا خطاب‌کرده است ابیات زیرین دلیل بر یگانه بودن پسرش را می رسا ند.

سخت دل سنگم نمردم از فراقیك پسر
ماه ذی الحج تحفهٔ شهر ر جبرابأختم
مادر،غم ،یکه رانبیند یـــار ب
آن یکه که نام او بود فیض طلب
بگر فته ر کاب حضر ت شا هشهید
عبدا الله هســت و امت شـــا ه عــر ب
(ص،۳۲۰)

در ربا عی زیر ین به منا سبتی‌ازدست دادن پسر ش سوز دل‌خود را بدینگو نه اظهار میدا رد :

ما در فیض طلب گوشه نشین‌است شب وروز
لعل یکدا نه او زیر زمین است‌شب‌و روز
سینه مجرو ح و دل افکار وجگرپر خونست
مردمان در طلب تا ج و نگیـــن‌است شب و روز
(ص،۳۱۷)

مرگ نا به هنگام فیض طلــب داغی نا گهانی بود که بردل‌عایشه تاآخرین‌رمق زند گی اثر مند بود بخش عمدهٔ اشعارش رامر ثیه‌ها ی پرسوز تشکیل می دهد که دربخش‌دیگر به طور مفصل آورده خوا هد شد.

این جوان نا مراد به سال ۱۲۲۷وسن ۲۵ سا لگی شر بت شها دت رانو شید.

بد ی خا نه سا ل او بیست و پنج
که‌چون برق کردرخش عمرش گذر
زهجرت بد الف‌دو صدو بیست‌وهفت
چو زد غو طه در مو ج خون بیخبر

فیض طلب از زیبا یی که‌خاصه‌یك‌جوان افغان است بر خوردار بود عایشه خط و خال وشیر ینی بیانش‌راچنین توصیف می نماید.

به‌گرد رخش خط مشك ختـــــن لسان تکلم چو شهد و شکـــر

در باره خصو صیات و کر کتـــرپسرش اشاره ها یی در سرا سر دیوان دارد نه تنها در باره بردباری‌وحلم و دانش او نکته ها یی دارد بلکه اصل و نسبش را سبب‌افتخاراو می داند زیرا در زمان عا یشه انتساب به یك فامیل بزرگ‌سبب افتخار به آن شخص دانسته می‌شد.

سینه اش پر زنور عر فا ن بود صاحب علم و حلم و عقل و ادب
خان خانان و میر افغا ن بود قوم بار کز یی زا صل ونسب
(ص۳۲۵)

آنجا که در باره مشخصـــا ت‌پسرش نکته ها یی را بر می شمارد اشاره ها یی به مجرد بود نش هم‌دارد زیرا او قبل ازازدوا ج و قبل از اولاد داشتن که ثمره زند گـــی‌است جام شهادت رانو شیده است.

طو طی طبع او چو خوشخوان‌شد شا هباز اجل شد ش ز عقـــب
برزنخل حیات خو یش نخو رد رفت وقت نشاط و عیش و طر ب
برسر مادر ش ز قهر خـــدا سنگ از آسمان فتاده عجـــب
کوه نورم ز کف بشدو ی و ا ی روزم از گردش فلك شده شب

ازاارصا فی که عایشه برا ی پسرش‌برشمرده است معلوم میشود کـــه فیض طلب جوان دوست داشتی وکارآگاهی بود که مادر ش این همه‌مرثیه های پر سوز و گداز را فدای قدم‌های‌او و به تر بیتش نثارنموده‌است ـ گاهی او را به شیرین سخنی می ستا ید و گاهی هم از شا عر ی‌او یادی می نماید.

یوسف گل پیر هن‌آن طو طی‌شکرشکن
بلبل شیرین سخن از دست من‌پرواز کرد

یا:

طوطی شکر شکن هم بلبل شیرین‌سخن
هم‌هما هم شا هباز بحرو بر راباختم

ازاین دو مورد پایین به این‌نتیجه‌می‌رسیم که فیض طلب از میرا ث شا عر ی مادر بهره و فیضی برده‌بوده است.

ز دست چر خ گـردو ن داد وبیداد
شهیدم شاعر شیرین کلام است

ص ۳۲۷

یا:

رنجها بسیار برد ی ای ضیا ی‌چشم من
صفدر میدان شد ی هم شا عرشیرین سخن

عاقبت از گردش افلاك و بخت‌واژ گو ن
خورده ای تو تیشه را بر فر ق‌خود چون کو هکن

خانواده عایشه متشکل از پنـج‌دختر ویك پسر بود از بیت زیر ین راز خانواده گی او آشکار میشودکه:

در جهان این‌پنج خوا هر یك‌برادرداشتند
لاطمع از غیر او جز از خدا ی متعال

ص ۳٤٥

اما در جا یی در بیتی از فرا ق‌ودور ی دختر ش چنین یاد نموده است:

هجر پسر و فرا ق د ختـــــر دار ند مـــــرا خـــراب وا بتر

از نـــا ساز گـــاری روز گـــارعایشه در زنده گی رنج بی شمار کشیده است وی در بیتی ازدیوانش‌آرزو دارد که کاش مانند شوهرش می مرد تارنج از دست دادن یگانه‌جگر گو شه پسر ش را نمی دید شهادت پسر، فرا ق دختر ، ازدست‌دادن شو هر ، بزر گتر ین رنجی است که فضا ی خو ش خانواده‌گی‌او را تیره و تار ساخته بود.

چون کنم واحسر تا افسو س‌وارمان ودریغ
کاشکی پیش از تو رفتی ما درت‌هم چون پدر

عایشه دانش های آغاز ین ادبیودینی را در اونچی های کا بل فرا گرفته واز سنین بیست به شعرسرا یی پرداخته است . (۱)

عهد شباب چو ن به سر آمد در انتظار
هنگام پیر ی حشمت و جا همچه فایده

ص ۲۴۱ـ۲۴۲

ازبیت سو م غزل به این نتیجه می رسیم که در اوایل عمر عا یشه از دربار شاه محمود تو قعات زیا د ی داشت که نا بر آورده مانده است. واین همه عمر دراز به خوار ی گذشته و درزا و یـه قدرناشناسی هاطی شده است.

فلك به باد فنا داد خا نما نمرا ربود دست قضا طاقت وتوان مرا
چو صانع ازلی طارم زبرجدساخت گداخت کوره هجر و فراق جان مرا
مراکه صحبت یا ران چو گل پریشان شد
بسوخت آتش غم مغز استخوان مرا
زبسکه نعره زنم از جفای چرخ کبود ملك بر اوج فلك بشنود فغان مرا
غم زمانه به یك بار پا یمالم کرد که انس وجن نتوا ند کند بیان مرا
زبان خامه به املا همی شود قاصر اگر شروع کند شر ح داستان مرا
به وقت فصل بها ران سحاب نیسانی
تعجبات کند چشم خون فشان مرا

اوایل زند گی ونو جوا نی عایشه برابر به روز گار تیمور شاه درانی بوده است شا ید او با پدرش درآن زمان که تو پچی باشی منصب بزرـ گتر ی بود دردربار راه داشت چون تیمور خود شا عر بودواز شعرشعرا پشتیبا نی زیاد ی می نمود در آن هنگا می که عایشه به در بار تیمور رفت و آمد داشت طبع شعر ی و ذوق عایشه مورد تو جه تیمورشاه واقع می شد از جانب دیگر عایشه از فامیل درانی بود البته تیمور در تشویق وتر غیب عایشه نقشی داشته است اما از بخت بد عایشه که تیمور ودر بارش برایش بقا یی ننموده اگرعایشه در مر حله پختگی اشعارش رابه دربار تیمور عرضه می نمودشا ید صله و بخشش بیشمار ی

۱ـ سرورگویا ، (شاعره افغان)مجله کابل، س اول(ش۱۲،۱۳۱۱ش)

دستیاب می نمود بعضی ها که به‌این نظر اندو حتی در تذکره پرده نشینان سخنگو ی آمده است که .عایشه در در بار تیمور می زیست واز صلات گرا نبها یش بر خوردار بود سخنی است قابل تامل چو ن عایشه در نخستین سا لها ی‌شعرگویی خود سال های انجا مین‌زنده گی تیموررامشا هده می کردمرحله‌پختگی او در شعر و شا عـــر ی مصادف به زمان پسران تیمور شاه‌یعنی شاه محمود و شاه شجا ع است در سراسر دیوان عا یشه‌ابیاتی بــــه چشم مـــی خو ر د که نتیجــــه بی تو جهـــی‌محمودشاه و شاه شجا ع نسبـــت به‌اوبوده است تو قعات عا یشه همه‌نابر آورده ماند نه تنها به توصیف این دو نپردا خته‌است بلکه زبا ن گله و شکا یت ازاین دو همیشه‌در سرا سر اشعار ش طنین اندازاست‌وحتا گا هی ایشان را می‌کو بدوبه بی کفا یتی و بی‌غور ی ایشان اشاره‌هایی دارد که در صفحات بعد ی به آن اشاره خواهد شد عایشه در بیست سا لگی به شعر سرود نو مر حله پختگی رسیده بود او لین‌شعر ش این است.

شفق را لاله گون‌دیدم‌نماز شام‌در گردون

مگر خور شید را کشته که دارددامن پر خو ن (۱)

این شعر را پــرده نشینـــان‌سخنگو ی ادعا نموده‌است که اولین شعر عایشه است اما کدا م سنــدو دلیلی به آن نیاورده است حتمااین شعر را استاد فلاح در مجله ادب‌شماره چهارم،س۲۵، ۱۳۵٦ اولین شعر عایشه دانسته است. شا ید این اولین شعر عایشه نبا شد قبل ازین شعر اشعار ی خا متر ی‌داشته‌است که در دیوانش گنجا نیده‌نشده است. البته راجع به شعر وشاعری‌او در بخش آینده صحبت خوا ئیم نمود.

نکا تی که در باره زند گی عایشه‌بیان شد به صراحت در اشعا ر ش انعکاس یا فته است که تمام پژو هشگران ادبی که در باره عا یشه مشغول شده اند ازاین ابیـــا ت استفاده نموده‌اند اما بعضی‌نکاتی

(۱) پرده نشینان سخنگوی،ماگه‌رحمانی ، کابل : ۱۳۳۱، ص ۵۳.

مبهم هم در اشعارش موجود است که تا حال به آن پرداخته نشده‌است نگارندهٔ این‌سطور کو شیده ام‌تاحدامکان ابیا تی را از سرا سردیوانش که همه شوا هد ودلایل بر زند گی‌شاعر باشد مثال های با قیدصفحات آن بیاورم واز کسا نـــی کـــه‌دراین مورد تحقیقا تی انجام داده‌اند از نو شته های شا ن‌استفا د ه‌نمائیم‌تاآنچه لازم است در حق یك شا عر پرداخته آید در اینجا جمع آیـــد‌منبع اساسی شناخت شا عر قسمت آخر کتاب یعنی «خاتمة ا لـطبـع دیوان عا یشه‌است این خاتمة‌الطبع توسط منشی عبدا لرزا ق بیگ به‌رشته تحر یر در آمده است که‌برای آگا هی بهتر زند گینا مه شا عـــر نگات، عمده این خا تمه المطبع را در اینجا نقل نموه‌ایم ((سپاس بیقیاس‌مر خا لق هژده هزار عا لم را ... این کتاب لاجوا ب از کلام شا عره‌جادو زبان سحر بیان که هرغزلش بحر یست که سفینه خرد در تلاطم‌امواجش در تز لزل است. در بلده کابل اعنی صا حب عفت وعصمت بـی بی عا یشه درانی بار کزایی‌از ابکار افکار مسوده‌نموده از نا قدر دانی کسی به او نمی پرداخت و نسخه مکتو به مر حو مه در کتابخانه‌خسرو ی بود سپس ... امیرعبد-الرحمن خان ... کتاب مرحو مه رادرچاپ خانه سر کار ی داده امر نمود ند که چاپ شود به انتظام سیاد ت‌پناه میر محمد عظیم خان سار جن میجرو به اهتمام هیچمدان آ فاق‌منشی عبدا لرزاق بیگ به تار یخ پنجم رمضان سنه (١٣٠٥) هجر ی‌طبع شد)).

همچنان در آخر کتاب تقر یـــظ‌مفصلی توسط احمد جان الکو زایی در آخر دیوانش به چاپ رسیده‌است که‌این تقریظ را در بخش دیوا ن می‌آوریم.

این خاتمة الطبع و تقریظ بهترین منبع برای شناسا یی عایشه‌بوده می‌تواند ازاین دو که بگذر یم‌قرارتحقیقی که دانشمند محترم حسین-نایل (در معر فی شعرا ی قر ن سیزد هم دار ند در باره عا یشه می نو یسد که : عبدا لحمدمو دب السلطان مولف امان التواریخ آولین نگار نده یی است که ۳۵ سال بعدازطبع اشعار عا یشه یعنی در ١٣٤٠ق دیوان او را دیده و به ملا حظه‌اشعاراو دو نوشته ذکر شده مطالبی در باره او در جلد هفتم آن کتا ب‌ارائه‌میدارد ولی چو ن کتاب امان‌التواریخ

به‌چاپ نرسیده ونسخ خطی آن نیزدر دسترس کسی قرار ندا رد و متتعبان مو ضو ع اطلا عی از آ ن‌ندار ند . قرار معلو م اخیرا پنج جلد از مجلدات هفتگا نه ا مـان التوار یخ تو سط آرشیف ملی‌خر ـ یدار ی شده و عکس جلد هفتم آنراکتا بخا نه اکاد می علو م دراختیار دارد))

سخنان چند را جع به عا یشه توسط نو یسنده گان ما د رمطبوعات به‌چاپ رسیده استو همچنان د رتذکره ها از حال و احوا ل عا یشه سخنا نی زده شده است که همـه‌تکرار ی بوده یکی از دیگر ی نقل نموده اند چنانچه مو لا نا خسته ازجمله تذکره نگا را نی است که‌حتا از چاپ کتاب عایشه بیخبر بوده است و به عو ض فیض طلب پسر عایشه که در جنگ کشمیر کشته شده است از رحمان (۱) جدش یاد نموده است.

عایشه به حیث شا عر وا قع بین‌ودراك‌تمام وا قعیت های زما نش‌رادر اشعارش انعکاس داده است از مطالعه‌شعرش به این نتیجه می‌رسیم که برای شناخت همه جانبه زند گی‌عایشه باید دیوانش از سر تا آخر مطا لعه شود زیرا بهتر ین مر جع‌شناخت شا عر بوده می توا نداز روی اشعارش می توا ن زند گی عایشه را به دو مر حله تقسیم‌نمود.

مرحله اول حیات شاعر:

علت بو جود آمدن تغییر در زندگی عایشه وبو جود آمدن‌مرزدرزنده گی او فوت یگا نه پسرش فیض طلب در جنگ کشمیر بوده است. مرگ فیض طلب به تاریخ (۱۲۲۷ق)**صورت گر فت**، پس زند گی عایشه قبل از ین تاریخ چون یك ز ن خو شبخت پرازارزو امیدوار به فرداو جویای خو شی وسرور بوده است.در اشعارش تصو یر های زیبا یی‌از عشق و جوا نی واشعار بر هنه نیزبه‌چشم می خورد برای شناخت‌بهتر

۱ـرحمان خان تو پچی با شی، پدر کلان عایشه از شخصیت ها ی براز نده و مهم زمان خود بوده‌استوی صا حب‌نفوذ و قدرت بیشـــــس اجتما عی در زمان احمد شاه با بابود (این مطلب را استاد غلام‌فاروق فلاح در مجله ادب:ش٤، س ۱۳۵۵٦.۲۵ ص ۱.۲ آورده اند . برای مز ید معلو مات به آن مقا له‌مراجعه‌شود.

اوسر ی می زنیم به د یوا نش و اشعار ی را که نما یانگر ایـــن روحیه است فرا چشم خوا ننده‌گان‌قرار می دهیم تا خود مر حله او ل حیات شا عر را که پراز خو شی وسرور است احساس و در ك‌کنند.

دلبر با ی مهو ش سیمین تـــن‌حوری لقا
بو سه ها ز ان لعل شکر بار میخواهد دلم
در چمن هردم خرا مید ن چـــوطاووس جنان
دست در آغو ش آن د لـــدارمی‌خوا هد دلم
هم زدست سا قی کلچهره شیرین‌زبا ن
باده گلر نگ را بسیار می‌خواهددلم

ص ۲۰۱ دیوان

عایشه احساسات درو نی و رازنها نیش را برهنه و بی‌پرده‌بیان‌نموده است‌وی‌توانست که علم استقلا ل‌وآزادی‌را در قرن نزدهم با و جود باریك بودن او ضاع و شرا یط و کشمکش های داخلی بر فراز قلعه ها به اهتزاز در آورد این بر هنـــه‌گو یی ها برایش‌دردسر ها یی خلق نمود و تهمت های بدی را برا یش‌به ارمغان آورده به‌این شعر توجه کنید:

ای سمنبر دست من در د امنت گربمیرم خو ن من در گرد نت
من نمیدانم چرا ای سنگـــدل التفا تی نیست هر گز با منت
کی بگیر م در بر ت همچو ن‌قبا تاشو م آسوده چو ن‌پیرا هنت
دوش گفتی مید هم کام دلـــت گنگ باد ابر که‌اوشد رهز نت

ص ٦٩

و یا می گو ید:

ای ناز نین پسر به کجا می روی‌بیا
شیرین لب شکر به کجا می‌رو ی‌بیا

یا:

عقل و هوشم‌رفت چوآن شیرین‌پسر رفت و گذ شت
از نظر چو ن مخزن گنج وگهررفت‌و گذ شت

در تمنای وصالش صرف کردم روز گار
با تکبر ناز نین لب شکر رفت وگذ شت

ص۷۲

وی بااین ابیات جوا ب دندان شکنی برای دشمنان وتهمتیانش می دهد.

ببیـن که شهرهٔ شهرم به‌مهرورزی تو
گذ شته ام زسر نام و هم نشان بیتو
ندار م هیچ دگر جز خیال لعل لبت
مرا چو نیست دگرهیچ برزبان بیتو
در اعتناق بگیرم تراچوپیراهن
که نیست همدمو همراز وهمقران بیتو

ص ۲۳۱

عا یشه داذ از مسا وات می‌زندوعلم تساوی حقوق زن و مرد رابر افرا شته استاوبرا یش این حــق‌را قایل است که چو ن مردان بیندیشد شعر گوید وعشق بورزد.

بی درد زد رد دل عشا ق چـــه‌داند
بسیار تفاوت بود از را کــــب ورا حل
ای دوست تو با مردم هوشیــاربیا میز
بگریز چو باد سحر از صحبت جاهل
خوا هی سفر عشق کنی شیرجگرباش
قطاع طر یق اند مناز ل بــــه‌منازل

ص۱۷۹

دوران جوا نی و مر حله شبا ب‌را بهترین مر حله در زند گی‌می‌داند. وکیفیت و مز یت آنرا در این دوره تائید می کند :

خوش بود عشق بتان لیك بـــه‌هنگام شباب
عهد پیر ی چو شد از خو یش گریزان بودن
چون ترا یکر مقی هست در ین کو شش با ش
همدم و همنفس لاله عذا ران بودن

شد چو اوراق گلم صحبت یاران برباد
چون سر زلف بتان نیز پریشان‌بودن

گر به افلاك رسدقصر نشا طوطر بت
آخر از فعل بد خو یش پشیما ن بودن
ص ۲۲۲– ۲۲۳

عایشه دید و سیع دا شت نه‌تنهادیوانش انعکاس دهند ه زند گی و طـــــرز د ید و تفـکـــــر وشرایط زمانش است بلکه و ی از بیان زیبا یی ها ی طبیعت کنارنبوده‌تصو یر زیبا یی از طبیعت دا رد.

بهار آمد و صحن چمن گلستا نشد
بنال بلبل بید ل که و قت‌الحا نشد

خو شست سا یه بیدو کنار دریابار
به یاد نر گس جادو پیا له گردان‌شد....

خو شست باده احمر به بزم مهرویان
زگلشن رخ محبوب گل به دامان‌شد

دراین دو روز غنیمت شمر نشاطوطرب
که هر که عیش نکرد عا قبـــت‌پشیمان شد

بهار اگر چه لطیفست‌خزان بودزعقب
نگر که جمعیت گل چسان‌پریشان‌شد. ..
ص ۱۰۸

زند گی عا یشه قبل از مر گ پسر ش گلستا نی را ما ند پر از طراوت و زیبا یی چنا نچه و ی درآغاز خود را خو شبختر ین ز ن می دانست در اشعا ر ش بو ی امید وار ی خو شبختی و تو قعا تی از در بار استشمام میشود زیرااو به‌فامیل درانی وابسته گی دا شت توقعات بیش از پیش از شاه محموددارد و امیدواردستیا بی از صله و بخشش شان بوده است.

منت خدای را که نیم شر مساردوست
پرورده نعیم شه بنده پرور یم
ص ۱۹۲

مرحله دوم حیات عایشه

مرگ یگانه پسر به جا نبرابرعایشه فضا ی زند گی او را چنان تیره‌و تار ساخته بود که‌باغستان‌پر طراوت او باخشم طــو فانی‌و غرنده گردون کینه توز از هـــم‌پاشید، و نهال پر ثمر ش از بیــخ وبن شکست وآن امید و آرزو ی‌که‌از میوه های این در خت پر ثــمر داشت به خاك یکسان گشت این‌مر حله از تاریخ (۱۲۲۷ق).

آغاز می یابد این حاد ثه آتشسوزبه خرمن زند گی عا یشه سبب شد که مر ثیه ها یی پر سوز و جانگدازاز آتشین دلش بیرو ن کشد وچو ن جنسی لطیف و با احساس حقیقت وواقعیت های زمانش را از دل پر دردش زمز مه کند و سروده ها یش‌را به حیث شا عر وا قع بین و در سنگر مبارزه علیه استبداد صا حبان‌قدر ت نا میرا و جاودا نی سا زد وی تا پایان عمر توا نست سوگوارباقی بما ند و مر ثیه های سخت اتشنا ك و سوز نده را ما ند گار سازد و در تمام عمر به حیث یــك منتقد وا قع بین نار سا یی ها ی صا حبان قدرت و تخت و تا ج‌را انگشت انتقاد گذارد.

نومیدی ها

مر گ جانگاه فیض طلب کینه توز ی اطرا فیا نش بی تفاو تی و سرد مهر ی در بار های خود سر بی قدر ی از بازار شعرو شا عر ی، تبصره های بی جاو بی مورد در باره‌عایشه به نسبت اشعار عا شقا نه اش غز لها ییکه از می و معشو ق‌وبوس و کنار یاد ی کرده است. در مقابل عا یشه چو ن یك ز ن‌مبارزوامید وآرزو به زند گی و فرداجواب های دندا نشکنی در اشعار ش‌برای‌این قدر تمند ان خود سر دا رد، این مشخصه بود که عا یشه راازصف شعرا ی مداح در بار ی جدا ساخت واشعارش را پر ما یه و ار جنا کتر سا خت این رنج واشکر یز ی در زند گی و پا یدار ی مداوم‌او را در برا بر رو یداد های‌تلـخ زندگی‌اشعارش‌راپایاوجاویدان‌ساخت یگانه سلاح که او دربرابر این‌همه مصایب و به کار گر فت تصو ف واشعار صو فیا نه است درمر حله

دوم حیات اگر یاد ی از عشق نموده‌است عشق مجاز ی نیست بلکه‌عشق حقیقی وو حدت الو جود ی است چنانچه گو ید.

هرچند جفا که بر سرم آید زروزگار
امید خود به قادر قیوم حـی کنم

ص ۲۰۱

عایشه راز سا غر تو حید مست‌کن
جانرا فدا ی دو ست بیکجر عه‌می‌کنم
خوا هی که شود مس و جودت‌ذهب خاص
اکسیر نظر بایدت ازمرشدکامل
هر سا عت هر لحظه و هر لمحه‌وهردم
از یاد خداو ند مباش عا یشـه‌غافل

ص۱۷۹

زمانی هم دنیا و لذا تش را می‌گو ید:
شرا ب نا ب عر فا ن رابکن‌نوش غم دنیا ی دون را کن فرا موش

ص ١٦٤

عایشه و قتی هد ف‌تیر اطرافیان‌ودشمنا نش قرار می گر فت ، باتیز هو شی و خیلی زیر کا نه برا ی‌نجاتش از این درد جانگاه دست‌به تصو ف می زد و با استعما ل تعبیرا ت گو نا گو ن صو فیا نه‌جلو احسا سا ت و عوا طفش را مـــی گرفت دراین غزل پایان تما مابوی از این عشق صو فیا نه به مشام می‌رسید.

زیمن‌همت پیرمغان دلم شادست
کمینه جرعه لطفش چو شط بغدادست
حباب وار بود کار خا نه افلاك
جهان و کار جهان جمله باد برباد ست

به یاد پیر مغا نم بده شرا ب مذاب
که این دلا لت خیر ت زپیرواستادست

به‌شا هراه حقیقت ببین وسیرو سلو ك
که بی و فا یی گردون مدا م معتادست

دلم چو طا هر و حشی رمیده‌می‌گردید
به دام زلف پری چهره ناگه‌افتاده است
من آن زمان که‌بزدام زما درگیتی
نه روز خو ش همه رنج وا لم مرا یا دست
فراق و محنت و هجران و رنج‌وگریه واه
مراز قسمت روز از ل همین دادست
زجور گردش ایام و بی وفایی‌چرخ
دلم گر فته زدار خراب آبـــاداست
چو سنگ خاره بود سینه نا خنم‌تیشه
مرا که‌کوه‌کنی پیشه‌همچوفرهادست
بود زخو ن جگر قو ت اهل فهم‌وخرد
فلك به مردم نا دان مطیع‌و منقادست
به شر ح راست نیا ید شکا یت‌دوران
دلم زهجر نگر سخت ترز فولادست
اگر چه مفلس و مضطر غر یـب‌وحیرانم
رجای عایشه از دولت خدا دادست

۵۸_۵۹

پیرو ی اواز شعر تصو فی کور کورا نه نبوده بلکه نتیجه تلا شـــ وکو ششی است که‌وی درشناسا یی از شعر شعرا ی متقد م‌دا شته است عایشه از پیش کسو تا ن‌ادب‌در ی همیشه سود جسته و متا ثـــر از کلام شان بوده است وبیش از همه از سبك و سخن حافظ پیرو ی کرده و حتا ابیا تی او را تضمیـــن‌نموده‌است. استاد سخن حا فظغزلی دارد به اینگو نه:

در خرا با ت مغان نور خـــــــداميبینم
این عجب بین که چه نور ی زکجامیبینم

ص ۲۸۳

به‌همین شیو ۀ عا یشه غز لی‌داردقرار ذیل:

عار ض میمنتت نور خدا میبینم شیوه حسن ترا صبح صفامیبینم

ص۱۹۵

به‌این غزل عا یشه تو جه کنید:

عمر بگذ شته مرا یاد بســــــی‌می آید
وز نسیم سحری بــوی کســی‌می‌آید

که به پیروی از این غزل حافظ میباشد.

مژده ای دل که مسحیا نفســـــی‌می آید
که ز انفاس خوششش بوی کسی‌می‌آید

ص۱۷۹ دیوان حا فظ

گاهی هم عایشه مفا هیم ومعنای‌سخنان غزل منسو ب به حا فــــظ را در شعر ش آورده است.

اسپ تاز ی زیر پا لان گشتــــه‌مجروع وضعیف
طوق زرد ر گردن خر شدنمیدانم حرا
نزد صراف فلك خر مهره‌وسنگ‌وسفال
قیمتش با در برا بر شد نمیدانم‌چرا

اسپ تاز ی شده مجرو ع‌به‌زیرپالان
طوق زرین همه در گرد ن خـــرمی بینم
آه‌آه از دست صرا فان گو هـــرناشناس
هر زمان خر مهره را بادر برابرمیکننند

از عایشه :

ای عز یزا از فرا ق وصل جا نان‌غم مخور
دولت دیدار با ز اید به سا مان‌غم مخور

ص ١٤٢

به‌وزن و قا فیه این غزل‌منسوب به‌حافظ انشاد شده است:

یوسف گمگشته باز آید به‌کنعان‌غم مخور
کلبه اخران شود روز ی گلستا نغم مخور

ص ۲۹۰

گاهی هم تعبیرات حافظ را در شعرش می بینیم، مانند «جامهٔ‌تقوی وخرقه پر هیز»به بیت زیر توجــه‌کنید.

چو نیست «جامهٔ تـقــوی‌وخرقه پرهیز »
چرا عبث طر ف صو معه گـــذاره‌کنم

یا(پنج روز ی صحبت گل) در ین بیت.

مغتنم دان «پنج روزی صحبت گل» در چمن
چهره رعنا ملیحا نز عفر ان خواهد شدن
ص ۲۲۸

حتا یك مصرا ع از شعر حافظرا عایشه تضمین نموده است.

«درد یست درد عشق که هیچش علاج نیست»
هر چند سعی میکنمش لا د وا شود
ص ۲۳۷

یا:

«جوان شوم ز سر و زندگی دوباره کنم»
وصال دو ست میسر شود اگرما را
ص ۱۷

اندوهنامه های باز مانده از عایشه

زند گی عایشه طور یکه در بالا یاد شد پر حادثه است از دست دادن یگا نه پسر سوز ی را در دل عایشه خلق نمود که ثمره آن همان اشعار سوز نا ك و مر ثیه ها یی است که بخش عمده دیـوان اورا در بـر دارد. این سوگ نامه ها تراوش یافته از درد د ل شاعر است دردی که تا آخر عمر قرار و آرا م ازوی ربود سروده های عایشه در آ ن هنگا می که مجال تنفسی برا ی زن کمتر میسر بود خیلی پر بها و با ارزش بوده میتوا ند یگا نه پناهگاه شاعر ووسیله نجات او از یـن ورطه آتشین غز لیا تش بود زیرا غزل جا یست که نا خود آگاه شا عر در آن منعکس میشود صرا حت لهجه وبیان وا قعیت ها شعر عا یشه رااز میرش باز داشت شعر یکه از دردخلق حکا یه کند با وجود گذ شت سا لها دربین مردم ریشه میدواندوبرای همیش پا یا و جاودا نـی میشود.

در صف زنان شاعر سده هـای(۱۲ـ۱۳) شعرعایشه پخته تروروان تراست اماا و را در شمار نخبه گان وسخنو را ن بر جسته یی که دراین دوره زیسته اند همسنگ و برا برساخته نمی توا نیم . زیرا اشعارش از جهت تصو یر آفر ینی وآرامش های لفظی و معنو ی کمتر بهره ورند

اما قرار گفته جر یده نسیم سحـرعایشه را از جهت چاپ‌دیوانش از خو شبختترین شا عران و طــن‌می شمارد (۱) چاپ دیوان یك ز ن در آن دوره تار یك تاریخ وطن ما واقعا درجه خو شبختی برای یـك زن بشمار می رفت چیز ی که‌پا یه‌وما یه شعر ی عا یشه را بلند تر ساخت اینست که وی توانست تاساخت اینست که وی توانست تا اندازهٔ چهرهٔ وا قعی آ ن‌زمان‌رابرای‌آینده گا ن روشن سا زد ومطالبی فراوانی را جع به خود وخا نواده اش برای عـلا قمند ان شعرو ادب ماند گار سا زد ، بخش عمدهٔ دیوان‌او را اندو هنا مه هاو مرا ثـــی میسا زد اما در اینجا از آورد ن‌همه‌صر ف نظر نموده تنها نکا ت مهم وباارزش آنرا درانیجا نقل‌می‌کنیم: آرزوو خواست های شا عر ازخانو- اده‌اش نابر آورده ماند، حتاء او شهادت پسر ش را از خا نواده خود می داند، زیرا وی ادعا دارد که‌یگانه‌پسر ش باید در جنگ کشمیــــر فرستاده نمی شد ، همه نارضا یتی‌او در برابر خانواده اش‌ودور ماندن ازاین فامیل در سرا سر اشعا رش‌جلوه گراست، عدم تو جه،سرداران قوم نسبت به او با عکس العمـــل‌شد ید عایشه اینطور پاسخ داد ه شده است.

این چنین ظلمی که برمن‌میشود کی به درانی کند زین سان قجار
پایمال سـم گا وو خرشدم طعنه دشمـــن نمود سنگـــــــار
ص ۱۳۲

یااین بیت

مترجم ازایل درانی چه‌گویم‌وای‌وای
از قضا ی آسما نی گشته ام بی‌خانمان
ص ۳۳۳-۳۳٤

اواخر عمر عایشه همراه باسوزوگداز است،وی از شها د ت پسر دادو فر یاد می زند و مر ثیه ها یی‌زیبا یی سروده است که نه تنهـا در صف زنان شاعر این سوزوگدازدیده میشود حتما مردان شاعر این داغ سوز نده را به این شیوا یی بیان نکرده‌اندوی در اوایل‌از دربار شاه محمود تو قعات زیادداشت اماهمه نا بر آورده ما ند، که این همه

۱- سرور ، شعرای وطن،جریده نسیم سحر ، ش ٤، ۱۳۰٦.

دردها به اندازهٔ داغ پسرش برایش سوزنا کتر نبود، عا مل این عمل راشاه محمود و جنگ کشمیر می دا ندبعدازاین حادثه بود که وی بد ون کدام عاید شدن ضرر ازدربار ها به بد گو یی شاه محمود و شاه شجا ع پرداخت و همه آنها را با تمـــــام خلا هایشان در زوا یای تاریخ روشن وآشکار نمود.

به خا طر داشتم امید بسیار — فتادم نا گهان در بحر خونخوار
جفا ی چر خ کجر فتار بنگر — دلم را کرده چو ن منصور بردار
همیخوا هم فلك راواژگون باد — مرا کرد روز رو شن چون شب تار

ص۱٤٥

بیت پایین نما یانگر غم واندوه شاعر باد یده گان اشکر یز واشك الودش است.

زجور محنت وغمهای ایام — به گر یه همچو ابر نو بهار م

ص ۱۹۷

در بار شاه شجا ع هیچگاه برای عایشه خو شا یند خاطرش نبـوده است

مال وملکم را شجا ع الملك شه برباد داد
دست خا لی جیب بی پل خو ش نمی آید مرا

ص۱٦

دربیت پائین تصو یر زیبا یی ازخودداردد دلش را شبیه گل لا لـــه داغدار و پر خو ن می داند

چو لاله داغ به دل دارد عایشه شب وروز
گدا خت هچو ر صا ص ازفرا ق سینه او

یا:

چو لاله داغ به دل دارد عایشه عایشه
سوز و گدا ز سینه فکـــــــران غنیمت است

ص٤٠

نا مرادی یگانه نور چشمش اوراوا داشت تابه سر ا بش این گنجینهٔ پربها که پراز سوز و گداز اســــت پر دازد این مر ثیه ها یی پر سوز تا آخرین رمق حیات جلوه گر رو ح پر دردش بوده است .

فیض طلب یك لحظه روز خو ش‌ندید
از جفا ی چر خ ودور روز گار
بادل پر حسر ت و خـــــو ن‌جگر
رفت ازین دنیا ی دو ن بیمدار
همچو رستـــم با خت در میدان‌جنگ
جان شیرین رابه سلطان کردنثار
ص۱۳۰ــ۱۳۱

گا هی از پسر یگا نه اش یاد می‌کند برایش به حیث یك مادر باید حق‌ذاد تااین فر یاد های درو نیش را اشکار ابه رو ی صفحه کا غـذ نقش ببندد .

باختم یکدانه در بـی بها   خاك بر سر شد مرا باکس‌چکار
خانه ام شهر زنان شد وا ی وای   باطن و ظاهر خفی و آشکـــــار
ص۱۳۱

وی اعترا ض کنان مد عی استباوجود بزرگترین سر ما یه زندگیش را در خدمت شاه زمانش از دست داده کسی او را مورد دلجو یـــی وباز پرس قرار نداده است. ایـــن‌بی اعتنا یی ها در مورد ش بود که زخم دلش را تازه ترو شعله ور ترمی ساخت .
ما در فیض طلب سو خته در نارفراق
کشور رو ی زمین در نظرش چون سقراست
باخت در خدمت شه گو هربحردل‌خویش
پرسشی نیست که حا لنش به‌چسان در گذراست
ص۴۳

گاهی هم‌که از روز سیاه‌وتیره‌اش‌شکوه سر می دهد تصو یر زیبا یی از نا ساز گار ی طبیعتو تر فنـدچرخ شمول دارد بد ینگو نه .

تعلیم کرد مودب فطر ت چود رازل
اوراق گل به‌بلبل بید ل رسا له‌داد
دایم در انتظار جوا نا ن نـــامور
خمر مذاب را به صدو بیست‌ساله‌داد

داغ فرا ق فیض طلب راز نـــارهجر
عایشه را مدام به دل همچولا له‌داد
ص ۱۲۵ ـ ۱۲٦

زما نی هم خود را به ساده‌لوحی‌وکم عقلی مورد طعن و ملا مت قرار می دهد که پسر ش را چرا اجازه‌ورود به میدان جنگ دادو با یـــن کار بی‌تدبیرش پسرش را به‌دست‌کشتن داد .

ای دریغا عقل خود را با ختم — قدر وقت‌خویش را نشناختم
مرغ دل را سر بر یدم نا گهان — در میان خاك و خون اندا ختـــم
بر نشستم بر سمند روز گـــار — تا به میدان ندا مت تا ختـــم
درمیان نار هجران روز و شـــب — سو ختم همچون سپند هم ساختم
عایشه گو ید زجور روز گـــار — رخ به خوناب جگر افرا ختـــم
ص۲۱۲

دریغا که پسر م راازدست دادم‌ودر عقب گمشده خود سر گردا نم اگر جز یی ترین‌نشا نی ازاو به‌دست‌اید آنرا بهترین تاج خوا هم ساخت وبه افتخار زند گی خوا هم کردمرگ‌فرزند او را چنان آشفته وسراسیمه ساخته بود که خود را چو ن مجنون‌آواره و سر گردان در بیا با ن می‌داند.

به صحرا ی عدم چون و حشیا ن‌افتان و خیزانم
چو مجنون در بیا با ن فنا مردانه‌میگرد م
اگران کا کل مشکین به دست‌عایشه آید
زنم بر سر چو تا ج خسرو ی‌شا ها نه میگردم
ص۲۰۳

عا یشه در برا بر شاه محمود چنان عقده یی گر فته بود که تصور می کرد مرگ فیض طلب فرز ندش‌آگا ها نه به دست او صو ر ت‌گرفته باشد بالحن تند و زشت او را بی‌کفایت ، بی غور وبی تمیز خطـاب می کند.

صاد قان مملکت اخرا ج شـــد — کاز با ن دهر شد سر رشته دار
عدل و انصاف و مرو ت شدبه‌باد — حق و با طل را نه پر سد شهریار
بنده از بی غور ی محمود شـــاه — رنج ومحنت ها کشیدم بیشمار

شاه محمود بااین ظلم و بیدادش‌شاید مرا آواره و سر گردان سر زمین ها بسازد.

شاه محمودم نکرد غور و تمیــــز می‌کنم از جور او خود را فـــرار
دست ظلمش داغ کرده سینه ام تیغ بیدادش دلم را پاره پـــار
خانه ها شد خانه گگ درعصراو خاصه می گشتم فقیر و خاکسار

ص۱۳۱ـ۱۳۲

عایشه زنی بود که بدو نه‌یچگونه‌راه دادن ترس به خود استبداد وبی کفا یتی زمانش را مورد انتقاد قرارمی دهد کمتر به شعر شاعری بر می خوریم که این همه صرا حـــت‌لهجه‌وحقیقت گویی را حفظ کـــرده باشد وی بااین دلیر ی توا نست‌که نامش را در صفحه تاریخ ماندگار سا زد وگو ی سبقت را از همه شا عرا ن زن دراین دو سده اخیـــر که اوضاع وشرایط افغا نستا ن‌تیره‌وتاریك است، ببرد، وی با لحن‌تند او را در لابلای اشعارش چنیـــــن‌میگو ید.

شه محمود که و صفش به زبا ن ناید راست
حیف کزمملکت‌خویش بسی‌بیخبراست
عدل وانصا ف ندا رد نبود غوروتمیز
ور نه ذوا لفهم‌و خرد صا حب‌عقل‌وهنر است
قاضی و محتسب و مفتی واهل‌علما
بی تقر ب شده اند گنج تهی ازگهرست
پند نا صح نپذ یر ند نبود شر م‌وحیا
همه‌خود سر شده اندواد ی خوف‌وخطر ست

ص۴۳

این شعر گه پر از سوز وگدازوولبریز از یاس و نو امید ی‌است نتیجه این تا ثر ات همهٔ تصا و یرو نمادی از گذ شت زند گی او رادر نشیب و فراز رو یداد های مهم‌زند گیش با شرایط و قت و زما نش مجسم می سا زد ، با تذ کر اِت‌قبلی‌وبیان واظهار نا امید ی عا یشه‌از در گاه شاه محمود رنجیده خا طر است‌واین بیت گره گشای‌عقده‌دلش میتوا ند باشد:

چند نالم ز غمت طاقت گفتـــارنما ند
گهر صبر شر یفست خر یدا رنما ند
کی بود سا عت مسعود و زمان‌محمود
که به داد ذل عا یشه ر سد حی‌ودود
ص ۲۹۱

علاوه از غز لیات پر سوز و گدازبخش عمده ربا عیات او را مر ثیه ها یی سوز ناك تشکیل می دهد ،برای جلو گیر ی از دراز ی بحـــث تنها با آوردن مثالهای اندك‌ا کتفا می کنیم .

وی از بار گاه ایزد ی آرزو داردکه‌با مردن فیض طلب او هم زنده نمی ما ند، اگر این خوا سته ا و پذ یر فته نشود تقا ضا ی آنرادارد که یگا نه رمز رو شنا یی چشما نش از خاك پای فیض طلب میسر خوا هد بود .

ربا عی

ما در بیو فا ی فیض طلب چون نمرد ی برا ی فیض‌طلب
کحل اسا کشم‌به‌دیده خویش یابم از خاك پا ی فیض‌طلب
ص ۳۱۳

یا در رباعی پا یین چنین اظهار ندامت میکند :

عایشه تا میتوا نی روز و شـــب‌فر یاد کن
از ندا مت خا ك عا لم بر سرخود باد کن

باختی یکدا نه در بی بهـــــا ی خویشرا
رشك ماه و مهر و یاد از قا مت شمشاد کن

در ربا عی‌زیرتصو یر و نمادنیکی‌ازپسرش فیض طلب دا رد د رمقابل از شاه محمود و شاه شجا ع نمادبدی‌میتراشدچهرهٔ فیض طلب د ر سرا سر اشعارش جلو ه خو بی نیکی و حق به جانب است اما بر عکس این دورا مورد طعن و ملا مت‌قرار داده از آنها چهره هاو تصویر های‌زشتی‌ترسیم نموده‌است،دراین‌رباعی علاوه از تشبیه زیبا صنعت تلمیح هم خیلی زیبا به کار رفتـــه‌است:

چو کوه نور من تا را ج کرد ند   مرا با نا کسان محتا ج کرد ند
چو خاك راه پا مال جفا یـــم   دلم بردار چو ن حلاج کرد ند
ص ۳۱٦

یا:
کوریك دیده را تو بینا کـــن   فیض طلب را به خیر پیدا کـــن
زنده اش کن به حق علم قدیم   نا مه عمر وی تو امضا کـــن
ص ۳۱۷

سوز ی در دلش نهفته استازنبودن مرد در خانه اش نو حهسرمی دهدو خانه خو یشرا شهر زنان میدا ند که البته این حا لت برا ی او خیلی رنج اور بود ه است.

شهر زنان و دشت یلان خا نـهمنست
مجنون فیض طلب دل دیوا نـــهمنست
روزم شب استوهمه شببیخودمزخویش
گفتار مردو زن همه افسا نـــهمنست

بی اعتنا یی و عدم دلجو یی همهنسبت به او سبب شد که امیـــد وآرزو یش تنها به بار گاه الهـــیمنهمك شود.

قادر الله فیض طلب را از تـــومیخوا هم حیات
هم به حق ذات پا ك بهتر یـــنممکنا ت
پیش قدر تهای تو سهل استحیلایمو ت
نـزد مخلوقات تو هر چند نمایدمشکلات
ص۱۸ ۳

عایشه پسر ش را قو ت قلـبو مداوای زخم های دلش میداند.

فیض طلب نور هر دو دیده من   مونس قلب آرا میـــده مـــن
مر هم ریش سینه مـــا در   هم عصا ی قـــد خمیـــده من
ص۳۱۹

وی را مانع سفرش به کشمیرمی شود و خیلی آگا ها نه وی را از رفتن به سفر باز می دارد امافرزندکمتر گفته های مادرش را میپذ یرد. بهاین پرداخته عایشه که نما دی ازذهن آگاه و فرورو ی او را د ر مسایل جلوه گراست تو جه کنید.

بیا ای فیض طلب ترك سفر کن خیال جا هلی از سر بدر کـــن
اگر هر چند دار ی ذو ق کشمیر به حال ما در بیکس نظر کـــن
ص۳۱۹

شعر ی تحت عنوا ن (فی‌الشکا یت) در صفحه ۳۲۲ دیوان عا یشه نما یانگر خود سر ی و بی کفا یتی‌صاحبان قدرت بوده است‌در این‌شعر میخوانیم.

تعجب از چنین سلطان بیغـــور که عا لیجا ه کرده با غیـــان را

در صفحه ۳۲۳ شعر سوز نا کی‌از پرداخته های‌درو نی دل شا عر است این شعر هم ارج هنر ی داردوهم پایگاه تاریخی وی حا دثـــه شهادت پسر ش را اینطور بیا ن میدارد.

عزیز ا در ایا م محمو د شاه وزیری بد اورا چگویم دگـر
فتح نام نمود عزم‌کشمیرچون روان شد به جمعی ز شیران‌نر
یکی‌تو پچی با شی آن‌شاه بود که ثانی ورا نیست دربحر و بر
هژبرو شجاع فیض طلب نام‌او ذوی الفهم و ادراك و صاحب‌هنر
ص۳۲۳

بعدقطعه یی دا رد که چنین‌است:
تو پچی با شی به هیچ ایا می غیر سلطا ن نر فته عا یشـــه
فیض طلب‌را کجا فر ستـــادی که نکرد ی زاول اند یشـــه
وی سخنان گله آمیز ی دا رد وادعا دارد که چطور مرا به داغ یگانه پسرم دیده می توا نید.

تو رضا یی که بی پسر با شم زخم نا سور بر جگر با شم
از فرا ق یگا نه فیض طلب سینه مجرو ع‌ودیده تر با شم
ص۳۲۷

یا:

عایشه تا به کی بد ین منوال بی پسر زار ودر بدر با شـم
ص ۳۲۸

گا هی هم سخنا نش رنگ کنایه‌آمیز دارد و خطاب کنان به پسرش می گو ید که بااینکه در در بار محمود شاه صاحب شان و شو کت بودی، صد ها حسرت و افسو س که‌جان شیرینت را از دست دادم.

میر اتشخا نه محمود شاه نـــامدار
چون کنم و احسرتا شیر ین پسررا باختم

زمانی‌هم خود راه موردملامت قرارمی دهد و به ناقص العقلی خودچنین اشاره دارد.

ناقص العقلی چو من نبود درعالم‌هیچکس
جنگ کشمیر از که بود وفیض‌طلب را باختم

ص ۳۳۲

گفته های شکا یت آمیز ش تنها‌منحصر به در بار شاه شجا ع و شاه محمود است در بیتی چنیـــن‌اظهار عقیده می نما ید.

مال و ملکم راشجاع ا لملك شه بر یاد داذ
خا نه ام در عهد شه محمود شدشهر زنان
فیض طلب را با ختم در خدمت‌محمود شاه
جانشینش شد رقیب و گم شدم‌نام و نشان

۳۳٤

در سرا سر زند گی عایشه نتوا نست حتا نفسی‌را حت بکشدخودش مدعی این اندیشه است .

نیا سوده اندر جهان یکنفس جگر ریش و دل پاره پار عا یشه

ص۳٤٦

برای شناخت بهتر گو شه های زند گی عایشه تا حدا مکا ن کوشش به خرچ داده شد که ابیا تی‌سوز نا کی از سرا سر دیوا نش انتخاب و دراینجا گنجا نید ه شود.

از آوردن همه آنها گر چه پر ازسوزو گداز است خود دار ی شدتا از دراز ی بحث تا حد ی جلوگیر ی‌شده باشد .

باز تاب مسایل اجتماعـــی در سروده های عایشه

درو نما یه شعر عا یشه از شرا یطوزمان اواب خورده و هموار ی ها و نا هموار ی های زمانش نقش‌پای‌خویش را بر سروده هایش اثرمند به جا گذاشته است.

رخداد های گو نه گو ن وشکست‌در زند گی خانواده کیش روا ن حساس او را متاثر سا ختہ و شعروسروده هایش که زبان احسا س

اوست ازین رو یداد ها ی گو نه‌گونه‌ٔ مایه گر فته است.

عایشه رو یداد هاوواقعا ت‌زندگی‌خود را در شعر ش باز گو می کند چنا نچه غزل ها ربا عی هاو قصایدوقطعات او بهتر ین تابلو هاو تند- یسه باز گو ینده از زند گی و پدیده‌های اثر مند بر زند گی او می‌باشند.

مرگ فیض طلب و ایجاد بدبینی‌های او نسبت به در بار واطرا - فیانش داغ سوز نده و درد نا کی‌بود که در سرا سر اشعارش قا بل درك واحساس است. در و جود عایشه طور یکه قبلا هم در قسمت اندوهنامه هایش تذکررفت،خون‌شهامت‌و دلیر ی در رگ رگ و جودش در جر یان بوده است وی با و جودخشه نت و نا مهر با نی های دربار وتهمت‌اطرا فیانش با پناه برد ن به‌چکیده های فکر ی و ذهنیش جواب دندان شکنی به در بار ها ی وقت‌داده بوده است . با صرا حت لهجه وراه ندادن هیچگو نه تر س واندیشه بی کفا یتی و بی غور ی صا - حبان قدرت و تخت و تاج راانگشت‌انتقاد گذا شته و به الفاظ سبـــك وابسته گا ن در بار ها را کو بیده‌است به‌این ابیات تو جه کنید.

بی بی زنان مضطر و حیرا ن شد ند
ما چه خرا ن سلسله جنبـــــان‌شد ند
حجله نشینا ن حر یـــــــــم‌حجاب
هم نفس غو ل بیا بـــــا نشد ند

شیرو شان گو شه نشین شدهمه سگ صفتان در صف‌میدان‌شدند
کرد فلك بیشه شیرا ن تهـــی مسکن رو باه و شغا لان شد ند
بار نهاد ند به پشت سمنـــــد گاوو خرا ن قابل جو لان شدند
شهر زنان خانه عا یشه شد اینهمه از گرد ش دو ران شدند
ص ۱۰۰-۱۰۱

شهر زنان خانه عایشه‌شدچندین‌باردراشعارش آورده است قسمیکـــه در بالا اشاره شد وی در زند گی‌فقطهمین یك پسر را داشت که بعداز فوت شو هرش این یگانه مرد خـا نواده اش بود با شهامت او واقعـا خانه اش شهر زنان شده بود .

وی بدون هیچگو نه اتکا به دربار در سنگر مبارزه علیه استبداد وقت به پیکار بر خاسته است وبا تیغ برنده قلم اوضاع وشرایط نابه

سا مان زمانش را چو ن شمع فرو زان برملا سا خته و به علا قمندا نو دو ستدا را ن با غستان شعر وادب مرد می عر ضه نموده است و وقتی شعر درخدمت دربار ها نباشد حتماً از درون دل می تراود چیز ی که بیا نگر درد دل با شد در اعما ق دل مردم جا می گیرد و پسند خاطر خلق هاو توده ها ی مردم قرا ر میگیرد.

آگاهی او از شرایط اجتماعـــی زمانش بود که گلبرگ های لطیف سروده ها و نشیده های دل انگیز دیوانش را سخت گیرا و نا میرا ساخت وی به دانشس خلق و مردمش ارج می گذا شت و ضر ب المثـل های عا میا نه که بزر گتر ین گنجینه پر بهای یك زبان است دراشعارش جلوه خو بی یا فته است.

عایشه شاد بزی زانکه جهان در گذراست
صبر تلخست ولیکن بر شیر ین دارد

ص۱۲۱

همین مطلب را به گو نه دیگردرشعرش می خوا نیم.
صبر اگر تلخست و لیکن ثمـــره شیرین دهد
از شکا یت لب ببند و صبر کن در کار خو یش

ص۱۶۰

مفاهیم عمیق وارز ندهٔ اجتما عی در اشعارش ریشه دوا نده است اسنفاده از فر صت و غنیمت شمردن وقت در اشعارش انعکاس خو بی یافته است که این مطلب بیا نگر درك همه جانبه او از مفا هیم اجتماعی است.

صنما عمر میرود به شتا ب — صحبت دوستان و می در یا ب
شیشه شا می و می گلگو ن — به سرود و ترا نه جنگ ورباب
از برا ی بت جهان ا فرو ز — مر غ دل را بز ن به سیخ کباب
نوش از دست سا قی گلر خ — جام چون افتاب پر می نا ب
این نصحیت شنو به گوش خرد — چند غافل گذ شت عهد شبا ب
خانه دهر را ثبا تی نیست — چون حبابی که هست برسرآب
پنج روز ی به دهر خر م با ش — رفتگا ن باز کی دهند جوا ب

وی طر فدار تحرك و پشت کاراست، حرکت و تلاش است که راهگشای انسان به کشف حقایق می گردد.

عزیزا گر همیخواهی که سیرا ین جهان بینی
گذر میکن درین وادی عجایب کاروان بینی
ص۲۷۵

وی سخن و نظمش را به دست کم نمی‌گیرد ، ارزش و بهای هر بیتش را کمتر از گهر نمی داند اما درمقابل مناعت نفسش را از دست نمی‌دهد ،وگوشه قناعت را همیشه‌می پسندد.

عایشه تا میتوان کنج قناعت برگزین
زانکه هر نظمی تو باشد خوشتراز گنج و گهر
ص۱۳۸

زمانی هم خود را در شمار بزرگترین سخنوران عرصه شعر وشاعری به شمار میگیرد .

شاعران رفته و عایشه توهم‌خواهی رفت
حافظ و مولوی و سعدی وعطارنماند
ص۹۱

بیت بالا نمایانگر آگاهی عایشه‌از شعر حافظ مولوی و سعدی وعطار را میرساند . عایشه به‌شعرودیوان شعرای متقدم علاقمندبوده است و آگاهی و دانش او از این اشعار ست که گاهی هم شیوه شاعری اواز سبك آنان متاثر گشته‌است واز جانب دیگر در میدان سخنوری پایه و مایه شعرش‌را کمتر ازاین سخنوران بزرگ نمیداند با این درك عمیق وشناخت‌عایشه باید اشاره یی کوتاهی‌به آموخته هاو تحصیل شاعر و ارزش‌واهمیت کلامش سخنی چندپرداخته شود، دراین دوره کشمکش های سیاسی بود که بازارشعرو شاعری برای شاعران تنگتر شد. با تمام‌مو ثریت این شرایط عایشه در صف شاعران زن شاعر بلندپروازنازك خیال شیرین کلام‌و در عین حال فهمیده وارا سته‌به علوم‌متداول‌عصر و مجهز به صراحت لهجه و استقلال فکری به میان آمد که‌از اوضاع‌زمان‌وحتا شاه‌وقت‌انتقادمیکرد و گاهی روش سردارا ن‌و قت راانگشت انتقاد می گذاشت .

وی به خا نواده مر بو ط بود که‌شرابط تحصیل از هر جهت برایش آماده بود و سایل و زمینه ها ی تحصیل برای او فرا هم میشده است، طور یکه از مطا لعه دیوا ن عایشه معلو م میشود تحصیلا ت این شاعره دامنه وسیعی دا رد و به صرف ونحو ومعانی و بیان و تجوید وفقه و علم کلام و حدیث صا حب معلو مات خو بی بود و نزد علما ی عصر در محله ((او نچی با غبا نان «نزدیك (مهتاب قلعه) نکنونی کابل تحصیل کرده است .(۱)

از مطا لعه سرا سر دیوا نش‌این واقعیت آشکارا می شو د کــه او شا عر یست با سواد و دراشعارش‌کلمات و تر کیب های زیبا یی راگاه گا هی به کار گر فته است چو ن‌ترکیب:

کاس الکرام

هر که نو شد جر عه از باده کاس‌الکرام
قطب و غو ث واتقیا گردند همه یکبار مست(۲)
ص۴٤

گاهی هم صنایع‌لفظی را آرایشگــرا بیا تش نموده‌است . در بیت پا ئین صنعت تجنیس زاید را زیبا به کار برده است:

ما را به بهشت و دوز خت کاری‌نیست
از فایض فیض تو لقا می‌طلبم
ص ۲۰٦

زمانی هم از تر کیب هاو لغات‌عر بی استفاده نموده‌است که این همه دلیل بر گستره دانش و معلو ماتش بوده می توا ند .

دل به مهر مهو شان بستن بودفکر عبث
زانکه از خو بان عا لم کس وفادار ی ند ید
انما ا موا لکم پند یست ا زنا صح‌شنو
جیفه دنیا نمیجو یند جز اهـــل‌پلید

۱ـ پشتنی میر رمنی عبدا لرو ف‌بینوا کابل ۱۳۲۳ ص ۱۰۲

۲ـبرای مز ید معلو مات را جع‌به‌این تر کیب به نو شته پو ها ند دوکتور جاو ید تحت عنوا ن نمو نه((تحول معنا ی چند کلمه)) در مجله خراسان ،ش۲ـ۳س اول،۱۳٦۰وش‌اول ــس دوم ۱۳٦۰ مرا جعه کنید.

یا:

مرا عهد که‌اول‌کرده‌مولی هم الله و معك والله اعلم

ص۱۹۹

چشم اندازی بر دیوان عایشه .

دیوان عایشه باقطع (۲٤ × ١٦)شامل ۳۸۰ صفحه است در صفحات (۱ × ۲۸) قصایدوحمد یه آمده‌است به ادا مه آن بخش غز لیات تا صفحه ۲۷۲ادامه دارد که البته بخـــش عمدۀ دیوان اورا غز لیات می‌سازد از صفحه ۲۷۲ به بعد تا صفحه ۲۸۰سا قی[1] نا مه است به ادا مه آن تا صفحۀ ۲۸۱ مخمس و از صفحــــۀ ۲۸۱-۲۸۷ بخش تر جیع بند و در صفحۀ ۲۸۷ به بعد بخش شعر یست‌تحت عنوا ن (وا سو خت).

علاوه‌از بخش اشعار این دیوا ن‌دارا ی یك تقریظ و خا تمة الطبع است هر صفحۀ دیوا ن حدا کـثـر١٤ بیت دارد و مجمو ع اشعارش به (۰۰۰ه) می رسدبخش مهم وعمدۀکتاب که در بارۀ شنا سا یی شاعر مدرك خو بی به شمار می رود ویگانه‌مرجع و ماخذ برای گزار شگران احوال‌عایشه به‌شما ر می‌رود همین‌خاتمه الطبع و تقر یظی است‌که در آخر دیوان آمده است . این خاتمةالطبع بهتر ین مر جع شنا خت شاعر بوده می تواند .((سپاس‌بیقیا س مر خالق هژده هزار عا لم را ۰۰۰۰)) که بهتر ین مخلو قا ت حیوا ن ناطق‌است و تخصیص نطق که به نظم باشد واخص آن از انوث لهذا این‌کتاب لا جواب از کلام شا عرۀ جادو- زبان سحر بیان که هر غز لش بحر یست که سفینۀ خرد را تلا طم‌امو- جش در تز لزل است ، در بلدۀ کابل‌اعنی صا حب عفت و عصمت بی‌بی- عایشه درا نی بار کزا یی از ابکارافکار مسوده نمود ه‌از نا قدر دا نی کسی به او نمی پرداخت و نسخۀ مکتو بۀ مر حو مه در کتا بخا نۀ خسرو ی بود سپس امیر عبدالرحمن‌خان کتاب مر حو مه را در چاپ‌خانۀ سر کار ی داده امر نموذند که چاپ‌شود به انتظام سیادت پناه میرمحمد عظیم خان سا رجن میجرو به اهتما م‌هیچمدان آفاق منشـــی عبدالرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنۀ ۱۳۰۵ هجر ی طبع شد)) (۱)

دیوان عایشه، قسمت خاتمة لطبع ص‌ص ١٣٤٨ - ٣٥١

از نقل قول با لا مطالب جا لب‌وسود مند که برا ی معرفی یك‌نسخه مهم وضرور ی است به دست می آید همچنان از تقریظ مفصل احمد جان الکوزایی که‌به ادامهٔ خاتمـــة الطبع آمده است نکات مهم و بدرد خور آنرا که برای شناخت هویت‌عایشه خیلی ارز نده و گو یا است می آوریم .

« تقریظیکه در هنگام طبع ایـن‌کتاب بلا غت فر جام به قلم .... احمد جان الکو زا یی مهتمم‌حساب‌گیر ی د فاتر کل افغانستان ... مر قو م گردید اهل معنا را مژ ده‌وصا حبان اشارت را بشا رت که درین‌زمان‌فیض توامان‌وایام سعا دت‌انجام به فرا لطاف سبحا نـــــی‌و فیض انفاس رحما نی گلستـــا ن‌پژ مردهٔ نکته سنجان ملیح سیرا ب وبو ستان افسردهٔ و غزل خوا نان‌فصیح خرم و شاداب شد بلبلان نغمه سرا ی گلزا ر فصا حت‌راگلی‌تازه دمید و طو طیان شکر فا ی گلشن بلا غت را شکر ی بی اندازه‌رسید، یعنی دیوان ملا حت عنوا ن محبت تر جمان مشحون از انو اع‌دلال و اصناف غنج المو سو م به شکر گنج از تصنیف عفیفهٔ ظر یفهٔوشا عره لطیفه ... بی بی عا یشه بنت یعقوب علی خان تو پچی باشی‌بار کزا یی درانی افغان عمر خا نـ زا یی که در عهد سلطنت محمود شاه بن مر حوم مغفور جنت آرامگاه تیمور شاه‌مقارن‌سنهٔ (۱۲۳۳) هجری‌مطابق (۱) ۱۸۱۷ میلا دی به اتمام رسیده بودو پسر ش فیض طلـب‌نام‌داشت .... تا حال که سنهٔ ۱۳.۵ هجرت است مدت هفتاد و سه سال‌به‌سبب عدم قدر دانیهای کمال و ظهور رفتن و اختلال در طا ق‌نسیان‌وکنج فرا مو شی افتاده و از غا یت فرسوده کی با خاك سیاه یـکسان‌گردیده بود به حسن التفـــات ... امیر عبدا لر حمان خان و به مو جب فرمان واجب الاذعان چا بك‌دستان مطبع فیض منبع دارا لسطنه کا بل... به تصحیح تام و تنقیح مالاکلام آنرا به قالب طبع در آورد ند و نقاب احتجاب را از چهره این‌عروس زیبا براندا ختند (۲) به‌ادا مه‌این‌تقریظ بحث کو تا هی است زیـــر عنوا ن(نکته دقیق وسیر عمیق)

۱ـ عایشه‌درانی، غلام حبیب‌نوابی، کابل ۱۳۵٤ ص۳
۲ـ دیوان عایشه، ص۳۵۱ـ۳۵۲

محمد عزیز دربارهٔ خانوادهٔ درانـی ونبوغ شان آورد، که یگانه اـثر ارزشمند تا حال به‌این کیفیت دیده‌نشد ... زیرا که از ابتدا ی ترو یج شعر پار سی دیوا نی به این‌اسلوب‌واینقدر حجم از زنان اهل زبان به ظهور نر سیده چه جای آنکه از اهل‌زبان دیگر البته از دیدن این بهار بیخزان ... ظاهر و اشکار خوا هدشد، که زن طا یفه چو ن بد یـــن تهذیب و کمال بر سد ....)) البتــه‌عایشه در زمانی که حیا ت داشت دیوانش را تر تیب و تنظیم نمودوبه‌نام شکر گنج به روز ۵ شنبه ۲۶ـ رجب ۱۲۳۲ به اتمام رسانید اماوی‌به تاریخ ۱۲۳۵ چشم از جهـــان پو شیده است. نسخه که به‌دندان چاپ سپرده شده بود سه سا ل‌قبل از فو ت او بوده است . که اشعارسه سال اخیر عمرش در دیوا ن چا پی موجود نیست البته سرور گویا اعتماد ی در انجا ی که بحثی در بارهٔ عایشه دارد یاد آورمیشودکه دردیوان خطی نسبت به دیوا ن مطبوع (۷) غزل ۳ قصیده و ۲رباعی‌اضا فه تراست ودیوان مطبو عشاید از رو ی نسخهٔ دیگر است .(۱)

به باور نزدیك که نسخهٔ تنظیم‌شده ۱۲۳۲ به خط شا عر نزدخودش بوده با شد. و نسخهٔ دو می بـــاترتیب دیگر توسط شخصی دیـــگر تنظیم شده باشد که از رو ی همین‌نسخهٔ چاپ کابل در ۱۳.۵ صورت پذیر فته است اما اشعار ی راکه‌شا عر در مدت سه سال اخیــــر عمر ش سروده به نسخهٔ مو جود در نزد خود اضا فه کرده است و نسخه ایکه به دستر س گو یـــااعتماد ی رسیده و هفت غزل ســه قصیده و دور با عی اضا فه تردارد‌به گمان اغلب همان نسخهٔ اصلـــی شاعر بوده است که اشعار سه‌سال‌اخیر عمر ش را در آن زیاد نموده است. شا یدنسخهٔ های دیگر ی ازدیوان عا یشه مو جود باشد که به دسترس اشخاص مختلف بوده می توا ند که در صور ت‌دستر سی به دیوان های دیگر، دیوان چا پی اوباتجد ید نظر دو باره به زیر دندانه چاپ سپرده خواهد شد .

نسخه تر تیب شده سا ل(۱۲۳۲)در پنجم ماه رمضان (۱۳.۵)ه. ق در

۱ــ سرور گویا : شاعره افغان کابل .ش۱۲ــس۱ ۱۳۱۱ ص۱٤ــ۱۷

مطبعه سر کار ی دارا لسطنه کا بل به اهتمام منشی عبدا لر زا ق بیگ به طبع رسیده است.

گو یا اعتماد ی او را از خو شبختر ین شعرا ی این و طن می‌داند زیرا دیوانش در زمان حیا ت او به زیور چا پ آرا سته شده است.

واقعا در آن هنگا می که افغانستان از نگاه او ضاع سیاسی تیره روزبود چاپ دیوان یك شاعر خیلی دشوارمی نمود خصو صا آنهم یك شاعر زن زیرا از جانب دیگر چا پ کتاب هم خیلی ها دشوار بود زیرا ما نند امروز چابخا نه های مجهز و فعال ندا شتیم باوجود آنهم چا پ دیوان عایشه خیلی ها مفید دانسته شده خوب و کمتر غلطی های چا پی و طبا عتی در آن به چشم می خورد تنها چند نکته محدود در سرا سر دیوان مو جود است که یاد کرد این مطلب ضروری و لا زمی است به جای عبث عبس

چنانچه دربیت پائین.

عاشقم بیچاره ام غیر از شکیبم چاره نیست
در تمنا ی و صا لت عمر من بگذشت عیس
ص۱۵۸

یا:

سرسر بود کار گردون عبس به نام جهان آفرین کو ش وبس
ص۲۸۰

به جای گلزار ــ گلذار :

گلشن رو ی توام چو ن شـــده غایب زنظر
در گلستان جهان زینت گلــذار نما نند
ص۹۱

برای وصف گلذار جما لـــــت چو من بلبل هزاران آفر ید ند
ص۱۱۳

اندر پی نظاره گلذار جمالت
مر غان سحر خیز وهزاران شده محتاج
ص۱۲

گر چه اشعار عا یشه به او زا ن عروضی ساده معمول و مرو ج زبان

دری یعنی بحررمل و هزج سرودهشده است اما گاه گا هی در پهلوی ابیات ناب و غز لهای یکد ست کمی‌هاو کاستی های دروزن دیده‌میشود چنانچه دربیت پا یین تو جه کنید.

همچو مجنون در تمنا ی بت لیلی‌صفت

گاه خود را مست و گه هشیارمیخوا هد دلم

در مصراع اول در کلمه همچو یك(ن) اضا فه است یعنی اصل کلمه به شکل‌همچون است که و جود(ن) باعث سکته گی در وزن شعر میشود.

یا:

استحقاق است نتا یج حسن براو

دل‌برد زمن آن سیب زنخدان‌ایوای ایوای

ص ۲۵۸

به بحر غم افتاده ام روز وشب براز نده از مو ج طو فان تو یی

ص۲۵۸

در پا یان دیوان عا یشه این‌شعرآمده است که بهترین شنا سنا مهٔ خو بی در بارهٔ او و دیوا نش‌است.

کاتبه عایشه از امتی شاه عرب

بنت یعقو ب علی والد ۀ فیض‌طلب

قوم بار گز یی و شا عره ملك‌وجود

عهد سلطا ن زما ن بحر عطاشه‌محمود

پشت در پشت خطاب آمده مارامنصب

تو پچی با شی همه بود ند ذو ی‌الجاه‌و حسب

یوم پنجشنبه بدو بیست و شش‌از ماه رجب

یافت تحر یر شکر گنج به مضمو ن ادب

یکهزار و دو صد و سی ودوازهجرت بود

که چنین نظم گهر بار بار قام نمود

ساعت چاشت بده این نسخهٔ به‌اتمام رسید .

که‌به ار باب خرد فر حت و ی‌باد مز ید

ساکن کابل و در مو ضع‌اونچی‌مر قو م

شد کین فطنت اشعار پذ یرد مفهوم

رنج بسیار کشیده م چو سخـــنضم کردم
هر زمان پارهٔ از خو ن جگر کم کردم

خوا هم امرزش خود را ز کر مزبا نی
زانکه پایندهٔ و با قیســـــت وراسلطا نی

اول وآخر وهم باطن و اظهاریکیست
هم کریم و کر م وغافر و غفاریکیست

ص ۳۴۸

عایشه شا عر یست که در آنزمانی‌که اوضاع افغانستان نسبتا تیره‌و تار بود با سرود ه ها و گفته‌هایش‌که پر از مواد و مطالب فراوا ن از شرایط آن عصر بود نا مش را دردل ماند گار ساخت بااینکه د یوان اشعارش بزرگتر ین گنجینهٔ استامابانهم اشعارش در سلا ست روا نی وتصو یر به پا یه بزر گمردا نمیدانشعر و شاعر ی نمی رسد گا هی هم کمی و کاستی بعضی ابیا تش‌درغز لی سبب میشود که‌آنابیا ت از غزل وی کشیده شود تا غز لـــی‌یکدست زیبا و پر محتوا به دست‌آید دوسه غز لی عایشه را انتخا ب‌نموده‌در اینجا می آوریم .

شیشه دلرا پر از خو ن جگرکردعایشه
وز ندا مت خاك عا لم را به سرکرد عایشه

از فرا ق لیلی خو دبیقرار ست‌روز وشب
همچو مجنون‌رخ به سوی بحروبر کرد عایشه

سو خت در نار جدا یی جا مـــهٔعیش وطرب
هم لمباس هجر و محنت را به برکرد عایشه

قیس وش دیوا نهٔ محبو ب‌میباشدمدام
از وجود خو یش خود را بیخبرکرد عایشه

از جفا ی چر خ کجر فتار و ظلم‌روز گار
چادر اندوه و ماتم را به سر کرد عایشه

عقل از ملك سر ش اخرا ج‌وسوداجاگر فت
قصهٔنشو ونمارا مختصر کـــــــر د عایشه

از کهن خمر ی که پنهان در خم‌تو حیدبود
جرعهٔ نو شیده و آنگه تر ك‌سرکرد عایشه

:ز: اندر خواب حیر ت کین نویدآمد به گو ش
شام هجرا ن ترا ایزذ سحـــر کرد عایشه

دلم چو ن طا یر سر گشته در ویرا نه میگردد
رفائیت نمی جو ید پی غمخا نه‌میگردد

گر فتار شب تار ست ز عمر خویش بیزار است
به گرد شمع وصل دوست چون پروانه میگردد

ندارد مسکن و ماوی چو مجنون‌گشته بی پروا
به صحرا ی عدم چو ن وحشیا ن‌دیوانه میگردد

به دام زلف مشکین بتا ن دا نم‌گر فتار است
به گرد خر من عار ض برا ی‌دانه‌میگــردد

نجو ید تخت سلطا نی نخوا هدتاج‌خا قانی
چو سیا ح از پی هر قصه وافسا نه میگردد

ندانم قسمت عایشه از فطر ت‌چسان آمد
که دایم از وجود خو یشتن بیگانه‌میگردد

ص ۹۸

نگار نا زنین ای سرو آز ا د — نمیدا نم که حو ر ی یا پر یزاد
بر فت از من قرار و طا قت‌وهوش — ترا ای کا شکی ما در نمیـــزاد
به‌تیر ی غمزه ام کرد ی نشا نه — کنم پیش که‌ازدست‌تو فــریاد
دلم برد ی و رخ پنها ن نمودی — چه باشد گر به دیدار م کنی شاد
چو شمع از فر ق تا پامیگداز م — زجورت ای ستمگر دادو بیداد
جفا های که از ظلم تود یـــدم — نکرد این ظلم را شیر ین به‌فرهاد
ترا این‌رسم‌بدعهدی‌که آموخت — که‌هر گزاز غریبان نا و ر ی یـــاد
مسوز ای بیمرو ت بیش از اینم — قسم بادت به رو ح پیرو استاد
ترا شمع و مرا پروا نه کردند — مز ید ت باد این حسن خداداد
وجودم سو ختی در نار هجران — چوخاکستر مرا دادی تو برباد
ندارم طا قت روز جدا یـــــی — هزا ران جان‌فدا یت شاخ شمشاد
نمیدانم تراز ین چیست مقصود — که دلها را به دام آر ی‌چو صیاد

زکو تم ده که مسکین و فقیر م همیشه خانه خیر ست آبـــــاد
ندا نم از قضا ی آسما نـــــی چسان عایشه دردام تو افتاد
ص.۱۱

این بر داشت هاو یادداشت ها نتیجهٔ تلاش و کو ششی است کــــه از خلال دیوان و از لابلای اشعار عایشه صور ت گر فته است. علاوه از ما خذی که در پا ور قی یادشده‌است‌اشخاص دیگر ی هم زندگینامهٔ او را به طور مختصر آورده اند.که‌یاد کرد این مطلب لازم است.

زند گینا مهٔ او را فارو ق فلاح‌در مجلهٔ ادب ش ٤ س ٢٥ ـ١٣٥٦در صفحات ١.٢ و١١١و همچنان‌صدیقی‌در مجلهٔ ادب ش ٣ـس ٢٣ ١٣٥٤ ه.ش در صفحات ٣٣ـ٤٧ آور ده‌است.

از بر گز یده زنان‌قرن دواز دهم‌عایشه درانی چهره‌در خشا نی‌است که تا حدامکان سخنا نی در بارهٔ اوگفته شد دراین دو قرن به چهره های شاعران وادیبا نی بر می خو ریـم‌که یا نا می از آنها در تذکره ها برده شده و یا شرح مختصر شان د ر تذکرهٔ شعراءآمده است. عدیی‌دیگر هم زند گی پر سرو صدا یی راپشت‌سر گذاشته اند.

در سدهٔ های ١٢ـ١٣ چهره‌های‌ادبی را سرا غ داریم که هم د ر عر صهٔ شعرو شا عر ی علم بردار بوده اندوهم‌درزندگی شان‌جلوه‌های از عشق های پاك و آتشین چو ن لیلی‌ومجنون انعکاس خو بی یافته است .

خد یجه سلطان :

عشق آتشین وا لهٔ دا غستا نی باخدیجه سلطان در آنزمان آشوبی را بر پا نمود که نه تنها وا لهٔ بانو شتن تذکره مفصل و پرمحتواـ یش نامش را در صفحات تاریـــخ‌جاودا نگی بخشید بلکه عشق پا ك وبی آلایش او در برا بر خد یجه‌اورا وادا شت تن به سفر در دهـــد وجریان این عشق پر سوز و گدازرا که قرار و آرام از اور بوده بودبه شا عر معرو ف یعنی فقیر دهلو ی‌حکا یه کند. داستان عشق ایـــــن

دو دلداده پر ارمان سبب شد که‌این‌شا عر (۱) مثنو ی مشهور (وا له‌ـ سلطان) راکه از گنجینه های پربهای‌معنوی سدهٔ (۱۲ هجر ی اســـت عرضهٔ دو ستدا را ن و علا قمندان‌عرصهٔ شعر و شا عر ی بنما ید.
آوردن ما جرای عشق این دودلداد در این بخش که آوازه و ســـرو صدا یی را ایجاد کرده بود دور ازمو ضو ع نخوا هد بود زیرا این مثنو ی سرا پا لبر یز از عشق های‌پر سوز و گداز ی است که تلا ش وپایداری عاشق نـــامراد را دربرا بر معشو قش نشان می دهد همچنان خارج از دلچسپی نخوا هد بودکه نکات‌مهم‌وارزنده‌یی که‌جریان زند گی این دود لداده را طور یکـــه‌فقیر دهلو ی نظم نموده است در اینجا بیاوریم .
خدیجه سلطان دراواخر دورهٔ صفوی‌می زیست ، وی دختر حسن علیخان داغستانی و دختر عم علیقلی خا ن‌خان‌والهٔ‌مولف ر یاض‌الشعراونواسهٔ ایلدرم شمخال فرمانروی داغستان‌بود او در اثر تو جه وا لد ین خود

۱ـ شمس الدین فقیر دهلو ی متو لد در سنهٔ (۱۱۱۵)و متو فی (۱۱۸۳) هجر ی شا عر و نو یسنده‌مشهور این سده است وی علاوه‌از دیوان اشعار صا حب مثنو ی به نام (والهٔ‌ـ سلطان) وکتاب‌حدایق‌البلاـ غت است. وی در فنون نظم و نثرمعانی وبیان و بدیع و عرو ض‌و قوا فی از بزر گان زمانش بود درسالهای آخر عمر کسو ت فقیر ی به تن کرد وگو شه انزوا وعز لت‌قبول نمودو در فر صتی که خواهان سفر از بصره به سو ی هند بودازقضا کشتی شکست و سر ما یه حیاتش در گرداب فنا در افتادنمونه‌پایین از فراورده های ذهن اوست:

طرف چمن چو بر شکست سنبل‌حلقه زای را
فتنه یکی هزار شد نر گس سرمه‌سای را
یار نشنا خته قدر دل بی‌کینه‌ما
کاش مید ید ر خ خو یش د رآئینه ما

این مطلب از کتاب تذکره نتایج‌الافکار محمد قدرت الله گو پا موی بمبی : ۱۳۳٦ ص‌ص ۵٤۷ـ ۵٤۹ گرفته شد .

تعلیم کا فی به دست آورد (۱) وی‌به شعر وادب علا قمند شدو بـــه سرودن شعر وادب دست یـــافت.خدیجه با پسر کا کایش را بطـه عاشقا نه داشت و این قصه درقرن‌دوازد هم هجر ی در محافل اد بی شهرت یا فته بودوی در مدر سه شعرمی خوا ند و خود ش هم بـه تخلص سلطان ابیا تی می سرود چند بیت از اشعار او را در اینجا می آوریم :

من سا قیم و شرا ب حا ضر | ای عاشق تشنه آب حا ضر
آب‌است شراب پیش لعلم(۲) | هان لعل من و شرا ب حاضر
باحسن من آفتاب هیچ‌است | اینك من و آفتا ب حا ضر
گفتی سخنم (۱) خوش است‌یاقند | گر فهم کنی جوا ب حا ضر
خواهم من‌اگر گزك زجبر یل | سازد ز جگر کبا ب حا ضر(۲)
(سلطان) چو منی نبوددرد هر | عالم عا لم کتا ب حا ضر

یا :

افسا نه دردمن اگر گوش کنـــی | از لیلی ودا ستانش فراموش کنی
ور قصه عشق ابن عمم شنـــو ی | مجنون‌وحکایتش فراموش کنی(۳)

خدیجه در شعر با لا از عشق خودباوالله پسر کاکای خود یادکرده‌است

او عشق خود را چون عشق لیلی‌و مجنون می دا ند و حتی در پایداری این عشق خود را از آنها بر تـــرقیاس میکند کاراین عشق به جا یی کشید که افسا نه های اندو همه‌جارافرا گر فت شمس الدین فقیر - دهلو ی ازین ما جرا ی عشقـــی‌داستا نی مانند لیلی و مجنون‌منظوم

۱-پرده نشینا ن سخنگو ی، ماگه‌رحما نی، ۱۳۳۱ ، شمسی ص(۴۹- ۵۰)

۲-این بیت در کتا ب((از رابعه‌تاپرو ین)) تالیف کشاورز صدر، تهران :۱۳۲٤ ص ۱۵۲ به نقل ازکتاب دانشمندان آذر با یجا ن ، ص ۱۷۹ چنین آمده‌است ((آب استشراب پیش لعلم)).

۱-همچنان در کتاب از را بعه تاپروین کلمه(سخنم) به شکـــل سخنت آمده است .

۲-این بیت از رو ی کتا ب(ازرابعه تاپروین) ص ۱۵۲ نقل شد.
۳- زنان سخنور علی اکبرمشیرسلیمی تهران ۱۳۳۵ ج اول ص ۲۵

گردا نید و آنرا مثنو ی(وا لهٔ ـسلطان)نام نهاد وی در باره خو بی بیان خود گو ید.

و جه دگر این که نظم وا لـــهٔ کز عقد گهـــر بود بسی بـــه
در جیست درین صحیفه نغـــز زانسا نکه بپو ست جا کند مغز
کابن قصه که ما یه اثر ها ست بهتر ز فسا نهٔ دگر ها ســـت

خوا ستخنو اه دل خدیجه‌مردشاعرنو یسنده و ادیبی بودو ی صاحب تذ کر هٔ معرو ف به نـــام ریاض‌الشعرا است .

این تذکره با ارزش که در قطاردیگر نسخ خطی در آر شیف ملی محفو ظ است شا مل (۱۲٤۸) صفحه‌وغنیمت ترین ما خذ برای شعرا ی متاخر افغانستان به شمار می رودوزیاده از سه هزار شا عر را دربر دارد ریاض الشعرا به رو ضه های‌مختلف تقسیم شده که هر راوضه به اساس الفبا یی تخلص یا نا م شاعر ترتیب شده است که مجموع این روضه ها روضة‌الشعراء نـــا م‌دارد والهٔ قسمت اخیر ریا ض‌الشعرا یعنی بعد از صفحه ۱۱۸٦ را بـــه‌اشعار و شرح حال و عشق خود با خد یجه سلطان اختصا ص داده که‌در نسخهٔ ذکر شده به خط خودش میباشد او در باره خودسخن رابد ینگو نه آغاز می کند.

«معروض رای خورشید ضیا ی‌ارباب فهم و ذکا میدارد که درهنگام حدو ث فتنهٔ‌هلاکوخان و زوا ل‌دولت‌عباسیان جمعی که از آن سلسلهٔ باقی ماندند مانند بنا ت‌النعش ازجفا ی زمان متفر ق شده بر خی محمل ارادت به سمت مغرب زمین‌وگرو هی نا قه تو کل به طر ف‌حجاز و جما عتی مر کب مقصود به سو ی‌هندوستان رانده متو طن گردیده ـ اجداد فقیر را قا ید تقدیر به جا نب‌داغستان (۱) بردهٔ جما عه لز گی که متو طن آن ملك اند این معنا را غنیمت دانسته غاشیهٔ طاعت بـــر دوش و حلقهٔ ارادت ایشان درگوش‌کرده به ریاست خود بر دا شته‌لفظ خلافت به عبارت شمخال تبد یـــل‌یافت ....) (۲) بعد می افز ید .

۱ـداغستان (جمهور ی مستقل‌جزو اتحاد جما هیر شورو ی وا قع در سوا حل بحر خزر (....۹۳)سکنه شهر عمدهٔآن(مخا چ قلعه)،فرهنگ معین، ج پنجم ،ص ٥.۱ .

۲ـریاض الشعرا، وا لهٔداغستانی‌نسخهٔ خطی محفوظ در آر شیف ملی، ص ۱۱۸٦ـ۱۱۸۷.

((...از مهر علیخان چهار پسر به‌هم رسید که اصغر آنها محمدعلیخان والد را قم حروف است و تو لـداین‌فر سوده نوایب‌زمان در شهر صفر (۱۱۲٤) ه.ق دردارا لسطنهٔ اصفهان‌واقع شده ،در سنهٔ(۱۱۲٦ه) که بیکلر بیکی کری ایر وان وآذر بـایجان و قند هار به ضمیمهٔ آن‌مرجوع شده متو جه تسخیر قند هار بودبعداو یتیم ماندو با متعلقان به‌اصفهان آمد در سنه ۱۱۲۹ ه فتح علیخا ن‌عم والد فقیر از مـنصـب وزارت واعمام واقوام دیگر همگی از منا صب و حکو متهای خود معزول شده تفر قه عجیبی به احوا ل تما م سلسله رو داد ودر آخرهمان سال افوا ج افغان از قند هار آمده‌اصفهان‌را محصور داشته فتنه از هرطرف سر به عیو ق کشید در محر م۱۱۳٥شهر مز بور مفتوح آن جما عه‌شده ....(۱) و در جا ی دیگر گو ید .

((صورت اجمال احوا ل این‌شکسته‌بال اینست که در صغر سن بـــا دخترعم خود نا مزد شده با آنکه‌درآن حال تمیز راه از چاه و سفید از سیاه نمینمود وی بی اختیار فر یفتهٔ عارض آن گلعذار گـــر دیده...»در ریاض الشعراء را جـــع‌به مناصب‌او اشاره یی دا رد که (او بـــــه منصب چهار هزار ی و دو هزارونو بتو خلعت وچیغه مر صع و چند زنجیر فیل و جا گیر و نقد ی و خدمت میر توز کی سرافراز ی‌یافت)

وی به سن شش سا لگی به مکتب‌رفت که فقیر دهلو ی در مثنو ی (واله سلطان) به این مو ضو ع‌چنین‌اشاره میکند.

وا له چو به شش رسید سا لش   داد ند به‌درس اشتغا لشـــــ

در خا نه به شغل درس پرداخت   فردوس نمو نه مکتبی ساخت(۲)

گویند خدیجه سلطان حتا در کودکی زیبا بود وزیبـــــــا یی اوجلب تو جه می نمود فقیر دهلو ی درباره‌زیبا یی او گوید.

شد زان به رشك مهر تا با ن   بیت الشر ف حسن علیخـــان

حق زیبا دختر ی به او داد   شد خانهٔ او ز حسنش آباد

در طفلی بود از ملا حـــــت   انگا ر شور صد قیا مـــت

ص۳٤

۱ـریاض الشعرا. وا لهٔ داغستانی،ص ۱۱۸۸ .

۱ـ مثنوی (والهٔ ـ سلطان) میرشمس الدین فقیر دهلو ی

وا لهٔ از ایام طفو لیت با خد یجه‌دختر عم خو یش همدر س گشت وانس والفتی بین آنان پد یدآمدوی‌در تمام حال حتا در جر یان درس از عشق خد یجه فکر ش خا لی‌نبود.

از هرا لفم که در نظر بود | سرو قد یار جلو ه گر بود
عم نیز برا ی ماه نخشب | آرا ست درون خا نه مکتب
در پیش معلم ملك خو | بنشست بدرن آن پـر یر و(۲)

وحالا نکته ها یی دلچسپی را درباره‌عشق وا له و خدیجه سلطان از خلال مثنوی واله سلطان فقیر دهلـوی‌با تفسیر های مختصر در معر ض مطالعه میگذ اریم.

پدر والهٔ از سنین کودکی انـدوتصمیم گر فت که وا له و خد یجه باهم نامزدشوندو به همین دلیـــل‌دعوت تر تیب داد ند و مجلســــی آراستند .

شد شاد دل پدر به رو یشس | عم را جان تازه شد به بو یش
از مقدم آن بهار عشـــــر ت | داد ند به هم قرار عشـــرت
ص۳۵

بعد نا مزدی اندو به موا فقه‌دوبرادر صورت گر فت.

در پہلو ی یکد یگر نشستنـــد | با هم زینگو نه عهد بستنــد
کاین مهر لقا ی ماه رخسا ر | کش حور سزد به جان پر ستار
ساز یمش نا مزد به وا لـــهٔ | باز هر ه قر ا ن مشتــر ی به
ص ۳٦

اندو عاشق و معشو ق کـــــــه‌صمیمیت و دوستی بیش از حــــد داشتند بعد از سه سال نظر به رفتن‌پدر وا له از صفا هان به ایروا ن‌به فراق همدیگر مبتلا شد ند.

زانجا که شاه داشت اخلا ص | شد صو بهٔ ایروا ن به او خاص
با اهل و عیال خود روا ن شد | از اصفا هان به ایروا ن شد
ص۳۷

پدر وا له بعد از دوسال‌حکمرانی‌روانه قند هار شد ودر آفت آنجادر

۲ـ ریاض الشعرا ص ۸۹ ۱۱ ـ۱۱۹۰.

راه و فات کرد این ما جرا برا ی‌وا له پر یشا نی بزر گی را به‌بار آورد.

شد عازم وترك ایروان گفـــت   نا گه در راه تر ك جا ن گفـت
ص۸ ۳

بعد از مرگ پدر وی مورُدنوا زش‌والطا ف عم خود قرار گر فت وپنج سال تمام را با نامزد در خا نه عم‌خود (پدر خدیجه) به خو شی وسرور سپر ی نمود.

با نا مزد خود آن و فا کیش   میدا شت علا قه ز حد بیش
باباز ی خو ش ندا شت بی او   دمسا زی خو ش ندا شت بی او
ص۳۹

چندی بر این واقعه گذشت‌تادرسال ۱۱۳٤ه محمود افغان از قندهار به اصفهان آمدواین شهر را درمحا صره‌گر فت جمعی را کشت و عده‌یی رابه زندان افگند از جمله کسا نی‌که اسیر بند محمود شد ند حسن‌علیخان عم واله و بعضی دیگر ازاعضا ی خاندان او بود ند بعدجنگی رو یداد وو اله آماده جنگ شدواین جنگ به‌نفع محمود خاتمه یافت.

محمود چو حال اینچنین دید   برخو یشتن ازنشا ط با لید
آن فتح که شد میســـر او   افراخت بر آسمان ســـر او
ص٦٥

در آن هنگام قحطی و مر ض وباباعث تشو یش و درد سر همه مردم گردید.

نان بود به نر خ جا ن آد م   نی بیش ازو پد ید و نی کـــم
مردم چو به شهر درخز ید ند   از قحط و و با به جان رسیدند
ص٦٦

محبت وا له و خدیجه به او ج‌خودرسیده و عشق اندو به اندازه یی شدت گرفته بود که ازندیـــد نیکدیگر رنج می بردند . امامایوسی وا له از پیو ند با خد یجه کـــــه طلبگاران دیگر برایش پیـــدا شده بودسبب شد که آتش حسر ت او شعله ور گردد.

گو یند که چو ن شه و امیرا ن   کشتند اسیر بند افغـــــان

از جملهٔ ان همه امیـــر ا ن بوده است یکی حسن علیخا ن
وا لهٔ به دل زعشق پر خو ن درخانه نشسته زار و محزون
ص۶۹

ازین عشق خدیجه هم سوز ز یادداشت.
زآنجا نب هم خدیجه سلطا ن میسو خت به دا غ پنها ن
مادر خدیجه سلطان زن‌هو شیاری‌بود‌و از پیو ند خدیجه با وا لـــهٔ رضا یت‌خا طر داشت.
از بسکه به وا لهٔ اش نظر بود زاولاد خودش عزیز تر بو د
ص۷۱

مادر که به وصلت اندو دلداده‌موافق بود به پدر خدیجه می گو ید: که‌به ازدواج اندو رضا یت نشا ن‌دهد اما پدر خد یجه که مزاج تنـد داشت از عاقبت این وصلت دچـارتشویش بود که از آینده لین‌ازدواج آندو دلداده در فامیل خصو مت‌های‌پد یدار نشود .
خصمان همه در کمین نشسته در راه نفاق و کین نشستـــه
تر سم که سگی زجا در آید آهو برهٔ مرا ربا یـــــد
او به گفتگو ی خود ادا مه داده گفت:
زانجا که به طبع کینه جو بود دل سخت به سان سنگ وروبود
با وا لهٔ خد یجه سلطـــا ن بی موجب داشت کین پنهـــان
ص۷۳

پدر خدیجه بعد از ازدواج آندوخودرا درمقابل عمل انجام شده‌میابد زیرا اوبه ازدواج اندو عا شق و معشو ق سر سپر ده ر ضا یت خاطر ندا رد به همین جهت وا له سر به‌بیا بان می‌زند و آواره و مجنون وار گشت و گذار می کند از طر فی‌دوری‌وفرا ق خد یجه‌خاطر او را تیره وتار ساخته بود و از جانبی خود را دربرابر دشمنان پر زور و قو ی میا بد زیرا سران قبایل هر یك از زیبایی‌خیره کننده خدیجه در تلاش بودند که با اوهم کابین شو ند از جمله شخصی از نزد یکان محمود بـــا استفاده از قدرت او با و جود نار ضا یتی والدین خدیجه باوی ازدواج میکند همه ازاین ازدواج رضا یت خاطر اندا شتند حتا عده یی مویه وزار ی می کردند. حال واله بد تراز همه بود بی صبرا نه آرزو ی‌دیدار

خدیجه را به سر می پرورا نید فرصت برای خدیجه دست می دهدوبه دیدار مادرش می آید در همین جـــامو قع مسا عدی برای وا له است تااز نزدیك معشو ق‌به جا ن برابرش‌را دیدار کند، اندو از وصل هم بی نها یت خو ش گردیده و به‌گفتگوی‌وصحبت ورازونیاز مشغو ل‌میشو ند.

چشمش به جمال یار وا شد   گو یی گر هش زکار وا شـــد
ص۹۷

خدیجه از دیدار واله فکر می کردهمه چیز را دارد و به خا نه پدر می نشیند و قنا عت اختیار میکند.

چون جای به خا نه پدر کرد   از دل غم و غصه را بدر کرد
خور سند نشست بار خ یار   قانع به نظاره یی ز گلزا ز

دیدار خدیجه همیشه برای وا له‌میسر نبود و گا هی هجر و فرا ق هم دست می داد.

گاهی زو صا ل داشت شادیی   گاهی ز فراق نا مراد یی
ص۱۱۳

بعد از اینکه شاه طهما سب‌ثانی‌بر سپا هان مسلط می گردد ومحمود از جهان‌رخت می بندد، وا له‌احساس‌آرامش می کند و مد تی در خانهٔ عم خود به سر می برد.

در خانه عم مراد خود یا فت   وز خانه خو یش رو ی بر تا فت
ص ۱۱۶ـ۱۱۹

وا له که از دیدار جمال‌و زیبایی‌خدیجه مد تی دورما نده بود دو باره مجال دیدار میسر میشود و ایـــن‌غزل را وا له برایش‌می خوا ند.

کای چشم و چرا غ زند گا نی   خر م به تو با غ زند گا نی
دوری زتو مشکل است و ر نه   داریم فرا غ زند گا نـــی
ص۱۲۶ـ ۱۲۷

در مقابل خدیجه با خوا ند ن‌غزل‌های پر آب وتاب دل والهٔ راخویش میسازد .

القصه که آن دو یار د لبند   بودند به سیر با غ یکچند
ص۱۳۳

عشق خدیجه وا له‌را ما نندمجنون‌ساخته بود مجنون در کوه و دشت

باآهو انس گر فته بود اما وا له‌باسگ کو ی معشوق عشق می‌ورزید
این عملش او را رسوا ی عام‌ساخت.

وا له چو نگار قدر دان یا فت — از مر حمتش هزار جا ن یا فت
افشاند همه ذخیره جـان — در پای سگ خدیجه سلطـــان
ص ۱٦۰

یا:

بگر فت به شو ق در بر او را — زد بو سه به صور ت وسر او را
ص۱٦٦

وی شبها وروز ها باسگ یکجا بودوحتاباا و یکجا نان صر ف‌می‌کرد

میکرد به سگ مقام یکجـــا — میخورد به سگ طعام یکجـــا
ص ۱٦۹

وا له در عشق خدیجه چنا ن پایدار ی از خود نشان می داد که هر
نوع رنج و مشکلی را در برا بر معشو قش به جان خر یدار بود.

میگشت به گرد خا نه بیبا ك — چون چرخ به گرد مر کز خا ك
در موسم بر ف وروز با را ن — شبها رفتی به کو ی جا نا ن

وی در کو ی معشو ق نا لان‌وسر گردان بود .

بااین همه وصل یار می جست — زافسرده گی کنار میجست
ص۱٦۲

زان جمع یکی ملا متش کرد — کا ی هر زه درا ی بیهده گرد
ص ۱٦٤

القصه که وا لۀ گر فتار — چون خواست رود ز خانۀ یـــار
در صحن حرم سرا ی آن مـاه — چشمش به سگی فتاد نا گـــاه
زیبنده و ناز نین و مطبـــو ع — مقبو ل به سا ن عذر مسمـــوع
سر تا قدمش ادا و انــــد ا ز — در هر سر مو ی او دو صد ناز
ص ۱٦٥

مادر وا لۀ با اندرز های مداو م‌می‌خواست پسرش را از این عشق
منصر ف سازد.

مادر چو بد ید حال زار ش — آغشت به خو ن دل کنار ش
ص۱۷۲

رودست بدار از خد یجـه　　زین شکل طلب مکن نتیجه
ص ۱۷۳

یا یدار ی وا لهٔ در عشق خدیجه‌چنان بود که تمام خو برو یا نجهان را در مقابل زیبا یی خد یجه ناچیزمی دانست و به جواب مادر میگفت.

دلبستگیم نما نده جا یی　　کود ل که دهم به دلر یا یی
پیشم نبود زخو برو یـــان　　کس به زسگک خد یجه سلطان
در حسن رخ خدیجه جا نـم　　آنی دید م که محو انـــم
گر چشم به غیر اوگشایم　　از حلقه عا شقی برا یم
ص ۱۷۷

سوداش زبسکه عقل برد ه　　سگک را کس بیکسان شمرده
ص ۱۸۰

سرانجام مادر وا له با لعن تند وزشت مادر خدیجه رامورد ملا مت قرار می دهد واظهار میدا رد که دختر اوسبب گمرا هی پسر ش‌شده استم جوا ب مادر خدیجه در مقابل‌چنین بوده است.

فرزند تو گر شد به سگک یار　　معذور بدارش‌ای تبه کـــار
چون دامن یار رفتش از چنگک　　سوی سگک او نما ید آهنگک
از دست تو با دل شکستـــه　　بیچاره به حال سگک نشسته
خود دشمن پور خویش بود ی　　خود نور ز چشم خود ربود ی
ص۱۸۱

برعکس مادر خدیجه به گفتار خودادامه داده رسوایـی أیـن عشق‌را به نسبت دختر عم و پسر عم بودن‌هم می داند:

بوده است به او خدیجه تا حال　　از سترو حجاب فار غ البـــال
اکنون که شود به پرده پنها ن　　گویند به هم همه عز یزا ن
کا ین مه که‌به‌پرده‌رفت‌و بنشست　　باابن عم خودش سر ی هست
از طعنه مرا به خون نشا نند　　زین پرده بسی نوات خواننـــد
ص۱۸۲

ما در وا له از سخنان کنا یه امیزوز شت مادر خدیجه نومید می‌شود:
چون ما در وا له سیه روز　　این حرف شنید از آن دل افروز

نو مید به سو ی خانه برگشت   با محنت جاودانه برگشت
ص۱۸۳

پا یان کار از وا له خوا هش نمودند که از عشق خدیجه دست بردارد وا لهٔ در جوا ب گفت :

از طعنه اگر چه قوم و خو یشان   بر من کرد ند سنگ با را ن
اینها همه سهل با شد امـــا   از تو نتوا ن بر ید قطعــــا
چون پیش نر فت آن مـــد ارا   نشد زهر صبور ش گـــو را
نا چار به رفتنش ر ضـــا ذاد   غم را بر خوا ن ذل صلا د ا د
آهی به و داع او بر آو رد   گو یی که وداع جان خود کرد
ص۱۹۱ ـ۱۹۲

گذشت ایام این دود لداده راازهم دور می سا زد وخدیجه غز ل مقبولی‌در وداع وا له‌می خواند:

تلخیست جدا یی تو بر من   این زهر نمیشود گوارا ...
ص ۱۹۲

در جواب وا له پس از شنید ن غزل معشو قه اش که بسی بر او تاثیر گذا شته بود گفت :

وا له چو غزل شنید از یار   دست ودل او بر فت از کار
ص۱۹۳

خو ن دل او زدیده زد جو ش   وزذوق کلا م گشت بیهو شـــ
آمد به و دا ع یار زیبـــــا   یکباره و داع کـــرد خود ر ا
ص ۱۹۳

غزل زیبا ی در وداع معشو قه‌دارد.

از کوی توای نگار رفتـــم   اما به دل فگار ر فتـــم
کرد م زدر تو عز م رفتـــن   رفتم اما ز کار رفتم...
ص۱۹٤

کردند و دا ع یکد گر را   بستند زز ند گی نظر را
ص۱۹۵

واله چو قدم نهاد در راه   از نقش قدم فتاد در چاه
ص۱۹۵

بعدوالهٔ از سپا هان ترك د یارمی کند و در کوه وبیا بان آوار ه‌می گردد:

از هر را می که شد گذار ش — در مد نگاه بود یار ش
در هرقد می به شورو افغان — میگفت همین خدیجه سلطان

ص۱۹۸

وا له ازدوری واز فرا ق یار می‌نالد و شکا یت را سر می دهد:

چشمم که از وست شکو ۀ من — وی بود به رو ی یار رو شن
امروز کزا ن نگار دور م — در چشم نما نده است نور م

ص ۲۰۳

واله بعد از آواره گی زیاد مصمم**شد که مهاجرت**کندودر سال ۱۳٤٤ھ عازم هندوستان شد .او در شر حال خود در تذکرۀ ریا ض الشعراء می گوید:((رخت اراده‌بر نا قۀ توکل‌بسته خود را به ظلمت اباد هندوستان که ما نا به سواد زلف جا نان‌است رسا نید ».

ودر جای دیگر می نو یسد : ((القصه به زحمت بسیار ومشقت بی شمار هلال محر م سفینه بختم‌در سال افق شام هندو ستا ن‌طالع گردیدۀ خور شید مرادم از پیشن نظر غایب شد)).

چون هند به زلف او ست مانند — دل را به سواد او کند بند
از هجر توای نکو تر از جا ن — شد ،تنگ به من د یار ایران

ص ۲۱۵

اکنون سو ی هند میل دار م — بابحر سر ی چو سیل دا ر م
آواره گیش به هر طرف برد — تا آنکه قد م به دهلی افشرد
دهلی چو قرار گاه او شد — پردود زبر ق آه او شد

ص ۲۱۷

خدیجه سلطان بیگم در مفار قت‌وا له سر گردان چنین نا له و فریاد سر میداد .

وا له می گفت و آه میکرد — وز آه جها ن سیا ه میگرد
نثر ی چو زلال زند گا نی — بنو شت به غا یت روا نی

ص۲۲٤

خدیجه در نامه یی از واله چنین شکایت می کند.

دل بردی و یاد من نکر د ی ‌ ‌ کار ی به مر اد من نکرد ی
کردی به سواد هند مسکن ‌ ‌ شر مت نا مد ز طره من ...
من بید ل ودین نشسته بیتو ‌ ‌ با جان حز ین نشسته بیتو

ص ۲۳۱ـ۲۳۲

وا له در پای قا صد یکه نامه خدیجه را آورده بود خم میشود .

قاصد چوز در در آمد او را ‌ ‌ از شام سحر بر آمد او را
از شو ق به پا ی قا صدافتاد ‌ ‌ کاین پای ز کو چه یی دهد یاد

ص ۲۳۶

واز دیدن نامه معشو ق درلباس خودنمی گنجد

از بسکه به خود ز شو ق بالید ‌ ‌ در جامه چو بو ی گل نگنجید

ص ۲۳۷

واله در جوا ب نامه خدیجه گفته‌ها یی دا رد که از دید گاه عشق او باخدیجه قابل تو جه است.

ای نور دو چشم و راحت جا ن ‌ ‌ ای مو نس جان خدیجه سلطان
ای اسم تو بهتر ین آسمـــا ‌ ‌ آسما همه را تو یی مسمـــا

ص ۲٤۱

عشق خدیجه چنان دا منگیر واله شده بود که هر ان آرامش ازوی می‌ربود وی دراین ابیا ت چنیـــــن اظهار عقیده میکند.

نامت گذرد چو بر زبا نم ‌ ‌ خیزد چو جرس فغان زجا نم
ای جمله شها ن در اهتما مت ‌ ‌ صد همچو علی قلی غلا مت
ای جان علی قلی کجا یی ‌ ‌ بر من رخ خود نمی نما یی

ص ۲٤٤

واله و خدیجه نا مه ها ی پیا یی وپراز سوز و گداز به یکدیگررد و بدل می کنند با لاخره وا له شبی معشو قه خو یش را درخواب می بیندو با او رازو نیاز میکندوهمبسترمیشود.

از لعل لبش حلاو تی برد ‌ ‌ تلخی بشنید و لذ تی برد
بادوست حکا یت جدا یـــی ‌ ‌ سر کرد زرو ی آشنا یی

ص۱۲٥ ـ ۲٥۷

برای شنا سا یی و شنا خت منظو مه (وا له ـسلطان) و نظـــر گو ینده آن را جع به آن در اینجا اشعار ی را می آوریم که بیانگر ارزو های نا بر آورده او در مقابل این دو دلداده است فقیر دهلو ی از صمیم قلب اراد تمند وا له وپایداری‌واستوار ی او د ر برابر این عشق شده بود در لابلا ی اشعار زیر ین‌خواهان‌بر آورده شدن این‌آرزوست تافر صتی مناسبی‌در آینده برا یش‌دست دهد که پایان عشق این‌دورا منظوم سازد فقیر دهلو ی به‌حیث شاعر رسا لتمند می خوا هدآخرین دین خود را در برا بر این عشـــق‌پاك ادا نماید دراین ابیات می خوانیم

گر هست مرا حیا ت با قی	وین عیشم را ثبات با قی
از آخر کار آ ن دود مسا ز	شر حی دیگر فزا یمش با ز

این منظو مهٔ عشقی را با این‌بیت‌پا یان می دهد:

کاین مثنو ی خجسته انجام	از کلك فقیر یا فت اتما م

ص ۲۶۳

وی هر لفظش را رو ح افزا وجانبخش می داند.

لفظش که چو آب زگانیست	پیرا هن یو سف معا نیست

ص ۲۶۲

بیت زیر ین تعداد ابیا ت ایـــن‌مثنو ی راو هم مد تی را که این داستان منظوم شده است جلــــوه‌گر است.

با شد چو شمار و اهل معنی	بیش از سه هزار ودوصدو سی
خو نها خورد م به عر ض یکسال	تا شد ر خ نظم من چنین آ ل

ص ۲٦٤

درددرستی و راستی این داستان‌چنین پرداخته است.

این نظم زنظمها ی دیگـــر	از چند جهت بود نـکوتـــر
اول آنست کا ین حکا یت	منقو ل نگشته از روا یـت
نبود چو حکا یت سما عـی	یا همچو فسا نه اخترا عی
یا جمله لطا یف و فوا یـــد	بر اصل و قو ع نیست زاید
آنا نکه سخن زعشق گفتند	بردر که به نو ك خامه سفتند
پرداخته خیال شان بـــود	بر سا خته کمال شان بـــود

ص ۲٦٤ ـ۲٦٥

فقیر دهلو ی قصه عشق این دودلداده را از زبان خود وا لهٔ شنیده استو مد عی است که همه سرودههاو پرداخت هایش باز تاب کا مل و تمام نمای از زند گی اندو سر سپرده میدان عشق بوده استابیات پائین بیانگر این گفته است.

وجه دگر این که آندل افگار	بوده است مرا شفیق و دلدار
میگفت به من زدرد هجر ان	شر حی که زخو یش داشتپنهان
چون یافت ز عشق سینه ریشم	خالی میگرد دل به پیشم
دردش دل ریش را خبر کرد	بیمار ی او به من اثر کــــرد
از بهر علاج آن گر فتــــار	این نسخه سا ختــــم من زار
وافسا نه قیس وحرف فر ها د	از غیر گر فته نا ظمش یـــاد

ص۲۶۵ـ۲۶۶

خم وپیچ های زندهگی والـهوعشقش هر آن افسانهٔ عشق قیــس عامر ی (مجنون) و فرهاد کو هکنرابه یاد می دهد زیرا وی با ســـر سپرده گی وو فادار ی در مکتبعشق توانست در قطار رهروان این راه قرار گیرد و فرو هیده خاطره ییازخود در ذهن ها ما ند گار سا زدبا تمام و فادار ی والهٔ در برابرخدیجهاونتوانست باوی عقد نکا ح بندد چنانکه در کتا بها ی تذ کره آمدهاست. پنج بار ازدواج برو ی تحمیل شده است. از از دواج خد یجهتذکرهٔخزا نه عا مره در صفحات ۴۴۷ـ۴۴۹ چنین یاد کردهاست.

((چون افا غنه بر اصفهان مسلطشد ند کریم داد غلام محمود خا ن افغان خدیجه سلطان را به نکاحخوددر آورد. اخر مردم شاه طهما سب کریم داد را کشتند بعد از آن نا درشاه او را بی نکاح در تصرف داشت وبعد از چندی نادر شاه او را درسلك ازدواج نجف قلیبیگ حا کم یزد پسر عم خدیجه سلطان کشید نادر شاه فو ت کرد مردم یزد نجفـ قلی بیگ را کشتند پس از آن صالحخان قاتل نادر شاه باخدیجه سلطان عقد نکاح بست انجام کار صا لـــحخان را کریم خان زند به قتـــل رسانید.

سپس میرزا احمد وزیر اصفهـا ناو را در حبالهٔ نکاح خود آورد و میر زا احمد هم بردست کریم خانکشته شد بعد از قتل میر زا احمد

خدیجه سلطان اراده هند کردوروانه‌کربلای معلی. شد که از انجا بـــه بصره و از راه در یا خود را به هندپیش وا لهٔ بر سا ند. با لاخره درراه در بلا دکر مانشا هان و فات‌یافت)).

والهٔ باینکه‌دیر زمانی در انتظارمعشو قش نالان و سر گردان بود نتوانست به وصل هم بر سند و لحظه یی خو شی را پشت سرگذراند بااین همه سر گردانی و نا لانی اوصاحب تذکرهٔ نا یاب و بی نظیر ی است که اثر ش بزر گتر ین گنجینه‌یی در سدهٔ دواز دهم به حسا ب می رود تذکره ریاض الشعرا به‌سال (۱۱٦۱ هـ) تالیف شده است ودیوان اشعار وا لهٔ که گنجینه بزر گ‌ادبی‌است به سال ۱۱۵۷ هـ به اتما م رسیده است.

در تمام تذکره ها نمو نه یی‌کامل‌از شعر وا لهٔ به چشم نمی خورد اما خو شبختا نه یك نسخه نا یا ب ازاشعا ر وا لهٔ نزد دانشمند محتر م- صالح پرو نتا مو جود است که‌قرارگفته خود شان این یگا نه نسخهٔ مو جود در افغانستان است کتا ب،پوش کپره یی زیبا دا ردو با خـــط زیبا ی نستعلیق کتا بت‌شده است. این نسخه به قطع (۱۱ضرب۱۸)شامل ۳۰۸ صفحه است که دربرگیرندهٔ ۲٤۹ غزل می باشد از لابلا ی غز - لیاتش به‌این نتیجه می رسیم که‌وی‌شا عر یست آگاه و با دانش‌اشعارش شیوا و روا ن است و آمیخته بـــه‌مطالب عشقی و عر فا نی دیوا ن اشعارش به این ابیات می آغا زد.

عالم بر ند رشك به عیش مدام ما گرعکس چهره تودر افتد به جام‌ما
جز یار هر چه هست فرامو ش‌کرده‌ایم.
اینست ذر طریقت دکر دو ا م ما

گشتیم ما گدا ی در عشق و میزنند
درهفت چرخ نوبت شاهی به‌نام‌ما

ای باد صبح چون به صمنخانه بگذری
انجا رسا ن به حضر ت بت رام‌را م‌ما

صو فی بیا به میکده یکبار وخوش‌ببین
جبر یل در زیار ت بیت الحرا م‌ما

از خود شدم که دوش همیخواندمطر بی
بیتی‌زشعر حافظ شیر ین کـــــلا م ما

ما در پیا له عکس ر خ یار دیده‌ایم
ای بیخبر ز لذت شر ب مدا م‌ما

والۀ زضعف آه نما نده است دردلم
دیگر که میبرد به صفا ها ن‌پیام‌ما

در صفحات (۲٤۱ــ ۲٤۵) دیوا ن‌والۀ پنج غزل زیبا و مقبو ل د ر وصف خدیجه سلطان معشو قه‌اش‌آمده است که از طرفی بیانگر ارادت والۀ به خدیجه است وازجانب‌دیگرخیلی زیبا و نادر است به طورنمونه یکی از آن‌غزل هارادر اینجامی‌آوریم.

شمشاد زند دست به دا ما ن‌خدیجه
خیزد چو زجا سرو خر ا ما ن‌خدیجه

در با غ دگر لب نگشا ید بـــه‌تبسم
گر غنچه ببیند لب خندا ن خدیجه

یك لحظه دلم را نگذار د که‌شودجمع
قر بان سر ز لف پر یشـــــا ن‌خدیجه

مشکل که دگر سر بدر ارد ز خجا لت
گر مهر ببیند مه تا بــــــا ن‌خدیجه

ازعالم و آدم نه نشا ن بو د نـه‌نا می
روز ی که شدم واله و حیـــران‌خدیجه

از لابلا ی مثنو ی که در و صـف‌مولا نا جلال‌الدین بلخـــــی (٦.٤ ــ ٦٧۲) دارد بیانگر این مطلب است‌که وی شنا خت وآگا هی کامل بردو- اوین شعرا ی متقدم داشته است ازجمنه همه سرا ینده گان شعر دری به مولانا ارادت بیشتر داشته است‌شعر با ئین دلیل براین مدعااست.

چون خلیفه مقتدا ی جزو کل   آن براهیم دوم پیر سبـــــل
دفتر هفتم بگفت از مثنو ی   مثنو ی مو لو ی معنو ی . . .

از آوردن همه ابیات مثنو ی‌برای‌جلو گیر ی از درازا ی مطلب در اینجا صرف نظر شد همچنان بـــه‌خاطر آنکه چهره خدیجه سلطا ن این شخصیت‌اد بی و شاعر سده‌ذوازدهم‌را در روشنی قرار داده باشیم و

بیشتر از پیش باا‌و آشنا یی بهم‌رسانیم گلبر گها ی از منظو مـــهٔ «واله ـ سلطان» فقیر دهلـوی راکه‌بیان عشق آتشین خدیجه ـ سلطان با والهٔ داغستا نی است بر گز یدیم‌واین نبشته را بدان اذین بستیم و نیز کمبود مدارك در بارهٔ این شاعرزن سبب شد تا یاد ی هم از وا لهٔ داغستانی عاشق با وفای او به‌میان‌آوریم که همانند مجنون و فر هاد در داستا نهای ((لیلی و مجنو ن))و خسرو شیر ین به راهیان جا د ه پرخم وپیچ عشق و محبت در سوفا دار ی و پا یدار ی داده است

بنابر ین آوردن ابیا تی از آن‌منظومه‌ویاد ی از (والهٔ داغستانی) در یـن نبشته به هیچ و جه‌بیجا و بی موردنبوده بلکه روشنگر گو شه ها یـی از زندگـی و روابط ایـن چهرهٔ ادبی‌بشمار توانند آمد.

غزل پائین بیانگر علا قه وا لهٔ‌نسبت به خدیجه بوده می تواند.

عمر یست کسی نا مده از کو ی‌خدیجه
باو ی نر سا نیده به من بو ی‌خدیجه

جان خا ك نسیمی که رسا ند به‌مشامم
عطر ی ز سر زلف سمن‌بـــو ی‌خدیجه

آیین و فا از دل او هیـــــچ مجو ئید
کاین سنگ نبا شد به تر از و ی‌خدیجه

بانگی خاطر خو شم از بهرهمین‌من
کـــــز غنچـه دل میشنوم بوی خدیجـه

ببینید به ابرو ی کج پهـــــن‌بلندش
این تیغ بــود در خــور بـازوی خدیجـه

پنلم مده نا صح بید رد کــــــه‌باشد
هر مو ی مــرا کــار به هر مـــوی خدیجه

والهٔ زر خش دیده د می بـــــازبگیرم
یکبار دگر بینم اگر رو ی‌خدیجه

در کتاب ریحانة الادب در جلـدچهارم صفحـــات ۳۸٤ ـ۲۷۵ د ر صور ت بو جود آمدن این منظو مه‌عشقی گفته شده است که.(امیـر شمس الدین فقیر به میل علیقلیخان‌والهٔ منظومه مثنوی در بارهٔ عشـق واله به دختر عمـویش خدیجـه ـسلطان در سال ۱۲٦۰ (ده سال پیش

از مر گ وا لهٔ) گفته که یك نسخهٔخطی تذ هیب شده نفیس به خط نستلیق محمد رضا در شاه جها نآباد هندو ستان نو شته شده و در کتابخا نه (سلطان القرا ئی) مو جوداست.

واین ربا عیات در اول و آخر آنبه خط علیقلیخان والهٔ نو شته شده است که مر بو ط به خدیجه‌سلطا نمعشو قه‌اش میبا شد (۱) به خو بی آشکار و هو یدا ست که چند ین نسخهٔ ازاین مثنو ی در کتا بخانه های دنیا مو جود خواهد بود .

در اینجا هدف، تحقیق و بررسی‌شعرا یی در ی پرداز یست که به نحو ی از انحا به اد بیات سر زمین‌ماییو ند ی داشته باشند گر چه خدیجه سلطان از داغستا ن استامااز انجا ئیکه ثمرهٔ عشق اندو با هم باعث ایجاد بزر گترین مثنو ی‌عشقی‌در قرن ذوازدهم هجر ی است و از جانب دیگر آن را هرو را ستین راه‌عشق(وا لهٔ داغستانی)را واداشت که اشعار پر سوز و گداز ی راکه‌از اعماق دلش بر خواسته بودزمزمه کند ودر پهلو ی آن این دانشی مردبه‌ترتیبو تنظیم بزر گترین گنجینهٔ معنو ی قرن دوازدهم هجر ی یعنی‌تذکره ریاض الشعرا دست‌یازیدوبا

۱ــدر صفحه ۱۵۳ کتاب (ازرابعه‌تاپروین) این رباعیا ت را می‌خوانیم.

از دختر عم خویش دارم فر یاد زان ظالم جور کیش دارم فریاد
فریاد کسان بود زبیگانه‌ومن پیو سته‌ز قوم و خویش‌دارم‌فریاد
واله ز فراق روی جانان مردم درهند غریب وزار و حیران مردم
نگذاشت اثر زهستیم مهر رخش مردم ز غم خدیجه سلطان مردم
جانا نه مرا بی سرو سا ما ن کرده ‌است
آشفته ام آن زلف پر یشان کرده‌است
گفتی که تو را کر ده چنیـــــــن‌آواره
آواره مراخدیج سلطـــــا ن کرده است

یا:

این نا مه نه نا مه را حت جا نمن است
مکتوب نگار سست پیما ن من‌است
آن چیــز کزان به نبــود آن من‌است
یعنی خبر خد یجه سلطا ن مــن‌است

دقت و جد یت تمام به تکمیل آ ن موفق گردید که امروز این تذکره در باغستان اذبیات در ی تذکره یی است بی نظیر و در بر دار ند ۀزند گینا مۀ صد ها مردو زن شا عردری‌پرداز سر زمین افغانستان هند و ایران‌و ماو را ا لنهر از این شا عروتذکره نویس بزرگ قرن دوازدهم دختر ی به دنیا آمدکه بیان حا لوذکر چند شعر محدود باز ما ندۀاودر قرن دوازدهم هجر ی خا لـــــی ازدلچسپی نخوا هد بود .

آنچه را جع به گناه بیگم د خترعلی قلی خان وا لۀ داغستا نی‌تذکرۀ هاآورده است خیلی ها اند ك و کم‌ثمر است ، آنچه را تذکر ه الخواتین در صفحه ۱۵۸ زنان سخنور جلددوم‌صفحه ۱۰۹ تذکره پرده نشینا ن سخنگو ی در صفحه ۵۱ آورده است‌درا‌ینجا می‌آوریم:

گنا بیگم:

وی دختر علی‌قلی خان‌وا لـــــۀداغستا نی و زو جۀ اعتماد الملـــك غازی الدین‌خان بها در است .صبح‌گلشن در بارۀ وی می نویسد .

((هر یکی از خبیران بصیر وبصیران‌خبیر او را گل رعنای گلستا ن کمال حسن و جمال صور ی و معنو ی می‌انگاشت و از غایت لطافت ونزاکت به نو سیر ی اشتهار داشت یعنی‌چشمش به وزن نه سیر بود)) در عظمت ووقار همسنگ کوه می نمودابیات زیر نمو نه یی از اندیشه‌های تابناك اوست این شا عره که‌استعدادخود راا‌ز پدر به ار ث برده بود در اردووفارسی شعرمیسرود ومیرقمرالدین (منت) میر سوز و میر زارفیع (سودا) اشعار او رااصلاح مینمودند.گویند یکی از اطفال او بعد ازمریضی طولانی فو ت شد نواب از مر گ‌او خبر نداشت‌واز بیرو ن ا حوا ل او را پر سید ، گنا بیگم این شعر رابه جوا ب اونو شت :

ازحال‌مامپرس که دل چاك کرده‌ایم
لخت‌جگربریده تـۀ خاك کرده ایـــم

روزی باران بسیارشدیدمیبارید، به مناسبت این با را ن گنا بیگم ـ رباعی پائین را سرود :

فواره زهر گ وشه شرار ه بر زد — از نار تر شح گره گو هـــر زد
نی‌نی غلطم که در رگ وریشه‌آب — فصاد هــوا هزار ها نشترزد

دو بیت ذیل نیز از اوست :

تا کشید ی از نزا کت سر مــــۀدنباله دار
شـــــدعصا ی ابنو سی چشم بیمار تـــرا
جگر پرسو ز دل پر خو نگریبان‌چاك و جان بر لب
قضاراشرم‌می آید ز سا ما نیکه مــــــن دارم

از تـــذکره های که راجع‌به‌زنان‌وزند گینا مه های شان معلو مات به دست می دهد، تنها همین پنج بیت‌از گنا بیگم ضبط شده است ، از پنج بیت بالا که هم از لحاظ عد د اندك است و هم از نگاه شکل هنری ومحتوا ارزش و مایۀ کمتر راحایزاند به این نتیجه می رسیم که و ی شاعر زبر دست و چیره دستـــــی‌عصرش نبوده است چو ن شمار شاعره های زن اندك است و آثارفکر ی شان بنا به بعضی جها ت یا ازبین رفته و یا امکا نا ت‌و مجال‌چاپ برایشان کمترمیسر بوده است وی را در صف شا عر زنان قر ن‌دواز دهم بر شمرد یم.

بزر گترین ستارۀ فرو زا ن شعردراین دوسدۀ عایشۀ درا نی بودکه تا حدود امکان سخن های‌در بار ۀاوگفته شد به سلسلۀ معر فی‌شاعره زنان این دو سدۀ خدیجه سلطا ن‌شا عریست که نه تنها در صــــف شا عـران زن صا حب قدرت و مقامست بلکه در عشق‌و پا یدار ی در این راه نامش را در صفحات تاریخ‌جاو ید انگی بخشید .

خانوادۀ او به حیــث یك فا میل‌شاعر و پشتیبا ن از میرا ث فر ـ هنگی کشور نام و شهرتی رادراین‌سده ها حایز اند بعد از شر ح حال مختصر گنا بیگم به معرفی چهره‌یی‌شا عره زنی از ملیت برادر تر کمن ما می‌پرداز یم‌که‌اشعار ی به زبا ن‌در ی از او باز مانده است .

خانم کو چك :

زنان ز حمتکش تر کمن علاوه برسهمگیر ی در تو لید و انکشا ف اقتصاد کشور وامور منزل وتر بیه‌طفل ، کار های عمده یی فر هنگی را انجام داده اند . خانم کو چك‌درپهلو ی اشعار تر کمنی ، اشعار نغز ودلکش به زبان در ی دارد، آنچه راتذکرۀ (ازرابعه تاپروین) درصفحات (۱۱۵ــ۱۱۹) در بارۀ خانم کو چك‌آورده استدراینجا می‌آور یم.((عمان

سامانی شاعر معرو ف قرن سیزدهم‌ملقب به تاج الشعرا در تذ کره یی که در احوال شعرا ی معا صر خودنوشته و موسوم به مخز ن الدرر است مینــویسد ((خانم کـــوچك‌متخلص به خا ن دختر محمد بیگ پسر محبعلی بیگ تر کما نست‌ویاد آور میشود که محبعلی بیگ همراه نادر شاه به اصفها ن آمد و به‌حکو مت (چهار محال) اقا مت گز ید ودر دوران تو قف یاد گار های‌خیری‌مانند حمام ومسجد از خود درانجا با قی گذاشت تا در پایان دو را ن‌نادر شاه که مبتلا به جنون جورو ستم و آدم کشی شده بود محبعلی‌خان دچار خشم و غضب و ی‌گردید سرانجام برای مصادره د ار ایش به‌دست دژخیمان خو نخوار سپرده شد، وزیر شکنجه جان سپر د و تاریخ مرگ محبعلیخان را بیـــن سالهای (۱۱۵۵ـ ۱۱٦۰) هجر ی ضبط کرده است واین داستا ن را ادامه داده و متذکر میشود محمــدبیگ پس از مرگ پدر از قر یـــهٔ شهرك به قصبهٔ دهکرد (شهر کردفعلی) نقل مکان کرد ودرآنجا پدرواد حیات گفت ودر ابتدا ی جلو س فتحعلیشاه محمد زمانخان قا جار که از امراء و متنفذین‌قا جار یه بودطرف‌غضب فتحعلیشاه قرار گر فت و به اصفهان با حشم وخدم تبعیدگریدودر اصفهان شهر ت جمال و کمال خانم‌کو چك‌راشنیدو به خوا ستگاری‌اوفر ستاد برادر و کسان خودخانم کوچك ار موا فقت سر باز زده‌و کاربه مخا صمه و زدو وخورد کشیدوبه دستور خان قا جار فشار ها یی به‌خانواده محمد بیگ وارد شد که منجر به تفر قه و برهم خورد ن اساس زندگـانی آنان گردید تابالـ لنتیجه خانم کو چك به همسر ی زمانخان تن در دادو به خانه اورفت ومورد علاقه واحترا م تام و تما م‌واقع شدو به تاج الدو له‌ملقب‌گردید عمان سا ما نی پس از ذکر احوال‌خاندان این بانو اورا به ذوق سرـ شار وطبع لطیف میستا ید و به اشاره‌به اینکه دیوا نی ازاشعار او تدوین‌یا فته مخمسی‌در مدح حضرت‌امیر ازاو ضبط کرده که چنیـــــــن است.

در عـرش بر ین است مقـــا ماسد الله
خوانده‌است نبی خطبه به نام اسد اللـه

شاهان جهانند غلام اسدالله
قرآن مجید است کلام اسد الله
ایجاد جهان شد زبرای اسدالله
بادا سرو جانم به فدای اسد الله

بودی بر پیغمبر ما نیک و خردمند
میداد به خویشش ز خوشی نسبت پیوند
با شیر خدا نیست کسی همسر و مانند
مصحوبی روح القدس از نزد خداوند
والشمس بیاید به ضحای اسدالله
بادا سرو جانم به فدای اسد الله

در عوج به بط را زق در موج به ماهی
یکتای به یکتایی او داد گواهی
حق داد ورا در دو جهان منصب شاهی
سرتا به قدم مظهر او صاف الهی
پس چون بود او صاف خدای اسدالله
بادا سرو جانم به فدای اسد الله

از روضهٔ فردوس چو آدم شد مهجور
از ترس الهی شد آزرده و رنجور
در عرش خدا نام علی دید چو مسطور
بنمود شفیع خویش آن نام پر از نور
بیش از همه بوده است بقای اسدالله
بادا سرو جانم به فدای اسدالله

چون نوح به کشتی ماند ازشدت طوفان
میجست نجات و زبلا بود هراسان
از حرمت نام شه دین منبع احسان
کشتیش به جودی نجات آمد آسان
پس خواند به تکرار ثنای اسدالله
بادا سرو جانم به فدای اسد الله

هر چند که داری به غریبی جگر ریش
ببریده امید تو ز بیگانه و از خویش

داری به جگر درد و الم بیشتراز پیش
ای(خان) بگو مدح علی هیــــچ میندیش
چون یار ندارم سوای اســـدالله
بادا سر و جانم به فدای اسدالله

از این پرده نشین شاعــر تنهــاهمین یك مخمس باقی است که در بالا آورده شد .

محجوبهٔ هروی :

در صف دیگر زنــان سخنسرا و خوش قریحهٔ معاصر این دیــار محجوبهٔ هروی است که سالهاست صیت شهرت و آوازهٔ شاعری او نه تنها در افغانستان بلکه در کشورهای آسیایی که به زبان دری علاقه و آشنایی دارند پهن گردیده است وی توانست باسرودن اشعار سلیس و روان نامش رادرصف گوینده گان زن زنده و جاودان نگهدارد. وی درآغوش خانواده یی بافضیلت و دانشپژوه دیده بـــــه جهان کشود ، محجوبه به حیث شاعردراك وواقع بین واقعیت های زمان ومحیط خانواده گی خودرا دراشعارش به وجه نیکویی منعکس ساخته است. از خلال اشعارش به ایـــــن واقعیت خانواده گی او پی می بریم که گفته است:

جدو آبایم که سرداران ترکان بوده اند
ملك شان خوارزم وانجا نامداران بوده اند
چون به میل خویش از خوارزم هجرت کرده اند
سالها اندرهرات و در خراسان بوده انــد

از شعر بالا آشکار می شود که محجوبه، هروی الاصل بوده اســت واجداد و اسلافش سالهای متمادی در هرات و خراسان بودو باش داشته اند همچنان در شعر پایین به معرفی اجداد و پدرش که سمت استادی را برایش داشت چنین اشاره می کند.

در زمان شاه افضل امیــــر نامــدار
منعمان حکمران و کاردان بوده انــد
میرزا عصمت که جدامجد ما بوده است
روزحرب وجنگ چون سام نریمان بوده اند

چو نکه و قت پیر ی آمد گو شهٔعز لت گر فت
دایم‌اندرذکر و فکر حی سبحا ن بو ده اند

شاه محمد میـــر زا عم کر ا م‌من دبیر
درمزاراندر جوار شاه مردان بوده انــد

ابن عم با سپهسا لا ر چر خی روزوشب
وقت‌رزم‌وجنگ اندر کا فر ستان بوده‌انـــد

با سراج وا لدین به هندو ستا ن‌چور فت
چند وقت‌آنجا به حکم شاه دوران بوده اند

وقت عـودت داعی حـق رااجابت‌گفت ورفت
اقر باازرحلت او زار و گریان بـوده‌اند

حضر ت مو لای من استاد مـــن‌یعنی پدر
در سپهرفضل چون خورشید تا بان بوده‌اند

نام پا ك شان ابو القا سم به نام‌مصطفی
پیشواومقتدای خو یش و ا قران بوده‌اند

در فصا حت در بلا غت بی نظیرعصر خود
بلکه درعلم‌فصا حت رشك سبحا ن بوده اند

محجو به دستر سی به شعر و شاعر ی را از پدرخطاط ودانشمندش منشی ابوا لقاسم و لد عصمت اللەخان جمشید ی افغان ار ث گرفته است.

پدر محجو به دانش ابتدا یی رانزد محمد اقبال حکمرا ن‌شبر غا ن آمو خته بعد به وطن عزیز خود کشك‌هرات عودت نمود بیست سوار که‌در آنوقـت به نام خوانین ســـواری‌پدرش قیددفتر عسکری بودبه‌اوتعلق گر فت در زمان امیر عبدالر حمان‌به حیث منشی عسکری‌همراه مرحوم جرنیل غو ث‌الدین خان مقرر شدومدت سی سال باوی این وظیفه را صاد قا نه اجرا نمود بعد از و فات‌جرنیل در زمان حکمرا نی اخند زاده عبدا لر حیم خان بار کزا یی سرمنشی حکومتی اعلی مینه مقررگردید وی‌در سال ۱۳۰۱ شمسی به خواهش‌مر حوم شجاع الدو له وزیر امنیه ونایب الحکو مه هرات‌از میمنه به‌این‌دیار باز گشت ودر همین سال به عمر هشتاد ودو سا لگی در هرا ت‌از جهان رحلت نموده در گازرگاه

مدفون گردید. منشی ابوالقا سم درانشاء وحسن خط لیا قتو مهار تی به سزاداشت و خط شکسته خفـــی را بسیارخوب‌مینوشت. منشی‌علی خان میمنه گی و مرزا محمد یحیی‌نادم و میرزا محمد صالح و میرزا ـ محمد امین قیصار ی از شا گردان‌اوبودند.

منشی به علو م فقه و صر ف‌ونحو‌ومنطق ور یا ضی و حکمت معلومات داشت تصو ف و عرو ض را نیز به‌خو بی میدانست و لی شعر کمتر میسرود.

قصیده یی در مدح مر حو م‌سردارمحمد آصف خان محمد زا یی‌سروده که به خط خود او مو جود است . د رمطلع میگوید :

اگر چه هستم اندر شعر مـایل ولی طبعم ندا رد فکر قا بـــل
به هر تقدیر بر حکم تشو یــق شدم تا ئید خواه از حضرت دل
چه‌باشد گرمدد گار ی نما یـــی نما ند خاطر م زین شغل عا طل
بگفتا گر ترا فکر ی چنین است نگردی زین تصحیت هیچ غا فل
کنی در شعر اگر مد حت سرایی نپر داز ی به تو صیف اسا فـل
زبان مکشای در مدح زبو نا ن به‌یك نان بهر دو نا ن ا ر ادل
درختی کحا صل اونبود برو مند زفر عش کی توان میوه حا صـل
سخن یابد شر ف از مدح عا لی بیان از وصف سا می رتبه حاصل
به تخصیص آنکه ممتاززمان‌است به فکر صایب و بادست با ذل
محمد آصف آن سردار عا لـی عد یلش را عدم گردیده حا یل
تجمل ازوجودش در تزا یـــد تجشم را تصا لش گشته فا صل
فزا ید گرچه زو فر جوا نـــی به تد بیر ا ت با شد پیر کا مل
چنان در حسن خلقش نیست‌مانند به لطف خلق کس اورا مشاکل
به‌سر عت خطپذیر دحسن‌تحر یر ز کلکش قبل تحر یك ا نا مـل
کلامش زینت افزای مجـا لـس نکاتش فیض بخشا ی محافـل
مطر ااز و جود ش با غ اقبا ل به سا ن بو ستان از فیض وانل
بود مر هو ن اخلا قش اعا ظـــم همه ممنون اشفا قش ا فا ضل
به گلزار صفا تش کلك ما د ح صر یر ش میشود صو ت عنادل
بود قا مو س فکر تیز بینشــــ یقین کشف اللغا ت هرمسایل
الاای صا حب رو ح مصـــو ر ترا زیبد فـزونی بـراماثـل

وجودت را ملازم باد اقبـــا ل بقا یت را سعادت باد شا مـــل
دلت برهر مرادی باد فا یـــز به هر مطلب ضمیر ت باد نا یل

از این پدر با فضیلت ، دختری‌شاعر و دانشمند به جا ی ما ندوی از خو شبختتر ین زنا نی است که‌خو شبختتا نه دیوان اشعار و آثـار براز نده و شیوا و مو زون او به‌دسترس علا قمندان و پژوهشگران مسایل ادبی قرار دارد. طور یکه ازیادداشت های او بر می آید که به روز جمعه اول برج جدی سال ۱۲۸۵شمسی در بادغیس (کشك هرات) تو لد یافته است.

مادرش (ماه خانم) از باد غیس‌هرات، وزنی نجیب وبافضیلت بوده است محجو به در ایام کود کی به‌اسم (صفورا) شهرت داشت وی از آوان صباوت به‌ حسن تر بیت و تعلیم همت گماشت صفورا علو م فارسی و عر بی رانزد والد ما جدخود آمو خت و به علم فقه اســلام نیز معلو ما تی حا صل کرد به اثرقر یحهٔ اد بی و دوق فطر ی وفامیلی دختـــری منورو هو شمند بارآمدودراثر اندو خته های علمی د ر پرورش استعداد او افزود صفورادر چارده سا لگی شعر سرو ده و محرك احسا سات تابناك او درتبارزکلام موزون ، حکایتی است که‌روزی منشی ابو القاسم قطعه یی ازاشعارمستورهٔ غـوری راکه مطلعش این است:

ثبت شد عشق تو بر قلم چنیــــن گوئیا گنجی است در اینجا دفین

برای دخترش صفورا خوا ند درهمین حال صفورا به‌و جد آمد ودر یافت که او هم قر یحهٔ شعر ی داردومیتوا ند کلام موزون بیا فریندوی بعد از لحظه یی فکر واند یشه 'این‌فرد را به حضور پدر ش خواند.

نیست مثلش در همه روی زمین بلکه در جنت نبا شد حور عیــن

پدر صفورا بعد از شنید ن این‌فرددر پی تر غیب و تشو یق‌دخترش برآمد از آنروز به بعد شهر ت‌وآوازهٔ‌سخنرا یی او در آسمان ادب در ی اوج گر فت و به‌نام وتخلص محجوبه‌افاق دنیای شعرو سخنسرا یی را به صدا در آورد.

محجو به تصمیم دا شت هیچگـــاه‌از دواج نکند ودر زند گی از فضای آزاد افکار شا عرانه والهام و عواطف رقیق ادبی خود لذت یابد . هر

خو: ستگار ی را به بها نه یی رد میگرد ودراین امر نظر پدر و برا در خودرا هم باادب و احترا م مقا بله‌وتردبد مینمود تا اینکه چند ماه‌قبل از وفات پدر بز ر گوار خودتقاضای‌گرم ومهر با نانه میرزاغلام جانخان ننگر هار ی را پذیر فت و در عین‌حال از وی در حا شیه کلام الله ــ مجید عهد وسو گند گر فت که همه‌عمر ویرا در هرات گرا می دارد وبه هیچ صور ت نر نجا ند این عهدنامه‌در ظهر اول قرآن کریم طبع محمدی بمبئی سال ۱۳۱۰ قمری مو جو داست که بعد از فوت محجو بهٔ بـه موزیم هرات حفظ شده است به خطشو هرش بدین عبارت نو شته است

((باعث تحریراینکه اقرار میدارم من‌غلام‌جا ن و لد مر حو م حا جی عبدا لعزیز خان که بی‌بی صفورا نام را به‌عقدنکا ح صحیح و شر عی گر فته‌ام به شروطاینکه در بردن او از ین ملك به طرف جلال آباد اقدام نکنم‌و اورا از خود ازرده نسازم و ملا لی‌برای اوواقع نشود...)) محجوبه تـا سال ۱۳۲۲ ه.ش که شو هر ش‌فوت نمودباوی در منزل وا قع شمال زیارت خوا جه نور در محله‌قطبیچاق‌زند گی داشت‌و لی چنا نچه ازاشعار محجو به در دیوان او پیدا است ازوضع حیات خود سخت شا کی‌بوده و محرو میت آواز وجود فرز ندوقیودیکه‌بر طبع آزاد ی پسند و شا عر مشر ب وی نهاده شده بر رنج ومحنت او در زند گی افزوده که در خلال اشعارش تر شح نموده‌است.

از طر فی هم محجو به نداشتن‌فرزند را با تر بیت و پرستار ی‌سه خواهر زادهٔ عزیز ش تسکین می بخشید. و لی متا سفا نه این نو جوانان در طی یکسال و چند ماه‌یکی بعد دیگر از جهان در گذ شتند وداغها ور نجهای قلبی او را که‌ازمر گ پدر و مادر ودو خواهر جوان مرگ خود در زند گی نها یت‌متالم‌بودتازه‌ساختند.بنابرین از دست دادن تمام عزیزان فامیل‌و در عین‌حال‌فشار رفتبار حیات خانواده گی به حدی دورشك واه و حسر ت و نالهٔ‌محجو بهٔ افزود که دراکثر غز لهایش پریشانی هاو نا گوار یهای صحنه‌های زند گی را شر ح میدهد و بد ینو سیله خود را تسلی می بخشد.محجو به بعد از مرگ شو هرتاپایان عمر غا لبا در سا عا ت فرا غ ازخدمت تعلیم و تربیت دخترا ن‌لیسهٔ مهر ی در تنها یی به تلاوت قرآن کریم و مطا لعه کتابهای علمی و ادبی میگذرا ند .

بنابر ین چو ن محجو به درمراحل زند گی بیشتر در آتش فرا ق و فقدان اقارب خود سو خته بابرادرش محمد اعظم که دورازو ی در قیصار میمنه زند گی داشت غا لبا . مکاتبات موزو نی مینمود چنا نچه در تهنیت دامادی اش میگو ید .

روان شو قا صدا چون باد صر صر — سلام را رسا ن نزد بـــر ا در
سلامی همچو ریحا ن رو ح پرور — مشام جان زبو ی او معطـــر
سلامی همچو گلها ی بهـــار ی — چوا هو ی ختن در مشکبـــار ی
پس از عر ض سلا م واحترا می — رسان از من به سو ی او پیا می
که گر پرسی مرا ازراه رأفت — بحمد الله همه جوریم و صحت
شنید ستم که گشتی تازه‌دا ماد — ترا از فضل حق شد خا نه آباد
ترا از دور ساز م دستبو ســـی — مبارك باد ت ایشا این عرو سی
همیشه طا لعت فر خنده با دا — دلت شادو لبت پر خنده بـــادا
همی خواهم که گردانی مراشاد — به مکتو بت مرا دا یم کنی یــاد

احوال مر یضی برادر برا یش خیلی گران تمام میشود با حترا م ومحبت برایش چنین می نو یسد .

قا صد ز غم جهان به جا نــم — بر خیز که زار و نا توا نـــم
بگذر به سو ی بر ا در مـــن — آن اخو ی مهر گستر مـــــن
آن سرور شا عرا ن شیـــــوا — سر حلقهٔ سنا لکـــنان د انـــا
آن بلبل بو ستا ن کشـــور — کز خا مه فشا نده دور گو هــر
شیر ین سخن و طـــن بود ا و — طو طی شکر شکـــــن بو د او
نقاد سخـــن اد یب نا مــی — بر جسم وطن چو جان گرامی
دارا ی کنوز نکتـــه دا نـــی — دانا ی حقایق معا نــــــی
بر گو ی به احترا م و تکر یم — از جانب من سلام و تعظیـــم
کز عارضه ات شد یم مغمـو م — هر گز تن تو مباد مخمـــو م
هستم به دعا همیشه شا غـــل — خالق دهد ت شفا ی عا جـــل
تا خا ك نگیرد م در آغو شـــ ش — احسا ن تو کی کنم فرا مو ش

محجو به از زند گی تنها وپرملال خود همیشه رنج میبرد مخصو صا از نداشتن فرز ند نها یت متا سف بود و لی باز هم خاطرش را بــه داشتن آثار جاو ید موزو نش تسکین میدهد چنا نچه میگو ید :

شبی از غم دلم رسید به جا ن
در دلــم بود عقده و بنـــدی
بعد مردن مرا که یاذ کنـــــد
متلهف شد م ز رنج و مـــلا ل
ناگهان جلوه کرد پیش نظـــر
چون گل و لاله و دلکش و رنگین
سرو ها یی زبا غ دل زده سـر
تازه و تر به سا ن گل به بهـار
جمله گفتند ما از آن توا یـــم
پیشه ما عفاف و عصمت ما ست
ما گلیم و گل همیشه بهــــا ر
گر بـه گیتی رسد هزار خزان
از عطیا ت خا لـــق جبـــار
مانگردیم پیرو پـــژ مر د ه
ای بسا شب که کردهٔ تو سحر
ما هم اکنون به شب انیس توا یم
گلشنی ایمن از خزان با شیـــم
ما به هر انجمن کنیم گـــذر
مسکن ما به محفل ظر فا ســت
هر کجا کرده ایم ما منـــــزل
کا ین گهر ها زکا ن محجوبه است
زند گی گر چه نیست پا ینـــده
بعد مردن هم از تو یاد کننـــد
دل من شد ز نطق شان مسرو ر
زبن مفرح فـــزود فرخت مـــن
شاد بادا همیشه در عا لـــم

خاطر آشفته همچو ز لف بتـــان
که ندار م به دهر فرز نـــد ی
رو ح من در دعا که شاد کنـــد
غرق گشتم به بحر فکرو خیا ل
شا هدان جمیل خو ش منظـــر
همه چون قند وانگبین شیر ین
پرور یده شده به خو ن جگـــر
از خط و خال رشك مشك تتار
پاك ودوشیزه دخترا ن توا یـم
جای ما در حر یم حر مت ماست
در ریاض جهان گل بیخـــــار
مانگر دیم از خزا ن پژ مـــا ن
عمر ما هست در جهان بسیار
نشو یم از حواد ث افســــرده
بهر ما خوردهٔ تو خون جگــــر
روز تنها ئیت جلیس توا یـــم
یاد گار تو در جهان با شیـــم
نزد هر نکته دا ن دا نشـــو ر
جای ما در مجا لس اد با ســـت
نام تو یاد شد در آن محفـــل
همه مر غوب طبع ومحبوبه است
نام تو میشود ز ما زنـــــد ه
شا ید اندر دعا ت شاد کنــــد
شد زخا طر غم و کدو ر ت دور
رفع شد درد ورنج و کلفت من
هر که اندر دعا کند یـــــا دم

حیات فرهنگی و ادبی محجو به

محجوبه با ذکـاء و دانش وعشق ولیا قت سر شار یکه به تعلیم و تر بیت دختران داشت از لحظه ٔ ولی تاسیس مکتب دختران هرا ت که با

نام کود کستان به تاریخ هشتم‌حوت١٣٢٦ بوجود آمده بوشدوظیفۀشریف معلمی را پذیر فت‌واین‌خدمت‌مقدس‌را تا سال ١٣٤٠ که کود کستان مذکور به حیث لیسۀ مهری به‌مراحل تحول و انکشاف رسیده بود به منتهای نزاهت و علایق‌انجام‌دادو شاگردان زیادی را به علم‌و معرفت آشنا ساخت که‌غالب شان‌اکنون به‌حیث استاد و سخنور و نویسنده در محیط عرفانی واد بی‌نسوان خدمت میکنند ، وچنددرسال ١٣٤٠ متقاعد گردید و لی باز هم‌تاآخرین ساعات زندگی بالیسۀ مهری ومجلۀ مهری و روزنامۀاتفاق اسلام و مجلۀ هرات و دیگر نشرات وطن علایق همکاری ادبی‌وفرهنگی خود را حفظ نمودوهمیشه دوستدار ارتقا لیسۀ و افزایش‌دانش وحسن تربیت دختران وطن بود

وی به دانش و محیط فرهنگی‌خیلی علاقمند بود گاهی هم در اشعارش این موضوعات چنین‌انعکاس یافته است.

حمد پرورد گار عالم را — که مکرم نمود ادم را
علما را به علم کرد عزیز — منبع فیض و فضل‌کرد وتمیز
شد مساعی علم و فضل‌وکمال — ملك از و یافت عزت و اجلال
کرد مکتب به شهرها تاسیس — امر فرمود تا شود تدریس
وطن‌از نور علم رخشان شد — معدن فیض فضل وعرفان‌شد
یکی از زمرۀ دبستانها — که بود رو کش گلستانها
مکتب ماست در سواد هرات — که بود جای در سمستورات
دخترانیکه شامل اوینند — همگی راه علم می پویند
متحلی به زیور دانش — کرده از علم و عفت آرایش
اکثر امسال کامیاب شدند — از محک همچوزرناب شدند
هست لازم تودۀ ملت — که تشکر کنند ازین نعمت
دارم امید از خدای جهان — وز مساعی شهریار جوان
که معارف فزون شودبه وطن — عالم از نور ان شود روشن
اعتلائی دهد دبستانرا — ارتقایی گروه نسوانرا
شاه ما زنده باد و پاینده — اختر طالعش فروزنده

وی به تعلیم و تربیه ارزش‌بیش‌از حد قایل است مقام و موقف معلم را در خلال ابیات زیرین چنین توصیف می کند.

ای معلم بر جهان کن افتخا ر
روز مسعودت رسید از روز گار

ای معلم مظهـر لطـــــف الله
گمر ها نرا گشتهٔ تو خضر راه

ای معلم خا ز ن گنج علـــوم
مستفیض از فیض توگشته عموم

افتخا رت این بس‌است اندرجهان
که تو باشی وار ث پیغمبرا ن

حق‌ترا داده است عز و اعتـــلا
بـاد دایـم رتبه ات در ارتقـــا

اختر او ج سعا دت هم تو ئـــی
رهنمایی دین و ملت هم تو ئی

هاد یی بر جمله او لاد بشـــر
رهبر ی در شار ع علم و هنـر

مستعد هستی به‌درس‌ای‌مستطا ب
جمله طلاب از تو کا میـــا ب

دایما با دا مبار ك روز تـــو
در تر قی طالع فیروز تـــو

وی زنیست آزادمشر ب‌وپشتیبان‌از آزادی زن ، گاه‌گاهی هم درخلال اشعارش فریاد ی از این حسں آزادی‌خوا هی به گو ش می رسد :

یار ب این فرحت ز تا ثیر‌کدامین‌اختر است
نی‌اختر بل زیمن آفتاب کشوراست

زمره نسوا ن شد ند آزاد ازقید‌حجـــاب
بیشتراز بیشتر سا عی به علم و اکتســاب

از آوردن بعضی از ابیات‌مدحی‌شعرفوق دراینجاخودداری‌شد شاید شا عـر بنا به بعضی معاذیروشرایط‌اجتما عی زمانش مجبور به سرا یش همچو اشعار شده باشد.

در خلال اشعار اجتما عی وعشقی‌خود افکار عر فا نی‌ووحدت‌الو جودی را پرو را نده است ،گاهی هم‌هوای‌سفر حج رابه‌سر می پرورا ند.

نظر محجو به به شعرا ی سلف

زمانی هم به سر زمین علم پرورهرات مبا هات می کند و به‌مناسبت سیمینار خوا جه عبدالله انصـــارآن بزرگمرد میدان علم و دانش‌چنین داد سخن می دهد.

حبذا شهر فیض بخش هرا ت
که نگهدار د ش خدا ز ا فــات

خاك او به ز کیمیـــا با شـــد
مدفن جمع او لیا با شـــــد

سرور خیل عار فـــان کبار
شیخ ا لا ســـلام خوا جهٔ انصار

مظهر نور پا ك یز دا نـــــی ـ منبع فیض و فضل سبحا نــی
رو ضهٔ او ست رشك با غ جنان درگهٔ او پنـــاه مسکینــان

از و فا تش گذ شته نهصدسال
یاد بود ش کننـــد با اجـــلا ل

محجو به مقام عر فا نی مو لا ناعبدا لر حمان جا می را چنین می ـ ستا ید :

هرا ت ای‌مبنع علم و فضا یـــل هرات ای مدفن پیران کـامل
سزد بر عزو شان خود بنازی کنی بر جمله او طا ن سر فراز ی
بسی پرور ده او لاد نا مـــــی از آن جمله یکی مو لای جا مـی
که اوشهباز قد سی اشیان‌است رفیع المنز لت غو ث زمان است
بود در یا ی علم و کان عر فان به‌اوج معر فت خور شید تا بان
شر یعت را امام وپیشوا اوست طریقت را به ملك رهنما او ست
زنظمش گوش عا لم پر زگوهر زنشر او جهان پر شهد و شکر
بسی آثار ازوی یاد گار اســـت کزان مشهور پنجاه وچهار است
سواد رو ضهٔاش جنت‌نشان‌است که پندار ی بهشت جاو دان است

چرا غ روشن شر ع مبین است
لقب او را از انرونوردین است

وی علاوه بر خوا جه عبدا لله ـانصار و جامـی به مشایخ وروحا ـ نیون معا صرش اراد تمند بـــوده‌است که این اراد تمند ی او ازخلال اشعارش هو یدااست.

دستگیـری از در ما نده گان ،لطف واحسا ن و تر حم بربیچاره‌گان را یکی از اخلاق خو ب وپسند یده‌اجتما عی می داند واین مدد گار ی را برایشان موجب رضای خداوندمی داند همچنا ن ازموسسات‌خیرهٔ آن زمان مثلا(هلال احمر) درشعرش‌چنین یاد می کند.

کسی یا بد رضا ی ایز د پا ك که ارد رحم بر مسکین غمناك
کنون روز هلال احمر آمـــد زمان بخشش سیم و زر آمـــد
که هریك صا حبان ما ل‌وثروت به محتا جان فزاید لطف‌ورافت
به بذل مال خود یار ی نمایند به لطف خودمدد گاری نما یند
بجاار ند رسم رحم و شفقـــت که باشد تو شهٔ راه قیا مـت

عمل کشت‌است‌گر کشتی‌نکاری   به‌حاصل چون بود امید وا ر ی
همی خواهم‌چو(محجو به)زیزدان
که‌تو فیقم ذهد برخیزو احسان

شهرت ادبی محجوبه :

بعد از تاسیس انجمن اد بی‌هرات‌در سال (۱۳۱۰)ه،ش در مجلهٔاد بی هرات در سال (۱۳۱۱) مقا له یی‌ازمحمد حسن هرا تی زیر عنوا ن (حالات محجو به و مستوره) دربارهٔمحجو به چنین آمده است.

ادیبهٔ لبیبه زین المستورات بـی بی صنورا متخلصه به محجو به بنت مر حو م منشی ابو القاسـم‌خان که بار ها جایزه شعر ی از همگنان خود برده علم فقه شریف‌وصرف و نحو را درنزد پدر مرحوم خود خوانده حسن خط واخلاق وحق‌پرستی او ظاهر و هو یدا ست‌چنا نچه اکثر شا عرا ن مو جوده با او مشا عری نمودند هریك را به سبکی جواب شیرین‌ورنگین داده مو لف‌آثار هرات در دیوان اشعار خـود صفت محجو به را از طبع سرشارش‌دریك غزل گهر ریزی کرده مطلعش این‌است.

خو شا محجو به و طبع روا نووضع تحریرش
که پا برفرق شعر ی میز ند شعر گهرگیرش

محجو به از اعیان واشرا ف‌اقوام‌جمشید ی هرا تست نهال زند گانی او در سن (۳۵ سا لگی)قدبرافراشته‌ثمره سعادتش دکان با زار معر فت رابه دیدهٔ مشتر کین عا م و ادب‌جلوه مید هد .

اشعار ابدار محجو به به سه هزاروبیست وپنج بیت بالغ میگردد.لوازم وتنا سبات شعر ی در سلسلـــــه‌اشعارش مزین است. اکنو ن مر-غیست در قفس که غیر از درد فراق‌دیگر چیز ی ازوی ظاهر نمیشود در عین و قتـی که به هـــوای آزادی‌پروبال میز ند این ربا عی به خط مر خی در بیا ض شهپر ش‌مر قوم‌ست.

بلبل نه هر زه این همه‌فریادمیکند   بیچاره زاشیانه خودیاد میکنـــد
محجو به در ترا نهٔآزاد ی بشر   نفرین‌به ظلم ووحشت‌صیاد میکند

محجو بهٔ بعد از سال (۱۳۱۱) به‌حیث عضو نا مدار انجمن اد بی

هرات نیز مهم از پرده حجاب به‌همکاری‌فرهنگی دوام مید هد و آثارموزون همیشه در مجلهٔ‌مذکور و هم درجریدهٔ‌اتفاق اسلام ودیگر نشرا ت‌مملکت

به دو ستدا را ن شعر و ادب عرضه‌میشود و خودش نیز با سایراعضای انجمن ضمن ملاقاتها و اشتراك در مسابقه‌هاو اقترا حا ت سال به سال به خدمات اد بی و اجتما عی‌خود می افز اید واز اینکه در سا ل ۱۳۲۲ انجمن مو قتا از میا ن‌میرودسخت نو مید و متاثر میشود تـــا

اینکه با تاسیس مکتب‌دخترا ن وپیوستن محجو بهٔ به خدمت تعلیم‌وتر بیت واحیا مجدد کلوپ اد بی ومجله‌هرات با غ آرزو های محجو به‌شگوفا

گریده واحسا سات خود رابه صورت‌این دسته گل در مجلهٔ منتشره‌جدی (۱۳۲۷) هرات تقدیم میکند.

دراینجا چند بیتی را انتخا ب‌نموده‌دراینجا می‌آوریم .

ملمکت رو نق د گر دا رد — کار دانان با هنـــر دارد
چند مدت کز اقتضای زمان — بوستان امید شد پژ ما ن
از کلو پ ادب نشد خبر ی — وز مجله نبود هم اثـــری
بعد از انتظار نا محدود — جلوه گر گشت شا هد مقصود
ای خو ش آن شا عر شیرین گوی — کاور ید ندآب رفته به جو ی
سبزه کردند باغ عرفانرا — تازه کردند رسم احسانرا
ماتشکر کنیم ازین تاسیس — زانکه ما را مجله‌گشته انیس

دایم از فیض دوستان و طن
باد سر سبز بو ستان وطن

شهر ت اد بی و عر فا نی‌محجوبه‌بعد از سال ۱۳۲۵ که رسما به خدمت آموزش وپرور ش دخترا ن‌آغاز کرد. از طر فی هم رابطه‌اد بی اش بار یا ست مستقل مطبو عات‌ونشرات‌مر کز ی‌محفو ظ بوده است.

سفر محجوبهٔ به کابل:

در سال ۱۳۴۱ محجو بهٔ‌بنا بـــردعوت مو سسه نسوا ن آنو قت به همرا یی یك عهده رو شنفکرا ن آن‌وقت چون خدیجه بدیعه احرار ی و سا یه‌هرو ی به تاریخ ۲۸ اســـــدعزم کابل گریدند د راین مدت که ۲۳روز طول کشید خا طرا تی‌خو بی‌برایش به یاد گار ماند. وی در طی

چند مثنو ی به و صف حا حبا ن قدرت زمانش پرداخته است که‌از آوردن آن در اینجا صر ف نظــــــرشد.

محجو بهٔ از شعرا ی قدیم به‌حضرت‌بید ل ، جا می و سعـــــــدی واز شاعره های قدیم به زیب النسامهری‌واز شاعره های معا صر به اشعـــار مخفی بد خشی و مستوره‌افغان علاقه‌دارد. محجو به شیفتهٔ‌زیبایی طبیعت وصدا ی خو ش است بدین لحا ظ‌باهمه رنجها و غمهائیکه دیده وکشیده هنوز آثارش شور و طراوت خاصی‌رادارست و مجلسش برای هرپیرو جوا نی خو ش آیند و با جذ به‌بوده‌است.

بزر گداشت از شخصیت محجوبه

محجوبه راازخوشبخترین ز نا نشاعر وروشنفکر می توا ن شمرد زیرا چاپ دیوان برای یك شا عر به‌خصو ص شا عر زن در گذ شته هاو از جانب دیگر عطیهٔ پنجاه جر یب‌زمینی از طر ف پاد شاه و قت‌و به مر تبه سو م نام گذاری لیسهٔ‌مشهوربه نام وی، این ها همه قدم ها ی پر ثمر ی بود که در برا بر محجوبه‌برداشته شده است.

اشعار پایین بهتر ین نما د ی پرخروش برا ی استقبا ل یك شاعر بوده می توا ند .

سلا م ای گل بو ستان هنر	که گردید ه کشور ز تو بهره‌ور
تو ئی مخزن حجب و کان‌حیا	توئی زینت علم ومهرو و فا
زفیض کلامت درخشا ن و طن	زاشعار نغزتورو شان و طـــن
خو ش آمد خوش‌آمد منورمنش	به دیدار او کرد دلها تپش

بلی! قلب ماشاد و مسرورشد
دبستان محجو بهٔ پر نور شد

خاطرهٔ دل انگیز لیسهٔ مسمی به‌نامش آن بلبل‌سخنسراراواداشت‌تا با سرودن این شعر خا طرا ت‌شیرین‌آن سفر را برای همیش درخا طره ها زنده نگهدا رد .

باد صبا به مکتب‌محجوبه کن‌خرام	ازمن‌سلام‌گوی به‌صدعزو احترام
با آمران مکتب وبا سر معلمـــه	با دختران مدر سه شا گردهاهمه
خوش‌آنزمان که‌صحبت‌تان‌شد میسرم	گلها فشانده‌اید زالطاف برسرم
انخیر مقد می که‌زبهجت‌سروده اید	احسان ولطف وشفقت‌وافی‌نموده‌اید

دیدار تان به‌ساعت مسعود دیده‌ام
نطق فصیح دلکش تانرا شنیده‌ام
دیده نگشته‌سیرز دیدار تـان هنوز
چون تشنه‌ایکه برلب‌آب‌است‌در‌تموز
گردون مراز صحبت تان دور‌کرد‌زود
یکسا عتی مجال نداد م در آن قعود
گردور گشته‌ایم ازآن محفل سرو ر
یك لحظه یی‌ازخاطرمن کی شوید دور
الطاف تان به‌صفحه قلبم‌مصور است
برلوح دل‌محبت‌تان سخت‌مضمراست
خواهم زفضل‌و لطف خداوند‌مستعان
باشید شاد مان به‌جهان تابودجهان

دیدار محجو به از شعرا ی‌معاصر

زمانیکه محجو به برای اولین بار‌با‌مستوره افغان در میر منو تو لنه آنوقت ملاقی شد روابط هـر د وطرف خیلی صمیما نه بودو به پا س این آشنایی مستوره به نو صیف اوچنین می پردا زد.

محجو به تو یـــی شا عر ملـت‌افغان
بسیارسخن سنج و سخن گو ی وسخندان
خو ش آمد ی از شهر هر ی‌جانب‌کابل
روشن‌شده از دیدن تو چشم عزیزان
بسیار عز یز است و جود تو‌درین‌عصر
تو بلبل‌خوش‌گ و یی واین ملك گلستـــــان
اشعار تو مو زون و گز یده است‌در افشان
الفاظ‌تو بر جسته و مضمو ن تو شیر ین
پر لطف بود بیت تو چون ابروی‌خو بان
دلچسپ‌بود نظم تو چون قند مکـــــرر
اینگو نه که شعر تو دهد نشه‌به‌مستان
ازحضرت‌جا می مگـــــر ت فیض رسیـــــد
حقا که بود مثل تو کم لا یـــق‌وشا یان
وصف‌تو شنیدم کنو ن شخص تو دید م

مایل به دلایل تو یی و خوا ندن قرآن

چشمم به مثال تو ند یده است عفیفـــــه

باید که کنی شکر خـــداوند تو هرآن

اینگونه سعاد ت نبود قسمت هر کســـــس

مستوره د عا ی تو چنین گفت به پایان

خواهد زخدا عمر تو با عزت و اقبـــــا ل

به مناسبت ورود او به کا بل مجالس و محا فلی که تر تیب شده بود هریك را تو سط اشعار نا ب ومقبو لش خیر مقدم گفته است.

همچنان به خاطر مسا فر ت اوبه سال ۱۳٤٤ به ولایت فـــار یاب سخنوران ولایت میمنه به خصو ص غوث الدین ناد می با سرودن شعر پایین از مقام شا عر ی او اینطوراستقبال نموده است .

افتخار نسوا ن

ای مادر شعرو علم و عر فا ن ... ای دختر با شکوه افغـــــا ن

ای باعث افتخــــــار نسوان ... ای شمع معـارف ازتو رخشان

محجو به شد ی به نا م مشهور ... شعر تو به هر کجا ست منظور

تقو ی و عبا د ت است کـــارت ... گردیده خدا همیشــــه یا رت

گر پیر شد و نا توا نــــــی ... در شعر و اد ب بــسی جوا نی

شعر واد ب از تو جا ن گر فته ... آوازهٔ تو جها ن گر فتـــــه

در شعر و اد ب تو بی نظیـــر ی ... همپا یهٔ نا د م و ظهیـــــــر ی

خشنود ز تو روا ن مهـــــر ی ... هر چند به منز لـــت سپهر ی

ای خوا هر مخفی بد خشـــــان ... همسلك تو نیست در خرا سا ن

تا وا رد فار یا ب گشتـــــــی ... سمبو ل اد ب حسا ب گشتـــی

در شعر و ادب شد ی سر آمـد ... گو ید به تو نا د می خو ش آمد

وفات محجو به

صفورا (محجو به) به سن هفتاد وچارسالگی روزسه شنبه العیداضحی سال (۱۳۸٦) هـ.ق مطابق ۳۰حوت(۱۳٤٥) هجر ی شمسی در منزل شخصی خود به اثر حملهٔ قلبی وفات نمود افو ل ستاره زند گی ایـــــن سخنور بلند پا یه و سخندان وگرانما یه در حلقه های علمی واد بـی کشور با تاثر و حسر ت زیاد تلقی شد. مو سسات کلتور ی وفر هنگی هرات مراسم تدفین او راباحترام زیاد انجام داد ند و به پاس خدمات

فرهنگی‌اووی را در جوار حضر ت خو جه عبدا لله انصار ی به حا ك سپردند.
ماذهٔ تاریخ فوت اوچنین است :((محجوبه روز عید زدارفنابرفت))
(١٢٨٦) منظو مه ایکه به منا سبت‌حلول عید اضحی یك روز قبل از فوتش سروده است اینست.

کنو ن ایا م عید و نو بهار است　نسیم صبحگا هی مشکبار است
درین مو سوم‌نصر لن سو ی‌گلزار　ببین اثار رحمت را پد یـــدار
به رنك وبو منسو از باغ قانع　تفکر کن به قدر تهای صا نـــع
تعا لی قادر ی لز قدرت پـــاك　هزاران نقش زدبر صفحه خا ك

نما محجو به بر صنعتش نظـــر
به نعما یش همیشه لن نشـــر

همچنان به خاطر قدر دا نی‌بیشتراز شخصیت ادبی محجو به مقبره‌وزا به بهتر ین و چه تزیین و تعمیـــر نموده‌اند و در دوجانب شر قـــی وعربی صندوق مرمرین شعرآتی‌حك‌شده‌است .

قالب تهی نموده مگر پیکر هرا ت　یا در گذشته شاعرهٔ اشهر هرات
محجوبه افتاب ادب ماه معرفـــت　محجوبه آنسخنور دانشور هرات
کم زاده است‌مادر گیتی به مثل او　در سر زمین علم وهنر پرور هرات

امرزش از خدای جهان میکند طلب
(مشعوف)صبح‌وشام به‌این‌اخترهرات

چشم اندازی بر دیوان محجوبه:

اولین غزل محجو به زیر عنوا ن‌حمد و نعت بدون تخـــلص او در شرو ع بخش غز لیات دیوا نش‌آمده‌است در مقطع دومین غز لش تحت عنوان منا جا ت نامش آمده است لبته سو مین غز لش که به نام دل کمشده یاد شده در مقطع آ ن‌تخلصش‌آمده‌است غزل مذ کور چنین است.

بسکه میر یزند خون خلق‌چشمان‌شما
می تپددر خاك و خو ن هردم شهیدا ن شما
چون نمود م جا ن و دل را من به‌قربان شما
چیست‌این شمشیر باز یهای مژ گان شما
میشود سرو و صنوبر پست‌پیش‌قامتت
گرخرامد در چمن سرو خر امـــان شما

گل عر ق کرده است در گلشن‌زشرم عار ضت
سنبل‌اندر تاب آز زلف پر پشان شمـــا
تانگاه چشم خوا ب الوده ات رادیده‌است
نرگس‌اندر با غ گردیده است حیرا ن شما

گر مقا بل با لبت یا قو ت‌رمانی‌شود
آب‌میگردد زشر م لعل خندان شمـــا
همچو فر هاد حز ین ای خسروشیرین لبان
تلخی‌آمد قسمتم از شکر ستان شمـــا

گر کشید ی دامن از چنگم به‌دنیاباك نیست
دست‌من‌باشد به محشر در گر بیان شمـــا
یوسف دل‌ازبر (محجو به)نا گه‌گم شده است
تشنه‌لب افتاده در چاه زنخدا ن شمـــا

در صفحهٔ ٤ دیوان غــزلی آمده‌است تحت عنوا ن سو گنددرسراسر این غز ل شا عر به و صف‌سراپای‌جوا نی پرداخته است که شا ید او رادوست داشته اما در مقطع غزل می‌گوید.

که ارزو ی دل و جان زار محجوبه تو ئی‌واز تو ندارد به دیگری‌پروا
سراسر زندگی اوبادرد وهجران‌و نا امید ی گذشته است وی اظهار ندامت می کند واز عمر ی که به غفلت و نا امید ی گذ شتا نده است نادم وپشیمان است.

چنانچه گوید :

به غفلت عمرمن بگذشت صدحیف ندار م تو شــۀ روز جـــزا را
ص ٥

سو گند عا شقا نه غز لی است‌سرا سر عشقی که قدرت محجو به را در آوردن تشبیها ت رنگین و زیبا نشان می دهد غزل به این ابیات می آغازد.

به بادا م سیاه خوا بدا ر ت	به زنجیر دو زلف مشك بارت
به‌سرو قا مت با لا بلنـــد ت	به آن مر غو لهای تا بدارت
به محراب دوابرو ی خمید ه	به رنگین چهر ۀ همچون‌بهارت
به‌مروار ید دندا نهای در وا ر	به یا قو ت دو لعل ابدا ر ت

به تا ثیر نگاه ترك مستــــت | که عقل ودین من‌را کرده غارت
به ناو کهای آن مژگان خونریز | به چشمکهای چشم پرخمارت
به ناز و عشو ه عا قل فریبت | به تیره غمزهٔ مرد مشکار ت
به مغرور ی وکبر خودپسندی | به استغنا وتکمین و وقـارت

که چون محجو به مفتو نی نیابی
وگر پیدا شود عاشق هز ار ت

غزلیاتش مملو از یأس و اندوه‌است. گا هی از وصل و دیدار ــ دوست نا‌امید است وز مانی هم‌ازجوروجفای اوپر از سوز وی دلیل همه نامید ی ها را از دست باز ی‌قضا و قدر می دا ند چنا نچه دریك غزل زیبا چنین داد سخن می‌دهد.

خداوندا از غصه خون است | غم‌و اندوه من از حد فزون است
به حال خو یش حیرانم شب‌وروز | نمیدانم مآل کار چون اســــت
چه سا زد کس به تقدیر الهی | عنان اختیار از کف برو ن است
یکی را داده چندان علم وحکمت | که افلا طون به پیش اوزبون‌است
یکی را ساخته جهل مر کــــب | که دایم کار او حمق و جنو ن‌است
یکی را کرده رشك صبح صا دق | یکی چو ن لیل مظلم‌قیر گون‌است
نه‌هرکس ره بردبر آب حیوا ن | مگرانکس که‌خضرش رهنمون‌است

همچنان دراکثر غز لها اظهارغم‌ورنج وردد کرده‌است.

زبس غمها که محجو به کشیدم چولاله در جوا نی پیرم‌ای دو ست
وی علاوه از غز لیات عا شقا نه‌مطالب خو ب اخـلاقی و اجتمآ عی را در لابـلای ابیا تش پرورد ه‌است

صحبت دا نا چوا ب خضر می‌بخشد حیات
اکتساب‌فضل‌وعلما زصحبت دا نا خو ش‌است

زمانی در شا هراه پر پیچ و خم‌عشق خود را چنان نا لان و سر گردان می یا بد واد عا دا رد کــــه‌بزر گترین سر مایه زند گی خودرا د راین راه از دست داده است‌بیت‌پایین به تایید این گفته اوست

سا لها علم و اد ب آمو ختم | رفت از دستم به یکبار الغیا ث
کس نمیدانم که‌باشدهمچو من | بیکس ورنجور وبیمار الغیا ث

ص۳۸

وی همیشه خوا هان فضا ی‌صلح‌وصمیمیت بین همه است تو صیه‌یی او در اکثر غز لهایش این است که‌از صحبت نا جنس و نادان با ید پرهیز کرد او به حیث زن‌روشنفکروعاقل از همنشین بد گریزا ن‌است.

حریف بدنخواهد هیچکس‌محجو به‌درعالم
که‌دایم ازغم وتشو یش اواندو هگین باشد

گر چه در غز لیات وی صورخیال‌کمتر نمادی دارد اما محجوبـه د ر مضمون آفرینـی وتضمین شعـــرشعرادر قطار دیگر سخنگو یا ن‌دری زبان قرار میگیرد .این شعر بیا نگرفکر دقیق اوست که‌به‌اقتفا و پیروی از سعدی گفته است.

ای سار بان یکد م بمان کزغصه‌جانم میرود
هو شم زسرصبرم زدل از تن توا نم میـــــرود
نالم چو قمر ی هر زمان شیو ن‌کنم چون بلبلان
کان‌سروقدمه جبین سرورو ا نم میـــر ود
درپیچ و تابم این زمان چون حلقه‌زلف بتان
روزم سیه‌شد در جهان کان دلستا نم میرو د
در آتش سوز نده ام زین زند گی‌شرمنده ام
بیجان‌چسان‌من زنده ا م رو ح و روانم میرود
خاطر مرا افسرده شد قلبم ز غم‌پژمرده شد
جسمم‌به‌سان مرده شد زیرا که جانم میرود
مانند جیحون هر زمان آب از دوچشم من روان
وز آتش‌دل در جهان دود د خا نم میرو د
(محجو به)ما ند م در غمی نه‌محرمی نه همد می
تاچر خ‌گردون‌هر دمی آه‌و فغا نم میرود
ص ٦٤

محجو به به پیــروی و اقتفــای‌شعرا شعر سروده و از عهده یی این کار به خو بی بر آمده است چنانچه شعر پایین را به اقتفـــای غزل محمد ابرا هیم رجا یی که درمعرض اقترا ح گذاشته شده بود سروده و مقطع آنرا به بهتر ین‌وجه‌آورده است این شعر تحت عنوا ن (دلر با یی) چنین است.

گهی که چهرهٔ خود یار بی حجاب کند
خجل زطلعت خود ماه و آفتا ب کنـــــد

فتاده شور به عا لم ز پستـــهٔ دهنش
به خندهٔ نمکین خلق را کبا ب کنـــد

به هر طر یق که خوا هد دلـــم زدست برد
گهی کر شمه و گه نازو گه عتاب کنـــد

مباش درپی آزار خلـــق ا ی ظالم
ازآن بتر س کـــــه خا لق ترا عذاب کند

چو شمع انجمن از جمع میشـــودممتاز
کسیکه علم و هنر دایم اکتســـــاب کند

به حشر جا ی دهند ش به جنت الماوای
زپیروی هوا هر که اجتنـــــا ب کنـــد
ص ٦٥

به نزد شعـــر اذیبا ن جـواب محجو به
شبه بود که به سلك درخو شاب کنـــد

محجو به در همه حال واحوا ل غصه و غم بردل دارد حتی در ایام نوروز و عید در روز نهٔ دلش کمترین نور نشاط و طر ب به چشم نمی خورد شعر پایین گواه این مطلب است.

عید قـــربان است و ایام گل و فصـــل بهار
خلق درعیش و نشاط و من ز دردو غم فگار

هر کسی در بوستان با دوستان می میخورد
قسمت ما خو ن دل شد دور از یارود یار

محجو به به بزر گان و اهل قلم به نظر قدر و احترا م می نگر یست شعر ی دا رد که به یاد پیرهرات خواجه عبدا لله انصار ی گفته است.

خدا را خوا جه عبد الله انصار   مدد کن بامن رنـجور بیمـــار
ص ٧٤

وی خود را چنان در ما نده ، بیکس ونا توا ن می دا ند که بیت پایین را گواه براین مطلب می گیریم.

مبادا هیچ کس را اینچنین حال غریب‌وبیکس و بیمار و رنجـــور
ص ۷۵

همچنان در جا یی دیگر نیز چنین‌یاد آور می شود که :
شنو حال خرا بم ای بـــر ادر بود چشم پر آب و دل پرآذر
به غربت ما نده‌ام رنجور وتنها ندارم هیچ کس غمخوار و یـاور
مراصد غم به با لا ی هم آمـــد برادر گو ببین احوال خوا هر !
شعر بالا مبین درد و غم و بیچاره‌گی اوست .
محجو به طر فدار تحر ك و پشت‌کار است غفلت و کاهلی را باعـث پسما نی انسان در زند گی‌می داند:
غفلت به جز اد بار ثمر هیـــچ‌ندارد
این‌نخل عنا را بکش ازبیخ وبر انداز
ص۷۹

در پارو قی صفحهٔ ۸۰ دیوا ن محجوبه پنج بیت شعر به عنـوان برادر محجو به مر قوم است شعر مذکور بیانگر روابط نا گوار خانواده گی اوست دراین‌شعر برادر محجوبه‌عتاب کنان خوا هر ش را می گوید:
چو بودی زیر ك ای مر غسخنگو چگونه هم قفس گشتی به‌کرگس
اشاره یی برادر او در زند گی محجو به از جهت همسر ش بوده است که در زنده گی مشترك او نتوانست خا نمش را از خود راضی نگهدا رد .
او به‌حیث زن صا حبنظر و بادرك‌هران از صحبت انسان های‌نا دان وکود ن احترا ز می گز یند و حتی‌همصحبتی و زند گی با آنها ر ا دشوار می پندا رد .
زند گانی با بدان و جا خلا ن کار یست صعب
مرك‌کوتاه‌ساز دم از صحبت ایشان خلا ص
ناامید ی محجو به علاج نا پذیراست. حتی کسب علم و دانش را برایش بی ارزش میدا ند .
تا به کی محجو به دار ی جستجو ی‌علم وفضل
همچوعنقاگم‌شده است از خلق عالم این متا ع
ص ۸۹

غزل پایین که درشماره قو س ۱۳۱۶ مجلهٔ هرات به زیور چا پ آراسته شده است دلیل بر و طـن‌دوستی ووطن پر ستی‌محجوبه است درقدم دوم این غزل را با شا یق‌هرو ی به شکل مشاعره سرو ده است،این سخن بیانگر آنسُت که محجو به در سخنور ی و دا نش همسنگ‌و همقطار دیگر شا عرا ن‌معاصر ش بوده است و به حیـــث زن روشنفکر و متر قی با ب‌مشاعره‌راهمیشه با شاعرمردان زمانش باز نموده‌است غزل مذکور تحت عنوان‌بستان وطن چنین است.

در غر یبی هر نماز شا م گریانم‌چو شمع
زآتش‌دور ی و مهجور ی گدازا نم چوشمع
هر شب اندر گو شهٔ تنها یی زسوز و فرا ق
تاسحراز دیدهٔ خود اشك ریزانم چو شمع
دود سودا اینچنین کـاندر سرم‌پیچیده است
زآتش‌غم خرمن هستی بسوزا نم چو شمع
از فرا ق شعله رو یی همه‌شب‌تاسحر
جای‌آب آتش همی بارد زمژ گانم چوشمع
روشنی طبع ما را تیره بختی‌همره‌است
پیش‌پای خود منور کرده نتوانم چو شمع
در شب‌دیجور من طا لع شوا ی‌بدر منیر
گرمنوزمیکی شا م غر یبا نـــم چو شمع
غرق آب دیده گشته جیب ودامانم‌هنوز
آتش‌دل‌میکشد سر از گر یبا نم چو شمع
گر زبستان و طن (محجو به) آیدیك نسیم
صحبدم‌جانرا به بو ی آن‌بر افشانم چوشمع
غزلیاتش شیوا وروان است این‌غزل دلیل براین مدعااست: ص ۹۰
اسیر حلقه ز لف سیاه پر خمت‌گردم
شهیدخنجر مژ گان ناوك افگنت گر د م
به سو ی من نهان‌دیدی وخندیدی‌وبگذ شتی
بلاگردان‌پنها ن د ید ن و خند ید نت گردم
مرادیدی که رنجورم ز استغـنـانپر سیدی
فدا ی‌نازو استغنا وناپر سیدنت گرد م

به امیدی که بیند ماه رخسا رتومحجو به

همه‌شب‌تا سحر بر گرد با م وروز نت گردم

ص۱۱۲

طور یکه در سرا سر غز لیاتش‌یأس واندوه جلوهٔ به خصو صـی دارد . شکا یت و نار ضا یتی اوازشو هرش در لابلای غز لیا تش به خو بی قابل در ك واحساس‌است:

غزل زیر گواه این گفته است:

ای باد صبا بسی غمینـــم — از هجر نگار نازنیـــم

یکره سو ی یار من گذرکن — گو قصهٔ خاطر حزینم

زان دم که قرین بدگرفتم — با محنت و درد هم قر ینم

بابخت مرا گمان بد بو د — امروز شد آن گما ن یقینم

درد اکه زصحبت مخا لـــف — از دست بر فت عقل و دینم

دیدار رقیب را ند ید ی — ای کا ش اگر ترا نه بینـم

یارب ز چه داد سا قی دهر — زقوم به جا ی انگبینـــم

غزل صفحهٔ (۱،۱٦) تحت عنوا ن‌رنج بیحساب بیانگر درد و رنـــج درو نی اوست .برا ی جلو گیر ی‌ازدراز ی مطلب از آوردن آن صر ف نظر شد.

دررگ رگ جان محجوبه‌احساس‌وطن دوستی ووطن پر ستی درجریان بود ه‌است این احساس گرم او درسرا سر غزل قابل در ك است به طور نمو نه در مقطع‌این غزل محجوبه‌گفته است:

از خدا محجوبه میخوا هد مدام — ار تقـا و رفعت شـان وطـن

تن پرور ی ، آزوحرص جر قه‌های‌سوز نده یی اند که با غستا ن پر طراوت زنده گی را به کو یـــــروخشکستان سوز نده تبدیل می‌کند.

تو تن می پرور ی‌و غا فلی‌زا ن — که قوت‌مارو مور است‌این‌تن‌تو

زیکسو می کشدحرص آستینت — زیکسو آزدا رد دا من تـــو

به غفلت بگذرا نی عمرو ناگاه — اجل آید پی جا ن برد ن تـو

ص ۱۳۰

در جا ی دیگر تحر ك وپشت‌کار را می ستا ید و کسا نی راکه زنجیر کسا لت و غفلت را به پابسته‌اند مورد نکو هش وسر زنش قرار می‌دهد.

به غفلت کنی صرف عمر ازکسالت قناعت نهی نام کردار خود را

همچنان در پاور قی صفحا ت ۱۵۲ـ۱۵۳ آن کتاب آمده که دو غزل تحت عناوین (علم وعمل) و (یار ی توفیق) که به شکل مشا عره محجو به با شایق هرو ی رجایی بهره تو فیق طالب قند ها ر ی‌منعم حاذق ، غلام احمد نوید ، حاذقـــه‌سروده است بیانگر این مطلب‌است که‌وی باشا عران‌ومعا صرین زمانش‌همیشه مشا عره نموده‌اســـــت و هیچگاه از حلقه دانشمندان و شـــاعران خود را جدا نمی دانست به مقام وارزش هنر و دانش ار ج و منز لتی قایل بود نخل هنر را پر ثمر می دانست چنانچه گو ید.

هر که او بیکمال و بی هنراست در زمانه در خت بی ثمر اســـت
شرف اد می است علم و اد ب نه به بابا و جدو مال وزر است

ص۱۵۸

طور یکه از سرا سر دیوا نش بیداست . گشن بیخ درخت علم و ادب را بی زوال می دا ند و هر که‌راآراسته به زیور علم ودانش است‌از شر ند روز گار در امان‌می دا ند. دوبیت شعر ش رابه حیث مثـــال می آوریم .

از زیور علم و هنر دانش و صنعت
گردیده مز ین همه نسوا ن‌معارف
ایمن بود از باد خزان تابه قیامت
هرگل که شگفته زگلستان معارف

مخمس زیبا یی بر غزل مستوره‌غور ی دا رد که آوردن آن خا لی از دلچسپی نخوا هد بود زیرا هر دوشاعر از سدۀ مورد مطا لعۀ ماست.

مخمس محجو به بر غزل‌مستوره
که اگه سا زد از حا لی من آن‌سلطان خو بانرا
نگارما هرو ی مشکبو غار تگر جا نـرا
بت مه پیکر لـــب شکر بر گشته‌مژ گا نرا
بروقاصد زمن بر گوی آن سروخرامانرا
که کی خواهی منور ساخت شام‌مـــا غـریبـانـرا
سهمی سرو ی که بر گیسو ی عنبر سا گره دارد
به ابرودایماء از نا زو استغنا گره دا رد
به کا کل از برای بردن د لهـــا گره دارد
بثی‌کزناز بر بند د قبا صد جاگره‌دا رد
به بزم خو یش کی آرد من صدپـاره دامانـرا
نگشتم هر کز از بزم و صا لش‌خو شدل و خرم
ولی‌پیوسته‌ام‌زا ندوه و هجر ش در غم و ما تم
نه در دم‌را دوا پیدا نه قلب ریش‌را مر هـــم
(رود اشکم‌برون هر چند مژ گان رانهم‌بر هم)
(بلی خا شاك سیل آورده نتوان‌بست عما نرا)
نیی اگه که من مفتون تو بی‌اشك و بـی ریبـم
نداندهیچکس احوال من جز عالم الغیبم
وی منحیث شاعر چیره دست وزبان اور مخمسات زیبابراشعارشعرا دارد بطور نمو نه در تخمیسی که‌برشعر شاه شجا ع کرده است‌توانسته است از عهده یی آن‌به خوبی برایداین شعر که خیلی مقبول وآهنگین است در اینجاوبخشی از آنراانتخاب‌نموده ضمیمه این سطور نمودیم.
عشق آن سرو خـرامان داشتـم‌دارم هنوز
همچو قمر ی شورو افغان داشتم‌دارم هنوز
میل آن سلطا ن خو بان دا شتم‌دارم هنوز
از غمش‌سوز یکه بر جان داشتم دارم هنوز
دردل‌اندردیکه پنها ن داشتم دار م هنـــوز
ص ۱۶۱

صیت شهرت و آوازهٔ سخنور ی‌او در حلقهٔ شا عرا ن ونو یسنده‌گان معاصرش چنان گسترش یا فته بودکه‌بزرگترین شا عران چیره دست معاصرش چو ن شایق ،افغان و فضلای دیگر کشو ر پیام های عنوا نی نا مش ار سال‌داشته اند که از آوردن آن دراینجا صرف نظر شد. این پیام هاو جواب‌ها که از طر ف بزر گترین شعرا ی سخنگو ی د ری عنوا نی نا مجحو به فر ستاده شده بود خو شبختا نه همه در اخر دیوا نش‌مو جود است.

این شاعر بر خاسته از سر زمین‌علم خیز وادب پرور هرات نه تنها در غزل بلکه در قصیده سرا یی هم دستر سی داشته است. قصیده یی دارد تحت عنوان کمال انسانی‌طور یکه از نام این قصیده پیداست این قصیده ارزش های خو ب‌اخلاقی‌واجتما عی را دارا ست.

به طور نمو نه‌در بیتی انسا نی‌را که مطیع نفس سر کش وهوس باز است چنین انتقاد می کند.

آدمی را عقل با ید کز ملایك بر تراست
گرمطیع‌نفس گردد از بهایم کمتر ست
لازم انسان عبا دات و کمالاتست‌وبس
خوردن‌وخفتن به دنیاپیشهٔ گاوخرست

ص ۱۸٤

دیوان مجحو به بااین شعر که‌به‌یاد صد یقی سروده شده است‌خاتمه می یابد.

وفانکرد به کس چر خ کجر فتا ر — زداغ‌مرگ دلی نیست کو نگشته‌فگار
زدهر رفت جوا نی که چر خ‌پیرندید — چواوادیب هنر پرور نکو کردار
فرید عصر مجمد کر یم صد یقی — جهان فضل و محیط کمال‌وکوه وقار
مدیر محترم(اتفا ق) و مطبو عا ت — کزو جر یده واخبار بود گوهر بار
هزار حیف که‌پدرود کرد عا لم را — زبوستان جوانی نگشته بر خوردار
هزاروسه‌صدوبیست‌ودو بودازهجرت — که‌فوت کردوزغم‌گشت دیده‌هاخونبار
روان او به جنا ن شاد باد جاو یدان — ننار تر بت او باد رحمت غفار

ص ۲۰۰

انچه در بارهٔ محجو به واشعارش‌دراین نو شته گنجا نیده شده است مستقیماء از دیوانش استفا ده شده‌است.

مستورهٔ غود ی

چهره ها یی را که روز گـــاری‌مشعلدا ران فر هنگ و ثقا فت‌وطن ما بودند کسانیکه با آفر یده هاو دستاورد های هنر ی خویشتن بر غنای گنجینه یی فر هنگ‌و هنر بربهای‌این‌مرز وبوم می افزود ندو چراغ شعر و هنر را پیو سته پر تواقشان نگهدا شتند چنا نکه در میان رفتگان و راهیان شعر در ی که ازنها یت عفت و پا کدا منی به بی‌بی سفید پوش مشهور شده بودو در قطار شا عر زنان قرن سیزد هم قرار دا رد میتوا ن از مستوره غوری‌نام برد.

وی در میان چهره های در خشا ن‌ادب در ی یکی هم پرده نشیــــــن سخنگوی است که سیمـــا یش دردر خشش و تابنا کی دا رد و این از جهت آنست که از یکسو گفتـه‌هایش از دل بر خاسته و برد لمی نشیند چنا نکه شعراو که سخن‌دلش‌است بردل چنگ می زندو بردل می نشیند از سو ی دیگر عفت و پاکدامنی او نکته عطف‌و قابل تو جه یی برای تذکره نگا ران بوده است.

مستوره احسا سا ت زنا نه اش‌را در لابلای سروده ها یش باز گو کرده است اما تا جا یی که منا بع‌و ماخذ در بارهٔ او سخنا نی چنـــد گفته است خیلی اند کو نا چیز استواز جانب دیگرهمه از رو ی یکد یگر گرفته اند و مو ضوع تازه وبکر ی‌که درین ماخذ به چشم بخورد دیده نمی شود به همین سبب اقلا بـــه‌معر فی ماخذی که راجع به مستوره تذکرا تی آمده است می پرداز یم.وبعد از خلال این یادداشت هازنده گینا مهٔ او را که متاسفا نه خیلـــی‌مختصر است به دستر س خواننده گان این نو شته میگذاریم امید درآینده این نقیصه با دستیا بی بـــه دیگر اشعار مستوره تا حد ی بر طرف گردد.

صفحات منابع و ما خذ ی دیده‌شده دراین باره اینها اند .

پرده نشینان سخنگو ی ما گـــه‌رحما نی ص ۷۵

تاریخ زبان وادبیات ایران د رخارج‌از ایران ص ۲٤٤

پشتنی میر منی ص ۱۵٦ ـ۱۵۷
آریانا دایرهٔ المعار ف جلد ٦ص۲٦۹
دیوان محجو به ، ص ۱۵۹
ادب، ش۳، س۲۳،۱۳۵٤ص۳۹.
مجلهٔ زنان افغا نستان ، ش ۳،س۳، ۱۳٦۳، ص ٤٤
امان افغا ن ص ...
زنان سخنور ، دفتر سو م،تهران۱۳۳۷،ص ۳.۸

بی‌بی حور النسا متخلص به مستوره‌که به بی‌بی سفید پو ش شهر ت داشت سلسلهٔ نسب شان به حضرت‌سلطان ابراهیم قتال میر سد و ی‌در دره های سر سبز و شاداب غور زند گا نی داشته چنانچه خود گوید:

نسب از خواجهٔ زور م بود حورالنساء نامم
تخلص‌گشته مستوره به ملك غورما وا یم

این زن فاضل و دانشمند و قتی‌از فیض کسب علم و دلش روشن شد ووضع زنان را درك کرد ازخیرشو هر گذشت و به سو ی تصو ف روی آورد.

تادل ورو ح را تز کیه نما ید ،مستوره نه تخلصش و ضع او را وا ضح میسا زد بیشتر از ..۳۵بیت‌سرود و نام آنرا (تحفهٔ العا شقین ومفر ح المسلمین) گذ آشته است .

او در شعر به کمال رسید امادرهنگا میکه بیش از ۳٤ سال عمر ندا شت به تاریخ دوشنبه بیست‌ماه رجب سال (۱۳٤۵) هجر ی‌قمری مطابق ۱۳.۵ شمسی به استقبا ل‌مرگ شتا فت وچشم از جهان پو شید .وی وضع خود را مثل هزاران‌زن دگر درك کرده بود و خود را زنـدانی بیش نمیـــــدانست و از لابلای اشعار او احساسات وانفعا- لات‌درو نیش به عنوا ن زن در ك میگردد:

رود اشکم برو ن هر چند مژگان‌رانهم بر هم
بلی خاشاك‌سیل آور ده، نتوا ن بست‌عمان را

دگر آشو ب رستا خیز میسازم‌مکن عیبم
که‌من‌صبح‌قیا مت دیده ام چا ك گر یبا نـــرا
برو مستوره یکجا ئی که نشاسندمخلو قت
که‌گشتی‌فاش‌و پر کردی زننگ خودخراسانرا
دراین تك بیت اووضع خود را زیبا تر سیم نموده‌است:
فلك بو ئی ندا رد از مرو ت ای‌پری پیکر
ویادوران‌نصیب من غم و رنج و جفا کـــرده
اغلب اشعار مستوره عشقی است‌سروده هایش روا ن و دلچســـــپ
است، دو غزل او را که ما گه‌رحمانی‌در تذکرهٔ پرده نشینان‌سخنگو آورده
است در اینجا نقل می کنیم:
دل عشا ق گیرد عارضت مستا نه میرقصد
بلی‌چون‌شمع روشن‌شددوصدپروانه‌میرقصد
به هر جا پرتو نوری ز انـــوارخدا باشد
یکی‌درمسجد ودیگر پی میخا نه میر قصد
مگر نقاش در بتخا نه زد نقش‌جمال تو
که ازشو ق‌تو میبینم بت وبتخا نه میر قصد
مراد یروز و اعظ و عظ ترك عشق‌میفر مود
شکست‌امروزپیما ن بر سر پیما ن میر قصـــد
دلم چو ن دام زلف و دا نه خال‌تو می بیند
ازترس دا م‌میلر زد ز شو ق دا نه میر قصد
مگر باد صبا از چین ز لفشـــ‌نکهتی دارد
که بلبل‌درگلستان جغد در ویرا نه میر قصد
که باشد در پس پرده لوا ی دلبر ی دارا
ز آواز ش ببین مستو ر ه رادیوانه میر قصد

بتی دارم که با ناز وادا گیسورها کرده
میان چون‌نیشکر بسته دهان چون‌غنچه‌وا کرده
فرو هشته نقا ب ازوو مکمل کرده‌دو جادو
کشیده‌وسمه برا بر وسر انگشتا ن حناکرده
پر ی رو ئی جفا جو ئی به سان‌خویش بد خو ئی
به‌تیره‌غمزه‌هندو ئی چه خو نر یز ی به پا کرده
به هر جا میرو م غایب ز چشم‌من نمیگردد
به سا ن‌مردمك گو یا درو ن دیده جا کـــرده
به حال عا شق مسکین جفاچندان‌چرا دار ی
که‌مسکین‌عمر خود را بر سر کو ی وفا کرده
فلك بو ئی ندا ر از مرو ت ای‌پری پیکر
ویا دو ران‌نصیب من غم و رنج و جفا کرد ه
بگو (مستوره) این دنیا نباشد جـــــای آسایش
و گــر نه ابــن مریم ازچه او جا درسما کـــرده

بی‌بی سنگی کا بلی:

در بارهٔ این پرده نشین سخنگوی‌زنان سخنور در جلد سو م ص ٦٤ وپرده نشیان سخنگو ی در ص ٧٦چنین گفته اند.

اسمش مریم است و در سال ١٢٥٣ ه.ق در کو چه جوا هریهای کابل تو لد شد پدر ش خوا جه‌سنگی‌محمد نام داشت و به بی‌بی سنگی مشهور بود مر یمه نزد آخند غلام‌رسول علوم متداول زمان‌را فراگرفت وبه ادبیات وشعر علا قمند گردیدازجوا نی‌به سرود ن شعر آغاز نمود در اوایل(شور)تخلص میگرد . بعـــداز آن (بی‌خود)وبا لاخره سیفـــی) تخلص نمود .وی را بی‌بی سیده‌نیزگفته اندویا شعرا واد با ی عصرخود رابطهٔ دوستی داشت در بدیهه‌گویی‌بسیار ماهربود و هجویا ت زیاد داشت دیوان اشعار او در دست نیست واکثر اشعار او از بین رفته

جز چند بیت ذیل که در پشتـــی میرمن نشر شده است .

گر نکیر و منکر آید پرســـــداحوال مرا

یامحمدگویم وگویا شود زبـان مـــن

در بغل گیرد مرا قبرا ی خدایادستگیر

مثل مادرآن زمین مشفق شود برجان مــــن

روز محشر چو ن سر از خا كلحد بالا کنم

یامحمد گویم وروشن شودچشمان من

نامه اعمال من را گر به دستچپدهند

سمع پیغمبر شنود آن ناله وافغان مــن

چند مصر ع و صف تو گفـــتذخترت‌ای مجتبی

این‌کنیزك راببخش ای‌سرور سلطان‌من

(شور) مسکین را از خاك پا ی‌گلبانت شمار

یامحمد گویم وروشن شود ایمان من

از نمو نه شعر با لا به این‌نتیجه‌متو صل می‌شویم که بی‌بی سنگی شا عر چیره دست و زبـــــان آورعصر ش نبوده آست اشعار ش کمتر به زیور سلا ست و روانی آرا سته‌شده اند . زنان شا عر در این‌دوسده هم از نظر تعددو هم از نظر پختگی‌کلام اندك شمار ند زیرا آین پرده نشینان نظر به بعضی محدود یت های که قبلا ذکرکردیم ،نتوانستند چون شا عر مردان بدر خشند و،ناگزیر در پهلو ی شا عره های بلند بالا چون عا یشه و خد یجه ومحجوبه‌از آنها یاد نمودیم، زمانی که چشم انداز ی به این دوسده صور ت‌گیرد ناگزیر نه تنها ازگوینده‌گان صاحب آثار واشعار در سطح با لاترگفتگوصورت گیرد بلکه از شا عرانی کــه چندین نمو نه شعر ازآنها با قی‌است باید دراین قطار گنجا نیده شو ند.

یاد آور ی :

ما براین باوریم که همه ایـــن‌شا عر زنان که در با لا یادی از آنان شد به‌این سر زمین وادبیات همین‌مرز و بو م متعلق اند ذکر نام عده‌یی که به ادبیات سر زمین ما ار تبا طمستقیم ندار ند با تو جه به عنوان مشخص دراین نو شته منا سب به‌نظر نمی رسید گر چه در تذ کره‌ها شما ر زیاد ی را نام برده اند اماطور یکه اشکار می شود اکثر یت شان متعلق به خا نواده قا جار ی‌ویا مربوط به ادبیات ممالك هجواراند.

کمبود اسناد مدارك و ماخذومیسرنبودن‌امکا نا ت دستر سی به کتا بخا نه های غنی کشور های هجوارسبب شد که این رسا له به شکل فعلی آن تقدیم علاقمندان تار یـــخ‌وادبیات معا صر افغانستان گردد.

کار تذکره نگار ی به ویژه تهیه‌زند گینا مه واند یشه های اجتماعی شا عران سده های اخیر کار یست‌دشوار و نیازمند سا لها کار تااسناد مواد و مدار کی که در کتا بخا نه‌هاو یانزد اشخا ص مو جود است به دست آید.

بهتر ین ماخذ که در باره زنا ن‌ادیب، شا عر، و محقق و جود دارد کتاب ((خیرات حسا ن)) است این‌کتاب را بعد از تلاش و جستجو ی فراوان و مرا جعه به همه کتا بخانه‌های دولتی و شخصی با لاخره به کمك ورهنما ئی محترم پو ها ند دوکتور جاو ید ازنزد محترم دوکتور فتاح نجم دستیاب نمودم . البتـــه‌بزر گترین تذکره ها یی که در باره زنان چه در ایران و چه درافغانستان‌بو جود آمده اند مانند ، زنان‌سخنور در سه جلد پرده نشینان سخنگوی‌از رابعه تـا پروین امان النســوان پشتنی میر منی و یك عده تذ کره هاوکتاب های دیگر ماخذ اصلی و اساسی آنها همین کتاب بوده است‌باید گفت که (خیرات حسان) نیز به نو به خود متکی و مستند به‌موادومطا لب کتا ب (مشا هیر النسا) محمد دهنی افند ی بوده است این‌کتاب‌به‌زبان‌ترکی و ترجمهٔ فارسی‌آن همان کتاب تذکره الخوانین میباشد.((خیرات حسان)) اسا ساء در بـر دار ندهٔ شر ح حال زنان شا عر وادیب دانشور و محدث بوده اما در مجمو ع تقر یبا یك ثلث مندر جات‌کتاب را شا عر زنا نی تشکیل می

دهندکه از صدر اسلام تا قران یازدهم هجر ی قمر ی میز یسته اندور شما راینان‌شا عر زنان ترك وعر ب‌هم آمده است که‌سروده ها یی به زبان در ی دار ند.

از انجا یی که‌درباره‌تاریخ‌اد بیات‌معاصر افغانستان به خصو ص‌سده ها یی اخیر و باز هم در موردزنان‌سخنور کمتر مواد و مدار ك در دست است خالی‌از دلچسپی نخواهدبودکه پیرامون این نسخهٔ نا در و کمیاب که تا حال در باره آن درهیچ‌جای چیز ی گفته نشده ست سخن های لازم گفته اید.

این کتاب گر چه در سال ۱۳۰٤هجر ی در ایران چاپ سنگی شده است امانسخه های آن چنان شاذونا یاب است که حکم نسخهٔ خطی را به خود گر فته است . چنا نچه‌یگا نه نسخهٔ آ ن‌کشور ما همیـــن است‌وبس چه در کتا بخا نه ها ی‌دولتی و حتی آرشیف ملی و موزیم کابل نتوا نستیم سرا غی از آ ن‌بدست آریم.

کتاب خیرات حسان تو سطاعتمادالسلطنه محمد حسن خان و زیر انطبا عات آن و قت ایرا ن به داخل‌سه جلد دریك و قایه تا لیف و به تر تیب الفبا یی در ۷۵۰ صفحه به خط خیلی زیبا و مقبو ل با کمترین اغلاط به چا پ رسیده است .

کمبود مواد و مدارك در بار هٔ زنان شا عر و یا ز نا نی که‌نقشی پا یی در تار یخ کشور گذا شتـــه اندو یا زنا نی که با مبا رزا ت سر سختا نه خو یش نا مشان را زنده‌جاو ید ساخته اند سبب شد که‌کمتر کسا نی به معر فی چهرهٔ ز نان‌بپردازند و یا به‌این مو ضو عات اند کمترین تما سی داشته با شند دربرابر این همه سهل انگار ی ها ی که در مورد زنان نام آور شده است.

کار مو لف کتا ب (خیرا ت‌حسان)خیلی سود مند و در خور ستا یش است . نو یسنده کتاب خود به این‌کمبود متو جه شده این مو ضو ع را در مقد مهٔ کتابش‌به خو بی‌انعکاس‌داده‌است.

نام کتاب (خیرات حسان) باز تابگراین حقیقت است که‌این کتا ب معر ف چهره زنان نیکوسیر ت‌میباشد.

سقط و افتاده گی در قسمت او لوآخر کتاب دیده نمی شود تنها در چند جا یی محدود این نقیصه موجوداست خصو صیت بارز کتا ب در آنست که در آغاز و فر جام‌هر جلدورقی حاو ی نام و مشخصا ت‌همان جلد اندا خته شده است.

جلد اول کتاب شا مل (۱۷۱) صفحه است در ختم آن در حدود۶۱ صفحه‌مو ضو عا تی گنجا نیده شده‌است که روشنگرچهره وا قعی تاریخ وجغرا فیا یی عصر قا جار یه میباشد

از انجا ییکه اعتماد السلطنه‌محمدحسن‌خان وزیر مو لف کتا ب‌شخصی با نفو ذ و آگاه از تاریخ عصروزمانش بود جداول مهمی در معر فی صاحبان‌قدرت‌وشخصیت‌های‌برازنده‌زمانش به دست داده است. همچنان جدول منظمی از تقو یم سا ل ۱۳۰٤هجر ی در حدود ٤ صفحه و هـــم فهر ست اسا می سلا طین قا جار یه‌را به تر تیب و تهیه دیده است.

جلد دوم کتاب به سال ۱۳۰۵ترتیب و شا مل ۲۰۷ صفحه و جلد سوم آن که به سال (۱۳۰۷) تـرتیب گردیده شا مل ۱۹۷ صفحـــهٔ میبا شد .در پا یان هر دو جلدهمانندجلد اول بالتر تیب تعلیقا تی د ر حدود (۶۱)و(۵۳) صفحه مو جود است.

در شرو ع کتا ب دیبا چه یی به‌چشم می خورد که به این بیت می آغازد.

(خامهٔ صنع که او را ق جها ن‌آراید

خلدرانیز به خیرا ت حسان آرا یـــد)

نگار نده کتا ب در مقد مهٔ خوددر بارهٔ زنان چنین ابراز نظر می‌کند که . «دراینجهان زنان بوده‌اند که‌در زیر مقنعه کار دار یها نموده‌اند در فهم حقایق اجتهاد ی کرد ه ودرحل غوا مض تحقیقی انیق آورده . لشکر شکسته اند کشور گر فته‌اند صدکارکرده‌اندصدراه‌رفته‌اند....»

همچنان در صفحه دوم دیبا چه‌یاد آور می شود که از تصاد فا ت نیك روز گار به کتاب مشا هیر ـ انسا محمد ذهنی افندی بر خوردم ویقیناءماخذاصلی‌اوهمین‌کتاب‌مشاهیرالنسا است البته با اضا فا ت وتعد یلاتی که مو لف در آن وارد سا خته‌چهره کتابش رابیشترآراسته است.

زمینهٔ تحقیق ولطفی‌را که در تهیهٔکتاب فتحعلی شاه قا جار برا یش هموارو ارزا نی داشته درمقد مـهٔ خو یش یاد نموده واز این خا نواده اظهار سپاس و قدر دانی نموده‌استمندر جا ت کتاب به تر تیب حروف تهجی فهرست الفبایی شده است .

نقطهٔ عطف و قابل توجه‌اینستکه در تذکرهٔ خیرا ت حسا ن از کتا بی یاد شده است به نام (نقل‌مجلس) تا لیف نو یسنده یی به نام محمود میرزا مو لف کتا بخیرا تحسان در مواردی‌مثلا در جلد دو م صفحهٔ ۹۲ انجا ئیکه از شا عرهٔ به‌نام (سلطان) یاد میکند آورده‌است که (محمود میرزا تذکره یی دراحوال‌زنان صا حب طبع که شعر ی ازآنها ما نده تا لیف کرده‌و به (نقل‌مجلس)مو سوم نموده)(۱) .

و بار دیگر در جلد دوم صفحه.۱٤ از محمود میر زا ابن خا قا ن و کتابش یاد شده که رسا ننده‌بهره‌گیر ی مو لف ازین کتا ب میبا شد.

از یاد آوری های مو لف خیرات‌احسا ن به‌این نتیجه میر سیم که کتاب‌محمود میرزا شا ید اولین‌تذکره‌و یا کتا بی باشد که‌در بارهٔ زنا ن نو شته شده است.

اما در هیچ جا یی دیگر به جزکتاب خیرا ت حسان از (نقل ـ مجلس)و مو لفآن یاد ی‌نشده‌است.

البته یاد این سخن برای کسانی‌که‌دراین بخش مشغو ل اندو یادر آینده به تاریخ ادبیات معا صرافغانستان مشغول میشو ند مهم‌مینماید زیرا عدم دستر سی به کتا بخیرات‌حسان سبب می شد که از کتا ب (نقل مجلس) محمود میرزا غا فل‌می‌ما ندیم زیرا همه تذکره های که‌در باره زنان نو شته شده هیچ یاد ی‌از این کتاب ننموده اند شا ید روزی به علت مو جود بودن یگا نه نسخهٔخیرات حسان .این کتاب هم بـــه دستر س هیچ کس قرار نگیرد من‌به‌حیث و ظیفه و هم به حیث شا گرد مبتدی تاریخ ادبیات کتا ب (خیرات‌حسان) را از سر تا پا خواند م تنها همان بخش ها یی را که از شا عرزنان‌در ی پردازسخن گفته شده‌است رونو یسی نمود م البته از یاد داشت‌نمودن زنان عر ب ترك و زنا ن

۱ـخیرات حسان ،محمد حسن خان ،ج ۲ـص ۹۲

محد شه و محقق صر ف نظر نمو دم‌شمار شا عر زنان در ی پرداز دراین کتاب به پنجاه و دو تن میر سندکه‌کم وبیش نمو نه های اشعار شا ن نیز مو جود است.

نظر به مشخص بود ن مو ضوع‌از آوردن شر ح حال (پنجاه‌ودو تن) زن شا عر صر ف نظر نمود م علی‌العجا له خواسم این کتا ب راکه مهمتر ین ما خذ در باره زنان است‌وکسا نی که در باره شا عرزنا ن دری پرداز کار میکنند بدو ن دستر سی‌به‌این کتاب کار شان نا قص‌خواهد بود معر فی نمایم .

البته شر ح حال این زنا ن در ی‌گوی را که شمار شان به (۵۲) تن می‌رسیدد‌ر نخستین فرصت‌ممکن در یکی‌از‌نشریه‌های‌کشور به‌دست نشر خوا هم سپرد تا کسا نی که دراین‌بخش مشغول اندبتوا نند از آ ن استفاده بر ند.

کمبود مواد و مدارك و عـــدم‌دستر سی به کتا بخا نه های‌ممالك همجوار سبب شد تا از یك عـــده‌زنان سخن پرداز سده‌های دواز دهم وسیزدهم که تذکره ها یی چو ن پرده نشینا ن سخن گو ی از آنها نام برده اند صر ف نظر شودونیزبنابر مشخص بود ن مو ضو ع اکثر شا عر زنان عهد قا جا ر ی را که‌درتذکره های مو جود ذکر و یاد شان رفته است نادیده بگیر یم .

این مجمو عه نخستین‌گا می است‌که‌در باره شا عر زنان سده ها ی اخیر برداشته شده و قبل از ین مجمو عه مفصل و مکمل از چند ین زن شا عر جمع و تدوین و به‌دندانه‌چاپ سپرده نشده است. بنا بر ین این کار را به هیچ‌وجه دراین زمینه‌کامل نمی دانم و آرزو دارم که‌تو فیق حا صل اید تا روزی‌به پایمردی‌ادب پژوهان و فـــرهنگـدوستان تذکره زنان در ی پرداز از آغا زتا سده که‌در آن قرار داریم طور مفصل ترتیـب و آماده گردد متـــاسفا نه کار و تحقیقی که شا یسته شان زنان باشد با سنجش کار ی‌که برای شا عر مردان صور ت‌گرفته است خیلی نا چیز واند ك میبا شدبا آنهم‌من براین باور م که این‌نوشته ها در آینده تو سط اشخا ص بـــاصلاحیت در این رشته که‌امکا نا ت

دستر سی به گنجینه های خطی‌کتابخا نه های کشور های همجوار را داشته باشند کا ملتر و با ر ز ترنما یان خوا هد شد .

در پا یان از کمك ورهنما یی های‌استادگرا نقدر پو ها ند دو کتور جاو ید که در انجام این کارصمیما نه‌ودا هیبا نه مرا رهنما یی کرده‌اند.و محترم دوکتور فتا ح نجم که نسخهٔیگا نه (خیرات حسا ن) را به‌اختیارم گذاشته و محتر م صا لح‌پرو نتا که‌نسخهٔ خطی اشعار وا لهٔ و خد یجه را در اختیار من قرار داد نداظهارسپاس وامتنا ن نموده و احسا س فرهنگ دوستی شان را تقد یــــرمیدارم.

همچنان از همه دانشیا ن وفر هنگیان کشور که مواد و مطا لبی کا فی رادراین زمینه به دست‌داشته‌باشند آرزو دارم این یاد داشت ها را بارور تر و کا ملتر ساز ند.

منابع و ما خذ دیده شده در این‌باره

بخش اول کتا بها

۱ـآریا نا دایره المعار ف ، ج٦کابل: ۱۳٤۸، ص ۲٦۹.
۲ـاز رابعه تا پرو ین، کشاورزصدر ، تهران : ۱۳۳٤، ص ۱۵۲.
۳ـامان النسوا ن ، فیض محمدخان ،جلد سو م .
٤ـامان التواریخ ، مودب‌السلطان‌جلد هفتم، ص ٤ـ۸ .
۵ـ پرده نشینا ن سخنگو ی، ما گه رحما نی ، کابل : ۱۳۳۱ ،ص ۱٤ـ۵۳.
٦ـپشتنی میر منی . عبدا لروف‌بینوا ، کابل :۱۳۲۳ ، ص ۱۰۲.
۷ـتاریخ زبان وادبیات ایرا ن درخار ج از ایرا ن ، تهران ،۱۳۵۲ ص ۲٤٤.
۸ـ تذکره الخواتین ، محمدـدهنی افندی تر جمه‌از کتا ب‌مشاهیر النسا ۱۳۰٦ ،ص ۱٦٦ .
۹ـخیرا ت حسا ن .محمد حسن‌خان وزیر (سه جلد،دریك و قایهٔ) این مجلهٔ ها به تر تیب درسالهای(۱۳۰٤ـ ۱۳۰۵ـ ۱۳۰۷) در تهران چاپ سنگی شده است . یگا نه نسخهٔ آن‌نزددوکتورفتاح نجم‌موجود است.
۱۰ـدانشمندان آذر بایجا ن.محمدعلی تر بیت ، ص ۱۷۹.
۱۱ـدیوان عا یشهٔ ،به اهتما م منشی عبدالرزاق بیگ ، کا بـــل: ۱۳۰۵ ق،۳۸۰، صفحه ،
۱۲ـ دیوان علیقلیخا ن وا لهٔ داغستانی ، دارای قطع (۱٦ـ۱۸) شامل۳۰۸ صفحه یگا نه نسخهٔ آ ن‌مر بو ط کتابخا نه صا لح‌پرو نتا.
۱۳ـ دیوان محجو بهٔ هرو ی‌محمدعلم غوا ض ۱۳٤۷.

١٤ـ ریا ض الشعرا وا لـــــهٔداغستا نی نسخهٔ خطی محفو ظ در آرشیف ملی ص ١١٨٦ ـ١١٨٧ .

١٥ـزنان سخنور علی‌اکبر مشیرسلیمی (در سه جلد) تهرا ن ١٢٣١ ص ٢٠٣ .

١٦ـعایشه درانی :غلام حبیب نوا بی ، کابل : ١٣٥٤، ص ٣ .

١٧ـمثنو ی (وا لهٔ سلطا ن) میر شمس الدین فقیر دهلو ی ، با مقد مه یی از مهرو خت برو مند، تهران : ١٣٥٤.

١٨ـمحجو به هرو ی :غلام حبیب‌نوا بی ،١٣٥٦.

١٩ـ نتایج‌الافکار محمد قدرت‌الله‌گویا موی، بمبی : ١٣٣٦، ص٥٤٧ـ ٥٤٩ .

٢٠ـیادی از رفتگا ن ،خسته ، کابل ،١٣٤٤ ، ص ٨٧.

بخش دوم مقا لات:

١ـپس منظر تار یخی مبار زات‌شا عره زنان در افغانستان .عبدا لعلی کو هی مجلهٔ زنان افغانستان،ش١ـ٢ ، س ٣، ١٣٦٣، ص ٣١ .

٢ـ جنبش عز لسرا یی در عصربیدل ، ژوبل ،ادب :ش ٣ـ٤ ،س ١٦ ،١٣٤٧ ،ص ١٦٣ ـ ١٦٨ .

٣ـ شاعرهٔ افغان ، سرور گو یا،کابل :ش ١٢، س ١، ١٣١١ ش ص ١٤ـ١٧ .

٤ـشعرا ی وطن ، سرور ، جریدهٔنسیم ،سحر ، ش ٤، ١٣٠٦ .

٥ـعایشه شا عر شکوه و ما تم‌حسین نایل، مجلهٔ زنان افغانستان، ش ١١، ص ٢، ١٣٦١ ،ص ٢٨ .

٦ـعایشه نکو هش گر ستم و بیداد ،اسداله حبیب، مجلهٔ کهول ش ٤ـ٥ س٣، ١٣٥٧، و دنباله ان.

٧ـعایشه درانی ظر یف صدیقی،ادب: ش ٣،س ٢٣، ١٣٥٤ ه،ش .

٨ـعایشه درانی فارو ق فلاح ،ادب، ش،٤،س ٢٥، ١٣٥٦ ص، ص ١٠٢ـ١١٠ .

۹ـ نمو نهٔ تحو ل معنا ی چند کلمه دکتور جاو ید، خرا سان: ش ۱ـ۳ ، س ۱ـ۲ ، ۱۳۶۰.

منابع موجود در این بخش :

۱ـشیرین بیا نی ، زن در تاریخ‌بیهقی ، مشهد : ۱۳۵۰.
۲ـمهذب ، زن امروز
۳ـفخری قو یمی زنان مشهور ایران، تهران : ۱۳۵۲ .
٤ـکر یستان بار تلمه . ز ن درحقو ق سا سا نی ، تر جمه ازداکتر ناصر الدین صا حب الز ما نی ،
۵ـداکتر شیر ین بیا نی ، زن درعصر مغول ، تهران : ۱۳۵۲.
٦ـپروین مو ید ثابتی .نقش زن‌در فرهنگ و تمدن ایران، تهرا ن ۱۳۵۰.



پروین سینا فرید ، درسال ۱۳۳۵ هجری خورشیدی، درشهر کابل چشم به جهان گشـــــود تحصیلات متوسط را در لیسه ملالی به پایان رسانید ، سپس ،وا رد پوهنتون کابل شد و در رشته‌زبان وادب دری از پوهنځی ادبیـــات وعلوم بشری آنوقت لیسانس گرفت ، به ادامه‌آن دیپلوم‌ماستری را در همین رشته از پوهنځـــی ادبیات به دســـت آورد درسال ۱۳۵۸ به حیث کار مند علمی‌اکادمی علوم در رشته تاریخ، ادبیات دردیپار تمنت زبان وادب دری به کار آغاز کرد، بعد از اخذ رتبه های علمی درسال ۱۳۶۶ به حیث معاون سر محقق شمنا خته شد .وواز مدتی‌است که به حیث مدیر مســـوول مجله میر من ایفا ی وظیفه مـــــی‌نماید .

وی متا هل بوده ، دو پسر ویک‌دختر دارد ، مقالات متعدد ی ازوی در دفاع‌از حقوق و نقش زن،ودرباره چهره های ادبی که بخشی‌از تاریخ ادبیا ت افغانستان‌راتشکیل‌می دهد در جراید ومجلات کشور به چاپ رسیده اند .

درباره تاریخ ادبیا ت ســـــدهٔ دوازدهم نیز کار ها ی‌انـجام‌داده است‌که بخشی از آن در مجلـــهٔ‌خراسان به چاپ رسیده وقسمتی دیگر آن نیز آماده چاپ اســـت،همچنان رساله یی از او تحـــت عنوان سالنما ی هجر ی ـقمر ی‌به میلادی از طرف مرکز علـــو م اجتماعی اکاد می علوم افغانستان‌به چاپ رسیده است .

Dari speaking women of the 12 th and 13th centuries (Hejri) in Afghanistan

by

Deputy Chief Researcher

parwin Sina

Kabul, 1367